

شروع و پایان جهان

از دیدگاه قرآن و حدیث

(تفسیر موضوعی المیزان)

به اهتمام : سید مهدی امین

با نظارت : دکتر محمد بیستونی

بسم الله الرحمن الرحیم

شروع و پایان جهان

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

شروع و پایان جهان: تفسیر موضوعی المیزان

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، سیدمهدی، ۱۳۱۶، -گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور : شروع و پایان جهان: تفسیر موضوعی المیزان/ به اهتمام سیدمهدی امین با نظارت محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان‌جوان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۴۰۵ ص .۱۱×۵/۱۶س‌م.

فروست : تفسیر علامه؛[ج.] ۴.

شابک : ۹-۱۲۸-۲۲۸-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : این کتاب براساس کتاب " المیزان فی‌التفسیرالقرآن " تالیف محمدحسین طباطبایی است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : تفسیر موضوعی المیزان.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : آفرینش

شناسه افزوده : بیستونی محمد، ۱۳۳۷، -ناظر

شناسه افزوده : طباطبائی محمدحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. المیزان فی تفسیرالقرآن

شناسه افزوده : تفسیر علامه [ج.] ۴.

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۳ت۷ ۴.ج ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۱۷۸۵۹

فهـــرســت مطــالــب

(۴۷۰)

(۴۷۱)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۴۷۲)

(۴۷۳)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۴۷۴)

(۴۷۵)

فهرست مطالب

فهرست مطالب

فهرست مطالب

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

(۴۸۵)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۴۸۶)

(۴۸۷)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۴۸۸)

(۴۸۹)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

فهرست مطالب

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۵۰۰)

(۵۰۱)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۵۰۲)

(۵۰۳)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهـرسـت مطـالـب

موضـوع صفحـه

تقدیم به

اِلی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ

رَسُولِ اللّـهِ وَ خاتَـمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا

وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَةِ

الْمُصْطَفی وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ

شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الاَئِمَّةِ التِّسْعَةِ

الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّــةِاللّهِ فِی‌الاَرَضینَ وَ وارِثِ عُلُوم

الاَنْبیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ ،

الْحُجَّةِبْنِ‌الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ

الاَوْلِیاءِوَیامُذِلَ‌الاَعْداءِاَیُّهَاالسَّبَبُ‌الْمُتَّصِلُ‌بَیْنَ‌الاَرْضِ‌وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا

وَ اَهْلَنَا الضُّــرَّ فی غَیْبَتِــکَ وَ فِراقِــکَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ

مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ

فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْکَ

اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ

(۴)

متن تائیدیه حضرت آیهٔاللّه محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورایعالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فروفرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن، فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هرکدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل‌جوان با قرآن انجام‌داده‌اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

(۵)

متن تائیدیه حضرت آیهٔاللّه مرتضی مقتدایی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن‌مجید مأنوس به‌طوری‌که مفاهیم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه ویژه حضرت بقیت‌اللّه‌الاعظم ارواحنافداه باشد.

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان‌المبارک ۱۴۲۷

(۶)

متن‌تأییدیه حضرت آیهٔاللّه‌سیدعلی‌اصغردستغیب نماینده محترم‌خبرگان‌رهبری‌دراستان‌فارس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

«وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْيانا لِكُلِّ شَيْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هرکس عنوان و موضوع مدّنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیا زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار قرآنی مفسّرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن‌پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

(۷)

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفا برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای» کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیرترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع جیبی کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، ملکه گمشده و شیطانی همراه، موسیقی،

(۸)

تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای‌سیدمهدی‌امین» می‌باشد.ایشان تمامی مجلدات تفسیرالمیزان را به دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۰ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی‌است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیهٔ اللّه مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی

مقدمه ناشر (۹)

علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸ ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوّت علمی و مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به‌کارگیری تفسیر قرآن به قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسّر تنها در کنار هم‌گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و

مشتـرک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبّری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون

(۱۰) شروع و پایان جهان

حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امّت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و ده‌ها موضوع روز، روی آورده و به‌طورعمیق مورد بحث و بررسی قرارداده است.

شیوه مرحوم علاّمه به‌این شرح است که در آغاز، چندآیه از یک‌سوره را می‌آورد و آیه، آیه، نکات لُغوی و بیانی آن‌را شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث موضوعی است به تشریح آن می‌پردازد.

ولـی متـأسفـانه قـدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فـراوانـی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای سیدمهدی امین اقدام نموده‌ام.

مقدمه ناشر (۱۱)

امیدوارم ایـن قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه، هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران ـ تابستان ۱۳۸۸

(۱۲) شروع و پایان جهان

مقدمه مؤلف

اِنَّـهُ لَقُـرْآنٌ کَـریـمٌ

فـی کِتـابٍ مَکْنُـونٍ

لا یَمَسُّـهُ اِلاَّ الْمُطَهَّـروُنَ

این قرآنی است کریم

در کتابی مکنون

که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ ـ ۷۹/ واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یافرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و

(۱۳)

تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

در تقسیم‌بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر

فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحاظ زمانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از

(۱۴) شروع و پایان جهان

اواخر سال ۱۳۵۷ شروع و حدود ۳۰ سال دوام داشته، و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصا محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیهٔ اللّه طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین‌مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید

مقدمه مؤلف (۱۵)

جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس‌اللّه سرّه الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتمادِ فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرهٔ‌المعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرارگیرد. این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار

(۱۶) شروع و پایان جهان

به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب باتوضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکراین‌نکته لازم‌است که چون‌ترجمه‌تفسیرالمیزان به‌صورت دومجموعه ۲۰ جلدی و ۴۰جلدی منتشرشده بهتراست درصورت نیازبه‌مراجعه به‌ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد موردنظر خود، صرف‌نظراز تعداد مجلدات بروید.

و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان،

مقدمه مؤلف (۱۷)

تأسیس شده باشد، و استاد مسلّم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب

قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمّد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این

(۱۸) شروع و پایان جهان

وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیهٔ‌اللّه طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

مقدمه مؤلف (۱۹)

(۲۰) شروع و پایان جهان

بخش اول:آغاز جهان

فصل اول :چگونه خلقت آغاز شد؟!

مفهوم فاطر و ایجاد وجود از عدم

(۲۱)

(۲۲)

«اَفِی اللّهِ شَکٌّ فاطِرِ السَّمواتِ وَ الاَرْضِ...؟» (۱۰ / ابراهیم)

کلمه «فَطَرَ» در اصل به معنای پاره کردن از درازای پارچه و یا چیز دیگر است.

وقتی گفته می‌شود: «فَطَرْتُ الشئِ فَطْرا» معنایش این است که آن را از طرف

(۲۳)

طول شکافتم. و وقتی گفته می‌شود - فلان پارچه اَفْطَرَ فُطُورا - معنایش این است که قبول شکافتن و پاره شدن نمود.

در قرآن کریم هر جا که این ماده را به خدای‌تعالی نسبت داده به معنای ایجاد، ولی ایجاد به نوعی عنایت استعمال شده، مثل این‌که خدای‌تعالی عالم عدم را شکافته و از شکم آن موجودات را بیرون کشیده است و این موجودات مادامی موجودند که خدای‌تعالی دو طرف عدم را همچنان باز نگهداشته باشد و اما اگر آن‌ها را رها کند که به هم وصل شوند باز موجودات معدوم می‌شوند. همچنان که در سوره فاطر فرمود: «به درستی خدای‌تعالی آسمان‌ها و زمین را از این‌که نابود شوند نگه داشته و اگر بخواهند نابود شوند کیست بعد از خدا که آن‌ها را نگه دارد؟» (۴۱ / فاطر)

و بنابراین، تفسیر کلمه «فَطَر» به «خلق» که عبارت است از جمع‌آوری اجزاء، تفسیر

(۲۴) شروع و پایان جهان

صحیحی نیست و اگر در بعضی عبارات دیده می‌شود، در حقیقت اشتباه است.(۱)

چگونگی ایجاد آسمان‌ها و زمین از عدم

«اَلْحَمْدُلِلّهِ فاطِرِ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ...!» (۱ / فاطر)

مراد از آسمان‌ها و زمین روی هم عالمی است که به چشم می‌بینیم، که هم شامل آسمان‌ها و زمین می‌شود و هم شامل مخلوقاتی که در آن دو است.

۱- المیزان ج: ۲۳، ص: ۳۹.

چگونگی ایجاد آسمان‌ها و زمین از عدم (۲۵)

در نتیجه عبارت آیه از قبیل اطلاق اعضای بزرگ و اراده کل است و مجازا ممکن هم هست مراد خود آسمان‌ها و زمین باشد، به خاطر اعتنایی که به شأن آن دو داشته، چون «لَخَلْقُ السَّمواتِ وَ الاَرْضِ اَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النّاسِ ـ این‌که جای شک نیست که خلقت آسمان‌ها و زمین بزرگتر از خلقت مردم است.» (۵۷ / غافر)

در آیه فوق، مثل این‌که خدای‌تعالی عدم را پاره کرده و از درون آن آسمان‌ها و زمین را بیرون آورده است. بنابراین حاصل معنای آیه این می‌شود:

«حمد خدای را که پدید آرنده آسمان‌ها و زمین است، به ایجادی ابتدایی و بدون الگو» و بر این حساب کلمه «فاطِر» همان معنایی را می‌دهد که کلمه «بدیع» و «مُبْدِع» بدان معنا است، با این تفاوت که در کلمه «ابداع» عنایت بر نبودن الگوی قبلی است و در کلمه «فاطِر» عنایت بر طرد عدم و ایجاد چیزی است از اصل، مانند کلمه «صانِع» که به

(۲۶) شروع و پایان جهان

معنای آن کسی است که مواد مختلفی را با هم ترکیب می‌کند و از آن صورتی جدید که هیچ وجود نداشت درست می‌کند.(۱)

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۰.

چگونگی ایجاد آسمان‌ها و زمین از عدم (۲۷)

استعداد پذیرش هستی در جهان

«فَقالَ لَها وَ لِلْاَرْضِ ائْتِیا طَوْعا اَوْ كَرْها...!» (۱۱ / فصلت)

بدون شک مورد و مقام آیه مورد تکوین است، در نتیجه این‌که به آسمان و زمین فرمان می‌دهد، که «ائْتِیا طَوْعا اَوْ كَرْها - چه بخواهید و چه نخواهید باید بیایید!» کلمه تکوین است، نه این‌که خداوند چنین سخنی گفته باشد، بلکه همان امر تکوینی است که در هنگام ایجاد موجودی صادر می‌کند و آیه «اِنَّما اَمْرُهُ اِذا اَرادَ شَیْئا اَنْ یَقُولَ لَهُ كُنْ فَیَكُونُ!» (۸۲/یس) از آن خبر می‌دهد.

و روی هم دو جمله «اِئْتِیا» که اولی فرمان خدا و دومی پاسخ زمین و آسمان است،

(۲۸) شروع و پایان جهان

صفت ایجاد تکوین را ممثل می‌کند، تا فهم ساده مردم آن را درک کند.

در جمله «اِئْتِیا طَوْعا اَوْ كَرْها» آمدن را بر آن دو واجب کرده و مخیرشان کرده به این‌که به طوع بیایند، یا به کراهت. و این را می‌توان به وجهی توجیه کرد به این‌که منظور از «طَوْع و كَرْه» - با توجه به این‌که قبول کردن یا نکردن، خود نوعی ملایمت و سازگاری است - این باشد که آسمان و زمین موجود شوند، چه این‌که قبلاً استعداد آن را داشته باشند و چه نداشته باشند. در نتیجه جمله «اِئْتِیا طَوْعا اَوْ كَرْها» کنایه می‌شود از این‌که چاره‌ای جز هستی پذیرفتن ندارند و هست شدن آن دو، امری است که به هیچ‌وجه تخلف‌پذیر نیست، چه بخواهند و چه نخواهند، چه درخواست داشته باشند و چه نداشته باشند، باید موجود شوند.

آسمان و زمین فرمان را پذیرفتند و پاسخ گفتند که ما امر تو را پذیرفتیم اما نه به

استعداد پذیرش هستی در جهان (۲۹)

کراهت، یعنی نه بـدون داشـتن اسـتعداد قبلی و قبول ذاتی، بلکه با داشـتن آن. و بـدین جهت گفتند: «اَتَیْنا طائِعینَ». یعنی ما اسـتعداد پذیرش هستی داریم.

- «قالَـتا اَتَیْنـا طـائِعینَ!»

ایـن جملـه پاسخـی است از آسمـان و زمیـن، به خطابـی کـه خدای‌تعالـی بـه ایشـان فرمـود و در آن اظهـار مـی‌دارنـد: مـا بـه اختیـار و طـوع پذیرفتیـم.

با این‌که در قسمت اول آیه خلقت و تدبیر امر آسمان را بیان کرده، مع ذلک در این‌جا آسمان را دوباره با زمین شرکت داده است. در صورتی که جا داشت تنها سخن از زمین به میان آورد و این خالی از این اشعار نیست که بین آن دو نوعی ارتباط در «وجود» و اتصال در «نظام» هست. و همین طور هم هست، چون فعل و انفعال، تأثیر در بین تمام اجزای عالم مشهود است.(۱)

(۳۰) شروع و پایان جهان

جدا شدن زمین و آسمان‌ها از یکدیگر

«اَوَ لَـمْ یَرَالَّذیـنَ کَفَرُوا اَنَّ السَّمـواتِ وَ الْاَرْضَ کانَتـا رَتْقا فَفَتَقْناهُما...!»

(۳۰ / انبیاء)

دو کلمه «رَتْق» و «فَتْق» به دو معنای مقابل همنـد. کلمه «رَتْق» به معنای ضـمیمه کردن و به هم چسـباندن دو چیز است. کلمه «فَتْق» به معنای جداسازی دو چیز متصل به هم است. آیه فوق نظرها را معطوف به موجوداتی کرده که میان خلقت و تدبیر آن‌ها

۱- المیـــــزان ج: ۳۴، ص: ۲۶۵.

جدا شدن زمین و آسمان‌ها از یکدیگر (۳۱)

جـدایی تصور نـدارد و هیچ کس شک نمی‌کند که خلقت و تدبیر آن‌ها هر دو از خداست، مانند آسـمان و زمین، که ابتدا یکپارچه بوده‌اند و بعد از یکدیگر جداشان کرده است. چنین خلقتی از تدبیر جدا نیست.

و ما، لایزال جـداسازی مرکبات زمینی و آسـمانی را از هم مشاهـده می‌کنیم و می‌بینیـم که انواع نباتات از زمین و حیوانات دیگر و انسان‌های دیگر جـدا می‌شوند و بعـد از جدا شـــدن صورتـی دیگـر به خـود می‌گیرند و هر یک آثاری غیـر آثار زمان اتصال، از خـود بروز می‌دهند، آثاری که در زمـان اتصـال هیچ خبـری از آن‌ها نبود.

ایـن آثـار که در زمـان جـدایی فعلیت پیـدا می‌کننـد، در زمـان اتصـال نیز بوده، ولی به‌طور قوه در آن‌هـا به ودیعـه سپرده شـده بـود و همین قوه که در آن‌هاست، رتق و اتصال است و فعلیت‌ها فتق و جدایی.

(۳۲) شروع و پایان جهان

آسـمان‌ها و زمین و اجرامی که دارنـد، حالشـان حـال افراد یـک نوع است. اجرام فلکی و زمین که ما بر روی آنیم هر چنـد که عمر نـاچیز مـا اجـازه نمی‌دهـد تمام حوادث جزئی را که در آن صورت می‌گیرد ببینیم و یا بَـدو خلقت زمین و یا نابود شـدنش را شاهد باشـیم، لکن این قـدر می‌دانیم که زمین از مـاده تکون یـافته و تمـامی احکـام مـاده در آن جریان دارد و زمین از احکام ماده مستثنا نیست.

از همین راه که مرتب جزئیـاتی از زمین جـدا گشـته و به صورت مرکبات و موالیـد جلوه می‌کننـد و هم‌چنین موالیـدی در جو پـدید می‌آیـد، ما را راهنمایی می‌کنـد بر این‌که روزی همه این موجودات منفصل و جـدای از هم، منظم و متصل به هم بودنـد، یعنی یک موجود بوده، که دیگر امتیازی میان زمین و آسـمان نبوده، یک موجود رتق و متصل‌الاجزاء بوده و بعدا خدای‌تعالی آن را فتق کرده و در تحت تدبیری منظم و متقن،

جدا شدن زمین و آسمان‌ها از یکدیگر (۳۳)

موجوداتی بی‌شمار از شکم آن یک موجود بیرون آورده، که هر یک برای خود دارای فضیلت‌ها و آثاری شدند.(۱)

۱- المیـــزان ج: ۲۸، ص: ۱۱۲.

(۳۴) شروع و پایان جهان

آسمان یا زمین، کدام جلوتر خلق شد؟

«ثُمَّ اسْتَوی اِلَی السَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ...!» (۱۱ / فصلت)

معنای این‌که فرمود: «ثُمَّ اسْتَوی اِلَی السَّماءِ» این است که خدا سپس متوجه آسمان شد و به امر آن پرداخت.

منظور از توجه به آسمان خلق کردن آن است، نه این‌که بدان جا رود. و ظاهر این‌که جمله را با کلمه «ثُمَّ - سپس» عطف کرد، این است که خلقت آسمان‌ها بعد از زمین بوده است.

بعضی گفته‌اند که کلمه «ثُمَّ» که بعدیت را می‌رساند صرفا بعدیت در خبر

آسمان یا زمین، کدام جلوتر خلق شد؟ (۳۵)

را می‌رساند، نه بعدیت به حسب وجود و تحقق را، مؤید این قول در سوره نازعات آیه ۲۷ تا ۳۰ «اَمِ السَّماءُ بَنیها... وَ الْاَرْضَ بَعْدَ ذلِکَ دَحیها - یا آسمان که خدا بنایش کرد... و بعد از آن زمین را بگسترد،» است که خلقت زمین را بعد از آسمان می‌داند.

ساده‌تر می‌گوییم، در آیه مورد بحث کلمه «ثُمَّ» ظهور در این دارد که خلقت آسمان‌ها بعد از زمین بوده و در آیه سوره نازعات کلمه «بَعْدَ ذلِکَ» نیز ظهور دارد در این‌که خلقت زمین بعد از خلقت آسمان‌ها بوده است. ولی ظهور جمله «بَعْدَ ذلِکَ» روشن‌تر و قوی‌تر از ظهور کلمه «ثُمَّ» در بعدیت است - و خدا داناتر است.(۱)

زمان و ماده اولیه خلق آسمان‌ها و زمین

۱- المیـــزان ج: ۳۴، ص: ۲۶۳.

(۳۶) شروع و پایان جهان

«وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ السَّمواتِ وَالْاَرْضَ فی سِتَّةِ اَیّامٍ وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ!» (۷ / هود)

ظاهرا چیزی را که خدا به نام «سَماوات» به لفظ جمع ذکر کرده و با «اَرْض» مقارن ساخته و توصیف می‌کند که آن را در ظرف شش روز آفریده عبارت از طبقاتی است از یک مخلوق جهانی مشهود که بالای زمین ما قرار گرفته است. زیرا به طوری که گفته‌اند «سماء» نام موجوداتی است که در طبقه بالا قرار دارد و بر سر آدمیان سایه می‌افکند و بلندی و پایینی از معانی نسبی است.

پس آسمان عبارت از طبقاتی از خلق جهانی مشهود است که بالای زمین ما قرار

زمان و ماده اولیه خلق آسمان‌ها و زمین (۳۷)

گرفته و بدان احاطه دارد. زیرا زمین به طوری که آیه «یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ یَطْلُبُهُ حَثیثا» (۵۴ / اعراف) نیز حاکی است کروی شکل است و آسمان اول، همان است که کواکب و نجوم (ستارگان مختلف) آن را زینت داده است. یعنی طبقه اولی که ستارگان را در خود گرفته و یا فوق ستارگان است و به وسیله ستارگان زینت یافته است، همچون سقفی که با تعدادی قندیل و چراغ تزئین یابد. ولی در توصیف آسمان‌های بالاتر از آسمان دنیا توصیفی در کلام خدا نیامده، غیر از وصفی که در دو آیه ذیل آمده است:

«سَبْعَ سَمواتٍ طِباقا – هفت آسمان رویهم...»

«اَلَمْ تَرَوْا کَیْفَ خَلَقَ اللّهُ سَبْعَ سَمواتٍ طِباقا وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فیهِنَّ نُورا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِراجا- آیا ندیده‌اید که چگونه خدا هفت آسمان را مطابق هم آفرید و ماه را در آن‌ها نور و

(۳۸) شروع و پایان جهان

خورشید را چراغ قرار داد.» (۱۵ و ۱۶ / نوح)

خدا در توصیف خلقت آسمان‌ها و زمین یادآور شده که آن‌ها متفرق و متلاشی و باز و از هم دور بودند و خدا آن‌ها را به هم پیوسته کرده و گرد هم آورده و فشرده کرده و پس از آن‌که دور بودند به صورت آسمان درآورده، می‌فرماید:

«مگر ندیدند که آسمان‌ها و زمین از هم باز بودند و ما آن‌ها را به هم پیوستیم و هر چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم، آیا باز هم ایمان نمی‌آورند.» (۳۰ / انبیاء)

«ثُمَّ اسْتَوی اِلَی السَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ – آن‌گاه بر آسمان استیلا یافت در حالی که آسمان دود بود. پس به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید، گفتند: خواهان آمدیم. آن‌گاه در دو روز آن‌ها را هفت آسمان ساخت و در هر آسمان امر خاص آنرا وحی کرد.» (۱۱ و ۱۲ / فصلت)

زمان و ماده اولیه خلق آسمان‌ها و زمین (۳۹)

این آیه می‌رساند که خلقت آسمان‌ها در دو روز پایان یافت. البته «روز» یک مقدار معین و مشابه زمان است و لازم نیست که «روز» در هر ظرف و موقعی «روز» زمین باشد، که از یک دور حرکت وضعی زمین به دست می‌آید. کما این‌که یک روز در ماه زمین ما تقریبا بیست و نه روز و نصف روز از روزهای زمین است.

پس خدا، آسمان‌های هفتگانه را در دو برهه زمانی آفریده است.

چنان‌که در مورد زمین می‌فرماید: «خَلَقَ الاَرْضَ فی یَوْمَیْنِ – خدا زمین را در ظرف دو روز آفرید... و روزی‌های زمین را در چهار روز مقدر ساخت.» (۹ و ۱۰ / فصلت)

این آیه می‌گوید: زمین در ظرف دو روز آفریده شده، یعنی در دو دوره و طی دو مرحله و روزهای زمین را در چهار روز یعنی فصول چهارگانه اندازه‌گیری شده است.

پس آن‌چه از این آیات به دست می‌آید این است که:

(۴۰) شروع و پایان جهان

اولاً – خلقت آسمان‌ها و زمین با این وصف و شکلی که امروز دارند از «عدم صرف» نبوده، بلکه وجود آن‌ها مسبوق به یک ماده متشابه متراکم و گرد هم آمده‌ای بوده که خدا اجزای آن را از هم جدا کرده و در دو برهه زمانی به صورت هفت آسمان درآورده است.

ثانیا – این موجودات زنده که می‌بینیم همگی از آب به وجود آمده‌اند و بنابراین ماده زندگی همان ماده آب است.

با آن‌چه گفتیم معنی آیه مورد بحث واضح می‌شود:

«هُوَ الَّذی خَلَقَ السَّمواتِ وَالاَرْضَ فی سِتَّةِ اَیّامٍ!» – مراد از «خلق» که در این‌جا آمده همان گرد آوردن و جدا کردن اجزای آسمان و زمین از سایر مواد مشابه و متراکمی است که با آن مخلوط بوده است.

زمان و ماده اولیه خلق آسمان‌ها و زمین (۴۱)

اصل خلقت آسمان‌ها در ظرف دو روز (دوره) بوده و خلقت زمین هم در دو روز (دوره) انجام گرفته و از شش دوره دو دوره دیگر برای کارهای دیگر باقی می‌ماند.

ـ «وَ كانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمآءِ!» (۷/هود)

ـ عرش خدا روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید بر آب بود.

تعبیر قرار داشتن عرش خدا روی آب کنایه از آن است که ملك خدا در آن روز بر این آب که ماده حیات است قرار گرفته بود. مراد به «ماء» در جمله فوق غیر آن آبی است که ما آن را آب می‌نامیم که جزو آسمان‌ها و زمین است. چون سلطنت خدای سبحان قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین نیز مستقر بود و بر روی آب مستقر بود، پس معلوم می‌شود آن آب غیر این آب بوده است.(۱)

تفصیل اول خلقت آسمان و زمین؟

ـ «ءَاَنْتُمْ اَشَدُّ خَلْقا اَمِ‌السَّماءُ بَنیها؟» (۲۷ / نازعات) در جمله فوق اشاره به تفصیل خلقت آسمان با جمله «بَنیها» دلیل است بر این‌که خلقت آسمان شدیدتر از خلقت انسان است. جمله «بَنیها» بیانی تفصیلی است برای خلقت آسمان.

ـ «رَفَعَ سَمْکَها فَسَوّیها!» (۲۸ / نازعات)

ـ بلند کرد سقف آسمان و نقطه مرتفع آن را.

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۲۴۰ و ۲۴۱ - ج: ۲، ص: ۸۲.

منظور از «تسویه آسمان» ترتیب اجزای آن و ترکیب آن است، تا هر جزئی در موضعی که حکمت اقتضا دارد قرار گیرد.

ـ «وَاَغْطَشَ لَیْلَهاوَ اَخْرَجَ ضُحیها!»(۲۹/نازعات)

ـ شبش را تاریك و روزش را روشن کرد.

اصل در معنی کلمه «ضُحی» گسترده شدن نور خورشید و امتداد یافتن روز است ولی در این‌جا منظور مطلق روز است، به قرینه این‌که در مقابل شب قرار گرفته است. اگر شب و روز را به آسمان نسبت داده، بدین جهت بوده که سبب اصلی پیدایش آن دو آسمانی است و آن پیدا شدن اجرام تاریک و ناپیدا به‌وسیله انوار آسمانی از قبیل نور خورشید و غیره است. و همین که این نورها غروب می‌کنند دوباره اجرام مستور می‌شوند.

مسئله شب و روز اختصاص به کره زمین که ما روی آنیم ندارد بلکه سایر اجرام آسمانی نیز تاریکی و روشنی و شب و روز دارند.

ـ «وَالْاَرْضَ بَعْدَ ذلِکَ دَحیها!» (۳۰ / نازعات)

- بعد از آن‌که آسمان را بنا کرد و سقفش را بلند نمود و هر جزئش را در جای خود قرار داد و شبش را تاریك و روزش را روشن ساخت، زمین را بگسترد.

ـ «اَخْرَجَ مِنْها ماءَها وَ مَرْعیها!» (۳۱ / نازعات)

مراد به بیرون کردن آب زمین از زمین، شکافتن چشمه‌ها و جاری ساختن نهرهاست و مراد به اخراج «مَرْعای» زمین رویاندن نبات بر روی زمین است، نباتاتی که حیوانات و انسان‌ها از آن‌ها تغذیه می‌کنند.

ـ «وَ الْجِبالَ اَرْسیها!» (۳۲ / نازعات)

کوه‌ها را بر زمین استوار کرد تا زمین نوسان و اضطراب نکند و بتواند آب‌ها و معدن‌ها را در جوف خود ذخیره

کند، همچنـان که سایر آیات قرآنی از ایـن جـریـان خبـر داده‌انـــد.

ـ «مَتاعا لَکُمْ وَ لِاَنْعامِکُمْ!» (۳۳/نازعات)

آن‌چه از آسمان و زمین گفته شد خلق کردیم و امر آن را تدبیر نمودیم تا متاعی باشد برای شما و چارپایانی که خداوند مسخر شما کرد تا در زندگی‌تان از آن‌ها بهره‌مند شوید.

ایـن خلقت و تـدبیر از خلقــت شـما (انسان‌ها) شدیـدتـر است. پس شـمـا دیگر نبایـد از خلقــت بـار دوم خود استـبعـاد و تعجب کنیـد و آن را بر خـدا دشوار بپنداریـد.(۱)

۱- الـمیـزان ج: ۴۰، ص: ۳۱.

(۴۶) شروع و پایان جهان

ترکیب و تحول اجرام سماوی و زمین

«اِنَّ فی خَلْقِ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ وَ اخْتِـلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهـارِ... لَایـاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ!» (۱۶۴ / بـقره)

جمله فوق اشـاره دارد به اجرام آسـمانی و زمین (که آن هم یکی از کرات است) و به آن‌چه که ترکیبـات آن‌ها از عجایب خلقت و بـدایع صـنع دارد، از اشـکالی که قوام اسـمای آن‌هـا بر آن است و مواردی که جرم آن‌هـا از آن تـألیف و ترکیب یافته و تحولی که بعضی

ترکیب و تحول اجرام سماوی و زمین (۴۷)

از آن‌هـا را بـه بعضـی دیگر مبـدل می‌کنـد و نقص و زیـادتی کـه عـارض بعضـی از آن‌هـا می‌شـــود و این همه مفرداتش مرکب و مرکباتش تجزیه می‌شود، همچنان‌که فرمود: «اَوَ لَمْ یَرَوْا اَنّا نَأْتِی‌الْاَرْضَ نَنْقُصُـها مِنْ اَطْرافِها – آیا نمی‌بیننـد‌که ما به‌زمین می‌پردازیم و از اطرافش کم‌می‌کنیم؟»(۴۱/رعـد) و نیز فرمود: «اَوَلَمْ یَرَالَّذینَ کَفَرُوا اَنَّالسَّمواتِ وَ الاَرْضَ کانَتـا رَتْقافَفَتَقْناهُما ـ آیا کسانی‌که کفر ورزیدند، ندیدند‌که‌آسمان‌ها و زمین‌درهم و یکپارچه بود، ما آن‌ها را شکافته و از هم جدا کردیم...؟» (۳۰ / انبیاء) (۱)

مفهوم جنود آسمان‌ها و زمین

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۳۵۰.

(۴۸) شروع و پایان جهان

«وَلِلّهِ جُنُـودُ السَّمـواتِ وَ الْاَرْضِ!» (۴ / فتح)

کلمـه «جُنْـد» به معنای جمـع انبوهی از مردم که غرضـی واحد آن‌ها را دور هم جمع کرده باشد و به همین جهت به لشکـری که می‌خواهند یک مأموریــت انجام دهند «جُنْـد» گفته می‌شود.

سیاق آیه شـهادت می‌دهد به این‌که مراد به جنود آسـمان‌ها و زمین اسبابی است که در عالم دست در کارند، تا چه آن‌هایی که به چشم دیده می‌شوند و چه آن‌ها که دیده نمی‌شوند. پس این اسـباب واسـطه‌هایی هسـتند بین خدای‌تعالی و خلق او و آن‌چه را که او اراده کنـد اطـاعت می‌کننـد و مخالفـت نمی‌ورزند.

آوردن جمله مورد بحث بعد از جمله «هُوَ الَّذی اَنْزَلَ السَّکینَةَ... اوست که آرامش را

مفهوم جنود آسمان‌ها و زمین (۴۹)

نـازل کرد...» برای این بود که دلالـت کنـد بر این‌که همه اسبـاب و عللی که در عـالم هستی است از آنِ خـداست. پس او می‌تواند هرچه را بخواهـد به هر چه که خواست برسانـد و چیزی نیست که بتواند بر اراده او غالب شود. برای این‌که می‌بینیم زیاد شدن ایمان

مؤمنین را به انزال سکینت در دل‌های آنان مستند می‌کند.(۱)

مفهوم کلید گنجینه‌های آسمان و زمین

«لَـهُ مَقالیـدُ الـسَّمـواتِ وَ الْاَرْضِ!» (۱۲ / شوری)

۱- المیزان ج: ۳۶، ص: ۱۰۱.

(۵۰) شروع و پایان جهان

کلمه «مَقالید» به معنای مفاتیح است، یعنی کلیدها و این‌که برای آسمان‌ها و زمین کلید اثبات می‌کند دلالت‌دارد بر این‌که آسمان‌ها و زمین گنجینه‌هایی هستند برای آن‌چه که در عالم‌به‌ظهورمی‌رسد و آن‌چه‌که‌ازحوادث و آثاروجودی که به وقوع می‌پیوندد.(۱)

کیفیت متحول آسمان و زمین

«وَ السَّمـاءِ ذاتِ الـرَّجْـعِ وَ الْاَرْضِ ذاتِ الصَّـدْعِ!» (۱۱ و ۱۲ / طـارق)

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۴۲.

کیفیت متحول آسمان و زمین (۵۱)

مراد به آسمان صاحب «رَجْع» همین تحولاتی است که در آسمان برای ما محسوس است‌که ستارگان و اجرامی‌دریک طرف آن غروب و از طرف دیگر دوباره طلوع می‌کنند.

مراد به زمین صاحب «صَدْع» شکافتن زمین و روییدن گیاهان از آن است. مناسبت این دو سوگند با مسئله معاد بر کسی پوشیده نیست.(۱)

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۱۷۵.

(۵۲) شروع و پایان جهان

فصل دوم:چگونگی آفرینش آسمان‌ها

ماده اولیه آسمان چه بود؟

«ثُمَّ اسْتَوی اِلَی السَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ...!» (۱۱ / فصلت)

- «وَ هِـیَ دُخـانٌ!»

جمله فوق چنین معنا می‌دهد که خدای‌تعالی متوجه آسمان شد تا آن را بیافریند، که

(۵۳)

چیزی بود که خدا نامش را «دُخانٌ - دود» گذاشت. و آن ماده‌ای بود که خدا به آسمانش درآورد و آن را هفت آسمان کرد، بعد از آن که از هم متمایز نبودند و همه یکی بود به همین جهت در آیه مورد بحث آن را مفرد آورد و فرمود: «ثُمَّ اسْتَوی اِلَی السَّماءِ!» و نفرمود: «اَلسَّمواتِ».(۱)

متمـایز شدن هفت آسمان

«فَقَضهُنَّ سَبْعَ سَمواتٍ فیِیَوْمَیْنِ وَ اَوْحی فیکُلِّ سَماءٍ اَمْرَها!» (۱۲/فصلت)

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۶۴.

(۵۴) شروع و پایان جهان

معنای اصلی «قضا» جدا کردن چند چیز از یکدیگر است. این جمله و آیات می‌فهماند که آسمانی که خدا متوجه آن شد به صورت دود بود و امر آن از نظر فعلیت یافتن وجود مبهم و غیر مشخص بود. خدای‌تعالی امر آن را متمایز کرد و آن را در دو روز هفت آسمان قرار داد. «البته منظور از روزه پاره‌ای از زمان است نه روز معمولی و معهود ذهن ما.»

این آیه شریفه با آیه قبلی‌اش ناظر به تفصیل اجمالی است که در آیه «اَوَلَمْ یَرَالَّذینَ کَفَرُوا اَنَّ السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ کانَتا رَتْقا فَفَتَقْناهُما – آیا کسانی که کافر شدند ندیدند که آسمان‌ها و زمین یکپارچه بود، ما آن‌ها را از هم جدا کردیم،» (۳۰ / انبیاء) متعرض آن بود.

متمایز شدن هفت آسمان (۵۵)

ـ «وَ اَوْحی فی کُلِّ سَماءٍ اَمْرَها!»

معنی آیه فوق این است که خدای سبحان در هر آسمانی امر آن آسمان را که منسوب و متعلق به خود آن آسمان است به اهل آسمان یعنی ملائکه ساکن در آن وحی می کند.(۱)

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۶۴.

(۵۶) شروع و پایان جهان

آسمان دنیا

«وَ زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِمَصابیحَ وَحِفْظا ذلِکَ تَقْدیرُ الْعزیزِ الْعَلیمِ!» (۱۲ / فصلت)

در این آیه شریفه کلمه «سَماء» را مقید به «دُنْیا» کرد و فرمود: آسمان دنیا را با چراغ‌هایی زینت دادیم، تا دلالت کند بر این‌که آن آسمانی که قرارگاه ستارگان است نزدیک‌ترین آسمان به کره زمین است، چون به حکم آیه «خَلَقَ سَبْعَ سَمواتٍ طِباقا – هفت آسمان را طبقه به طبقه آفرید،» (۳ / ملک) آسمان‌ها روی هم قرار دارند.

از ظاهر این‌که فرمود: آن را با چراغ‌هایی زینت دادیم و این‌که در آیه «اِنّا زَیَّنَّا

آسمان دنیا (۵۷)

السَّماءَ الدُّنْیا بِزینَةٍ الْکَواکِبِ،» (۶ / صافات) صریحا فرموده که آن چراغ‌ها عبارتند از ستارگان، بر می‌آید ستارگان همه در آسمان دنیا و پایین تر از آن قرار دارند و برای زمین قندیل‌هایی می مانند که آویزان شده باشند.(۱)

هفت آسمان چیست و کجا قرار دارند؟

«فَقَضهُنَّ سَبْعَ سَمواتٍ فی یَوْمَیْنِ...!» (۱۲ / فصلت)

از ظاهر آیات سوره «حم سَجْدَهْ» در قرآن کریم در مورد آفرینش و تقدیر

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۷۰.

(۵۸) شروع و پایان جهان

آسمان‌ها و زمین مطالبی به شرح زیر به دست می‌آید:

۱ – آسمان دنیا از بین آسمان‌های هفتگانه عبارت است از آن فضایی که این ستارگان بالای سرما قرار دارند.

۲ – این آسمان‌های هفتگانه نامبرده، همه جزو خلقت جسمانی‌اند و خلاصه همه در داخل طبیعت و ماده هستند و نه ماورای

طبیعت. چیزی که هست این عالم طبیعت هفت طبقه است، که هر یک روی دیگری قرار گرفته و از همه آن‌ها نزدیک‌تر به ما، آسمانی است که ستارگان و کواکب در آنجا قرار دارند. و اما آن شش آسمان دیگر، قرآن کریم هیچ حرفی درباره‌شان نزده، جز این‌که فرموده روی هم قرار دارند.

۳ - منظور از آسمان‌های هفتگانه، سیارات آسمان و یا خصوص بعضی از آن‌ها از قبیل خورشید و ماه و غیر آن دو نیست.

هفت آسمان چیست و کجا قرار دارند؟ (۵۹)

۴ - اگر در آیات و روایات آمده که آسمان‌ها منزلگاه ملائکه است و یا ملائکه از آسمان نازل می‌شوند و امر خدای‌تعالی را با خود به زمین می‌آورند و یا ملائکه با نامه اعمال بندگان به آسمان بالا می‌روند و یا این‌که آسمان درهایی دارد، که برای کفار باز نمی‌شود و یا این‌که ارزاق از آسمان نازل می‌شود و یا مطالبی دیگر غیر این‌ها، که آیات و روایات متفرق بدان‌ها اشاره دارند، بیش از این دلالت ندارند که امور نامبرده نوعی تعلق و ارتباط با آسمان‌ها دارند، اما این‌که این تعلق و ارتباط نظیر ارتباطی است که مابین هر جسمی با مکان آن جسم می‌بینیم، بوده باشد، آیات و روایات هیچ دلالتی بر آن ندارند.

امروز این مسئله واضح و ضروری شده که کرات و اجرام آسمانی هر چه و هر جا

(۶۰) شروع و پایان جهان

که باشند، موجودی مادی و عنصری جسمانی هستند، که آن‌چه از احکام و آثار که در عالم زمینی ما جریان دارد، نظیرش در آن‌ها جریان دارد و آن نظامی که در آیات شریفه قرآن برای آسمان و اهل آسمان ثابت شده و آن اموری که در آن‌ها جریان می‌یابد هیچ شباهتی به این نظام عنصری و محسوس در عالم زمینی ما ندارد، بلکه به کلی منافی با آن است.

ملائکه برای خود عالمی دیگر دارند، عالمی است ملکوتی که (نظیر عالم مادی ما) هفت مرتبه دارد، که هر مرتبه‌اش را آسمانی خوانده‌اند و آثار و خواص آن مراتب را آثار و خواص آن آسمان‌ها خوانده‌اند، چون از نظر علو مرتبه و احاطه‌ای که به زمین دارند، شبیه به آسمانند، که آن نیز نسبت به زمین بلند است و از هر سو زمین را احاطه کرده است، این تشبیه را بدان جهت کرده‌اند که درک آن تا

هفت آسمان چیست و کجا قرار دارند؟ (۶۱)

حدی برای ساده‌دلان آسان شود.(۱)

راه‌های ارتباط در آسمان‌های هفتگانه

«وَ لَقَدْ خَلَقْنا فَوْقَکُمْ سَبْعَ طَرائِقَ...!» (۱۷ / مؤمنون)

مراد به «طَرائِق» هفتگانه، آسمان‌های هفتگانه است. و اگر آسمان‌ها را طرائق یعنی راه‌های عبور و مرور نامید، از این باب بود که آسمان‌ها محل نازل شدن امر از

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۷۱.

(۶۲) شروع و پایان جهان

ناحیه خداست، به سوی زمین. همچنان‌که فرمود: «یُدَبِّرُ الْاَمْرَ مِنَ السَّماءِ اِلَی الْاَرْضِ ـ امر را از آسمان تا زمین تدبیر نموده، آن‌گاه به سوی او عروج می‌کند.» (۵ / سجده)

و نیز راه‌هایی است که اعمال ما، در صعودش به سوی خدای سبحان و ملائکه در هبوطشان و عروجشان طی می‌کنند. درباره عمل فرمود: «...اِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصّالِحُ یَرْفَعُهُ - به سوی او کلمه طیب بالا می‌رود و او عمل صالح را بالا می‌برد.» (۱۰ / فاطر) درباره ملائکه فرمود: «وَ ما نَتَنَزَّلُ اِلّا بِاَمْرِ رَبِّکَ - نازل نمی‌شویم مگر به امر پروردگارت.» (۶۴ / مریم)

- «وَ ما کُنّا عَنِ الْخَلْقِ غافِلینَ!»

- شما از ما منقطع و بی‌ارتباط نیستید و از تحت مراقبت ما بیرون نمی‌باشید، بلکه این راه‌های هفتگانه میان ما و شما نصب شده تا فرستادگان ملکی ما دائما در

راه‌های ارتباط در آسمان‌های هفتگاه (۶۳)

نزول و صعود باشند و امر ما را به سوی شما و اعمال شما را به سوی ما بیاورند.(۱)

مفهوم طباق بودن آسمان‌های هفتگانه

«اَلَمْ تَرَوْا کَیفَ خَلَقَ اللّهُ سَبْعَ سَمواتٍ طِباقا؟» (۱۶ - ۱۵ / نوح)

مطابق بودن هفت آسمان با یکدیگر بدین معنا است که بعضی بر بالای بعضی دیگر قرار گرفته باشد و یا به معنای این است که مثل هم باشند.

این که آسمان‌ها را هفتگانه خوانده - آن هم در زمینه‌ای که می‌خواهد اقامه حجت

۱- المیـــــــــزان ج: ۲۹، ص: ۳۳.

(۶۴) شروع و پایان جهان

کند - دلالت دارد بر این که مشرکین معتقد به هفتگانه بودن آسمان بودند و آن را امری مسلم می‌شمردند و قرآن با آنان به وسیله همین چیزی که خود آنان مسلم می‌دانستند احتجـاج کـرده است.

داستان هفتگانه بودن آسمان‌ها که در کلام نوح علیه‌السلام (در این آیه) آمده، به خوبی دلالت دارد بر این که این مسئله از انبیاء علیهم‌السلام از قدیمی‌ترین زمان‌ها رسیده است.(۱)

هماهنگی در خلقت هفت آسمان

«اَلَّذی خَلَقَ سَبْعَ سَمواتٍ طِباقا ما تَری فی خَلْقِ الرَّحْمنِ مِنْ تَفاوُتٍ!» (۳ / ملک)

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۱۷۸.

هماهنگی در خلقت هفت آسمان (۶۵)

ـ آن خدایی که هفت آسمان را آفرید، در حالی که «طِباق» هستند یعنی، مطابق و مثل همند. در آفرینش رحمان هیچ تفاوتی نمی‌بینی.

منظور از نبودن تفاوت در خلق این است که تدبیر الهی در سراسر جهان زنجیروار متصل به هم است. خدای عزوجل اجزای عالم خلقت را طوری آفریده که هر موجودی بتواند به آن هدف و غرضی که برای آن خلق شده برسد و این از به مقصد رسیدن آن دیگری مانع نشود و یا باعث فوت آن صفتی که برای رسیدنش به هدف نیازمند است، نگردد.

در این دو آیه به این نکته اشاره شده که نظام جاری در عالم نظامی است واحد و متصل‌الاجزاء و مرتبط‌الابعاض.(۱)

۱- المیـــزان ج: ۳۹، ص: ۱۴.

(۶۶) شروع و پایان جهان

چگونگی حفظ آسمان‌ها و کرات سماوی

«اَللّهُالَّذی رَفَعَ‌السَّمواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها!» (۲ / رعد)

«عمود» چیزی است که خیمه به آن تکیه دارد و می‌ایستد.

غرض این آیه یاد دادن دلیل ربوبیت پروردگار متعال است و این‌که او واحد است و شریک ندارد و آن آسمان‌ها است که بدون پایه و ستونی که شما با چشمتان ببینید که بر آن تکیه داشته باشد همچنان مرفوع و بلند است. و در آن نظامی جریان دارد. شمسی و قمری دارد که تا زمانی معین در آن می‌چرخند. و لابد باید کسی باشد که

چگونگی حفظ آسمان‌ها و کرات سماوی (۶۷)

قیام به این امور بکند و آسمان‌ها را بدون پایه بلند کند و نظام در آن‌ها منتظم سازد و شمس و قمر را مسخر کند و امور عالم را تدبیر نماید.

پس این‌که فرمود: «الَّذی رَفَعَ السَّمواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها» معنایش این می‌شود که خداوند آسمان را از زمین جدا کرد و میان آن دو فاصله‌ای گذاشت، فاصله‌ای که باعث شد آسمان مسلط بر زمین بشود و اشعه خود را بر زمین بتاباند و باران و صاعقه خود را به زمین بفرستد و هم‌چنین آثار دیگر.

پس آسمان بر بالای زمین بدون ستونی محسوس که انسان اعتماد بر آن احساس کند ایستاده است. پس هر انسانی باید متوجه شود که لابد کسی آن را بدون ستونی نگه داشته و نمی‌گذارد جا به جا بشود و آن را از فرو ریختن از مدارش نگه داشته است.

پس این‌که فرمود: «رَفَعَ السَّمواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها» و آسمان‌ها را وصف کرد به

(۶۸) شروع و پایان جهان

این‌که پایه‌ای که شما ببینید ندارند، مقصودش این نبوده که آسمان‌ها اصلاً پایه ندارند و در نتیجه وصف «تَرَوْنَها» وصفی توضیحی بوده باشد و مفهوم نداشته باشد (و نتوان نتیجه گرفت که پس پایه‌های ندیدنی دارد.)

و نیز مقصودش این نبوده که پایه‌های محسوس ندارد تا بر این دو تقدیر معنایش این شود که حال که پایه ندارد پس خدا آن را بدون وساطت سببی سر پا نگه داشته است و اگر پایه می‌داشت مثل سایر چیزهایی که پایه دارد آن پایه‌ها نمی‌گذاشت که بیفتد و دیگر احتیاج به خدای سبحان نداشت. آری معنای آیه شریفه این نیست، همچنان که اوهام عامیانه همین را می‌پندارد، که تنها چیزهای استثنایی را که علل و اسباب آن‌ها معلوم‌نیست به‌خدا نسبت‌می‌دهند مانند امور آسمانی و حوادث جوی و روح و امثال آن.

چه، کلام خدای‌تعالی صریح بر این است که اولاً هر چیزی که اسم چیز بر آن اطلاق

چگونگی حفظ آسمان‌ها و کرات سماوی (۶۹)

شود جز خدای‌تعالی همه مخلوق خداست و هیچ خلقی و امری خالی و بدون استناد به خدا نیست. ثانیا تصریح می‌کند بر این‌که سنت اسباب در تمامی اجزای عالم جریان دارد و خدا بر صراط مستقیم است (که همان صراط علیت و سببیت است.)

بنابراین اگر مثلاً سقفی را دیدیم که روی پایه خود ایستاده باید بگوییم به اذن خدا و با وساطت این سبب خاص ایستاده است. و اگر جرمی آسمانی را ببینیم که بدون ستون ایستاده باز هم باید بگوییم که به اذن خدا و با وساطت اسبابی مخصوص به خود مانند طبیعت خاص یا جاذبه عمومی ایستاده است.

وجه تقیید به جمله «بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها» این‌ها نیست بلکه وجه آن این است که می‌خواهد فطرت خواب رفته بشر را بیدار کند، تا به جستجوی سبب آن برخیزد و پس از جستجو در آخر به خدای سبحان پی ببرد.(۱)

(۷۰) شروع و پایان جهان

حفظ موجودات سماوی از سقوط به زمین

«اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّهَ سَخَّرَ لَکُمْ ما فِی الْاَرْضِ وَ... یُمْسِکُ السَّماءَ؟» (۶۵ / حج)

این استشـهاد دیگری است بر عموم قـدرت خدا و مقابله میان تسـخیر آن‌چه در زمین است و تسـخیر کشتی‌ها در دریا، تأیید می‌کند که مراد به زمین خشکی، در مقابل دریاســت. و بنابراین تعقیــب دو جمله به جمله «وَ یُمْسِکُ السَّماءَ» می‌رساند که

۱– المیزان ج: ۲۲، ص: ۱۶۳.

حفظ موجودات سماوی از سقوط به زمین (۷۱)

حاصل مقصود این است که خدا آن‌چــه در آسمان و آن‌چــه در دریاهاست، مسخر بـرای شمــا کرده است.

مراد به آسـمان، جهت بالا و موجودات بالاست. پس نمی‌گـذارد که آن موجودات فروریزد و به زمین بیفتنــد، مگر به اذن خودش، که با اذن او احیانا سنگ‌های آسمانی و صاعقه و امثال آن به زمین می‌افتند.

خداوند این آیه را با دو صفت رأفت و رحمت ختم فرمود، تا نعمت را تتمیم نموده و منـت را بر مردم تمام کرده باشد.(۱)

آسمان، سقفی محفوظ

۱– المیزان ج: ۲۸، ص: ۲۹۱.

(۷۲) شروع و پایان جهان

«وَ جَعَلْنَاالسَّماءَ سَقْفا مَحْفُوظا...!» (۳۲ / انبیاء)

گویا مراد به این‌که فرمود: آسمان را سقفی محفوظ کردیم این باشد که آن را از شیطان‌ها حفظ کردیم.

در جـای دیگر فرمود: «وَ حَفِظْناهـا مِنْ کُلِّ شَـیْطانٍ رَجیمٍ – آسـمان را از هر شـیطان رانـده شـده حفظ کردیم.» (۱۷ / حجر) مراد به این‌که در پایان آیه فرموده: «مردم از آیات آن رو می گرداننــد،» این است که حوادث جـوی را می‌بینند و با این‌که دلیل روشـنی بر مدبر واحد و ایجادکننده واحداست باز متوجه نمی‌شوند.(۱)

۱– المیزان‌ج: ۲۸،ص: ۱۱۶.

آسمان، سقفی محفوظ (۷۳)

آسمان و طرایق آن

«وَالسَّمـــاءِ ذاتِ الْحُبُــکِ!» (۷ / ذاریات)

کلمه «حُبُک» به معنای حسن و زینت است و به معنای خلقت عادلانه نیز می‌باشـد. وقتی جمع بسته می‌شود معنایش طریقه یا طرایق خواهد بود، یعنی آن خط، خطی که در هنگام وزش باد به روی آب پیــدا می‌شود. و معنای آیه بنابر معنای اول چنین می‌شود:

– به آسمان دارای حسن و زینت سوگند می‌خورم.

(۷۴) شروع و پایان جهان

و بنـــا بـر معنــای دوم چنیـــن مــی‌شـــود:

– بــه آسمـان کــه خلقتی معتــدل دارد سوگنــد!

و بنـابـر معنـای سـوم چنیـن مـی‌شـــود:

– به آسمانــی‌کـه دارای خطـوط اسـت سوگند!

که در این صورت به آیه «وَ لَقَدْ خَلَقْنا فَوْقَکُمْ سَبْعَ طَرائِقَ،» نظر دارد و بعید نیست ظهــورش در معنای سوم بیشتر باشد، برای این‌که آن وقت سوگند با جوابش مناسب‌تـر خواهد بود، چـون جواب قسم عبارت است از اختلاف مردم و تشتت آنان در طریقه‌هایی که دارند – اِنَّکُمْ لَفی قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ...! (۸ / ذاریات) (۱)

۱- المیزان ج: ۳۶، ص: ۲۶۵.

آسمان و طرایق آن (۷۵)

آسمان، محل نزول رزق و قرارگاه بهشت موعود

«وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَ ما تُوعَدُونَ!» (۲۲ / ذاریات)

مراد به «سَماء» جهت علو است چون هر چیزی که بلندتر از ما است و ما را در زیر پوشش خود قرار داده چنین چیزی را در لغت عرب سماء می‌گویند. و مراد به رزق باران است که خدای‌تعالی آن را از آسمان یعنی از جهت بالای سر ما بر زمین نازل می‌کند و به وسیله آن انواع گیاهانی که در مصرف غذا و لباس و سایر انتفاعات ما صرف می‌شود، بیرون می‌آورد.

(۷۶) شروع و پایان جهان

ممکن هم هست بگوییم، اصلاً منظور از آسمان معنای لغوی کلمه که جهت علو باشد نیست، بلکه منظور از آن عالم غیب باشد، چون همه اشیاء از عالم غیب به عالم شهود می‌آیند، که یکی از آن‌ها رزق است، که از ناحیه خدای سبحان نازل می‌شود. مؤید این معنا آیاتی‌است که همه موجودات را نازل شده از ناحیه خدا می‌داند:

ـ از چارپایان هشت جفت برایتان نازل کرد، (۶ / زمر)

ـ ما آهن را که در آن قوتی شدید است نازل کردیم، (۲۵ / حدید)

ـ وَ اِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ اِلّا بِقَدَرٍ مَعْلُوم، (۲۱ / حجر)

که آیه آخری به طور کلی همه موجودات را نازل شده از ناحیه خدا می‌داند و می‌فرماید: هیچ موجودی نیست مگر آن‌که خزینه‌هایش نزد ماست، آن‌چه تنها از

آسمان، محل نزول رزق و قرارگاه بهشت موعود (۷۷)

موجودات می‌بینید اندازه‌گیری شده و به اصطلاح درخور شده عالم شماست. و مرادبه‌رزق‌هم تمامی‌موجوداتی‌است که‌انسان‌دربقایش‌بدان‌هامحتاج و ازآن‌ها بهره‌مند است، چه خوردنی‌ها و چه نوشیدنی‌ها و چه پوشیدنی‌ها و چه مصالح ساختمانی و چه همسران و فرزندان و چه علم و چه قدرت و چه سایر این‌ها از فضایل نفسانی.

– وَ ما تُوعَدُونَ!

آن‌چه وعده داده‌شده‌اید نیز در آسمان است.

حال ببینیم منظور از آن چیست؟

ظاهرا مراد به آن بهشتی است که به انسان‌ها وعده‌اش را داده و فرموده: «عِنْدَها جَنَّةُالْمَأْوی – بهشتی که‌آخرین قرارگاه‌است‌درنزدیکی سدرةالمنتهی‌است.» (۱۴و۱۵/نجم)(۱)

۱- المیزان ج: ۳۶، ص: ۲۷۹.

(۷۸) شروع و پایان جهان

وجود جنبندگان در آسمان‌ها

«وَ مِنْ ایاتِه خَلْقُ‌السَّمواتِ وَالْاَرْضِ وَ ما بَثَّ فیهِما مِنْ دابَّةٍ...!» (۲۹ / شوری)

کلمه «بَثَّ» به معنای منتشر کردن است و کلمه «دابَّة» به معنای هر جنبنده‌ای است که روی زمین حرکت می‌کند. پس این کلمه شامل تمامی حیوانات یعنی جانداران می‌شود.

معنای آیه چنین است:

ـ و یکـی از آیاتـش خلقـت آسمـانهـا و زمیـن و جنبنـدگانـی اسـت کـه در آن

وجود جنبندگان در آسمانها (۷۹)

دو منتشـــر کـرده و او هـر وقــت بخـواهـد میتـوانـد آنهـا را جمـــع‌آوری کنـــد.

از ظاهر آیه بر می‌آید که در آسمانها نیز جنبندگانی هست و این‌که بعضی جنبندگان آسمان را به ملائکه تفسیر کرده‌اند، صحیح نیست، زیرا اولاً آیه شریفه مطلق است و نمی‌شود بدون دلیل آن را مقید به یک نوع جاندار کرد و در ثانی اصولاً اطلاق کلمه «دابَّةٍ – جنبنده» بر فرشتگان معهود نیست.

ـ «وَ هُوَ عَلی جَمْعِهِمْ اِذا یَشاءُ قَدیرٌ!»

این جمله اشاره است به حشر جنبندگانی که در زمین منتشر کرده است. دلالتی نیست بر این‌که جانداران آسمان همه مانند انسان دارای عقلند. چون همین مقدار کافی است که برای خود شعوری داشته باشند و به حکم آیه «وَ ما مِنْ دآبَّةٍ فِی الْاَرْضِ وَ لا طائِرٍ یَطیرُ بِجَناحَیْهِ... ثُمَّ اِلی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ – هیچ جنبنده‌ای در زمین و پرنده‌ای که با دو

(۸۰) شروع و پایان جهان

بال خود پرواز می‌کند، نیست، مگر این‌که آنها نیز مانند شما امت‌هایی هستند، ما در این کتاب از هیچ چیز فروگذار نکردیم و سپس همه ایشان به سوی پروردگارشان محشور می‌شوند.» (۳۸ / انعام) همه جانداران دارای شعوری مخصوص به خود هستند.(۱)

۱– المیـــزان ج: ۳۵، ص: ۹۴.

وجود جنبندگان در آسمانها (۸۱)

(۸۲)

فصل سوم :چگونگی آفرینش زمین

تکون زمین، مراحل و زمان آن؟

«خَلَقَ الْاَرْضَ فی یَوْمَیْنِ...!» (۹ / فصلت)

– زمین را در دو روز خلق کرد. دو روزی کـه خدا در آن زمین را آفریده دو قطعه از زمان است، که در آن تکون زمین و زمین شدن آن تمام شده است. و اگر آن را دو

(۸۳)

قطعه از زمان خواند، نه یک قطعه، برای این بود که دلالت کند بر این‌که زمین در تکون نخستین خود، دو مرحله متغایر را طی کرده است: یکی مرحله خامی و کالی و دوم مرحله پختگی و رسیده شدن و به عبارت دیگر، یکی مرحله ذوب بودن، و دیگری مرحله منجمد شدن و امثال این تعبیرها.

منظور از کلمه «یَوْم» در جمله «خَلَقَ الاَرْضَ فی یَوْمَیْنِ – زمین را در دو روز خلق کرد،» پاره‌ای از زمان است نه دو روز از روزهای معمولی و معهود ذهن ما، چون روز از نظر ما ساکنان زمین عبارت است از مقدار حرکت کره زمین به دور خودش، که یک دور آن را یک روز (و یا به عبارت دیگر یک شبانه روز) می‌نامیم و احتمال این‌که مراد به دو روز در آیه چنین‌روزی باشد احتمالی است فاسد.(۱)

۱– المیـــــــزان ج: ۳۴، ص: ۲۵۹.

(۸۴) شروع و پایان جهان

ایجاد کوه‌ها و تقدیر ارزاق

«وَ جَعَلَ فیها رَواسِیَ مِنْ فَوْقِها وَ بارَکَ فیها وَ قَدَّرَفیها اَقْواتَها فی اَرْبَعَةِ اَیّامٍ سَواءً لِلسّائِلینَ!» (۱۰ / فصلت)

- و قرار داد در زمین کوه‌هایی ریشه‌دار و ثابت.

- در زمین خیر بسیاری قرار داد که موجودات زنده روی زمین از نبات و حیوان و انسان در زندگی خود انواع بهره‌ها از آن خیرات می‌برند.

ـ وَ قَدَّرَ فیها اَقْواتَها فی اَرْبَعَةِ اَیّامٍ... .

ایجاد کوه‌ها و تقدیر ارزاق (۸۵)

ـ و آن‌چه قوت و رزق هست در چهار روز (چهار فصل) پدید آورده... .

مفسرین در پاسخ این سؤال که چرا آیه را حمل نکنیم بر این‌که قرار دادن کوه‌ها و تقدیر ارزاق در چهار روز بوده؟ گفته‌اند: برای این‌که لازمه‌اش این می‌شود که روی هم خلقت زمین و آن‌چه در آن است در شش روز انجام شده باشد و چون بعد از این آیه می‌فرماید که آسمان‌ها در دو روز خلق شده، در نتیجه مجموع هشت روز می‌شود، در حالی که قرآن کریم مکرر فرموده که روی هم خلقت آسمان‌ها و زمین در شش روز بوده است. (البته منظور از روز پاره‌ای از زمان است نه روز معمولی).

آیه شریفه فوق، ظهورش در غیر آن چیزی است که مفسرین گفته‌اند. قرائنی که در پیرامون هست تأیید می‌کند که مراد به تقدیر اقوات زمین در چهار روز، تقدیر آن در چهار فصل است، که بر حسب ظاهر حس به دنبال میل شمالی و جنوبی

(۸۶) شروع و پایان جهان

خورشید پدید می‌آید، پس ایام چهارگانه همان فصول چهارگانه است.

و اما ایامی که در این آیات برای خلقت آسمان‌ها و زمین آمده، چهار روز است، دو روز برای خلقت زمین و دو روز برای به پا داشتن آسمان‌های هفتگانه، بعد از آن‌که دود بود. و اما ایامی که در آن اقوات درست شده است، نه خلقت آن‌ها، و آن‌چه که در کلام خدای‌تعالی مکرر آمده این است که خدای‌تعالی آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفریده، نه مجموع خلق و تقدیر را. مراد بیان تقدیر ارزاق زمین در چهار فصل سال است.

ـ «سَواءً لِلسّائِلینَ!»

معنای جمله فوق این است که اقوات تقدیر شده فراهم شد، فراهم‌شدنی مخصوص برای محتاجان. ممکن هم هست معنایش این باشد که خدا اقوات را تقدیر کرد، در حالیکه

ایجاد کوه‌ها و تقدیر ارزاق (۸۷)

برای محتاجان یکسان و برابر بود، به طوری که همه از آن استفاده کنند، نه زیاد و نه کم.

و منظور از سائلین، انواع نباتات و حیوانات و انسان است، که همه در بقای خود محتاج به ارزاقند و به اعتبار این احتیاج ذاتی آنان را «درخواست کننده» خوانده، چون با زبان حال از پروردگار خود رزق می‌خواهند.(۱)

رام کردن زمین برای تسهیل حیات

«وَ هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ الْاَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ اِلَیْهِ النُّشُورُ!» (۱۵ / ملک)

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۶۰.

کلمه «ذَلُول» در مرکب‌ها به معنای مرکب رام و رهوار است و کلمه «مَناکِب» نام محل برخورد استخوان بازو با شانه است. و اگر نقاط مختلف زمین را منکب‌ها خوانده استعاره است. و اگر زمین را - چون اسبی رام - خواند و قطعات آن را - پشت، گرده، منکب و شانه - نامید، به این اعتبار بود که زمین برای انواع تصرفات انسان رام است، نه چموشی ـ زلزله ـ دارد و نه از تصرفات بشر امتناع می‌ورزد.

معنای آیه این است که خدای‌تعالی آن کسی است که زمین را منقاد و رام شما کرد، تا بتوانید بر پشت آن قرار بگیرید و از این قطعه به آن قطعه‌اش بروید و از رزقش که او برایتان مقدر فرموده بخورید و به انواع مختلفی برای به دست آوردن آن رزق در زمین تصرف کنید.

در نامیدن زمین به نام «ذَلُول» و تعبیر این‌که بشر روی شانه‌های آن قرار دارد،

اشاره‌ای است روشن به این‌که زمین نیز یکی از سیارات است. و این همان حقیقتی است که علم هیئت و آسمان‌شناسی بعد از قرن‌ها بگو و مگو و بحث بدان دست یافته است.(۱)

آمادگی زمین و عوامل حیات

«اَلَمْ نَجْعَلِ الاْرْضَ مِهادا وَ الْجِبالَ اَوْتادا وَ...؟» (۶ تا ۱۶ / نبأ)

- مگر ما نبودیم که زمین را برای شما قرارگاه کردیم، (تا بتوانید در آن قرار

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۲۹.

گیرید و در آن تصرف کنید).

«وَ الْجِبالَ اَوْتادا،»

کلمه «اَوْتادا» جمع وتد به معنای میخ است و اگر کوه‌ها را میخ‌ها خوانده شاید از این جهت بوده که پیدایش عمده کوه‌هایی که در روی زمین است از عمل آتشفشان‌های تحت‌الارضی است، که یک نقطه از زمین را می‌شکافد و مواد مذاب زمینی از آن فوران می‌کند و به اطراف آن نقطه می‌ریزد و به تدریج اطراف آن نقطه بالا می‌آید تا به صورت میخی که روی زمین کوبیده باشند، در آید و باعث سکون و آرامش فوران آتش‌فشان زیرزمین گردد و اضطراب و نوسان زمین از بین برود.

«وَ خَلَقْناکُمْ اَزْواجا،»

شما را جفت جفت از نر و ماده آفریدیم، تا سنت ازدواج و تناسل در بینتان جریان

یابد، در نتیجه نوع بشر تا روزی که خدا خواسته باشد باقی بماند.

- «وَ جَعَلْنا نَوْمَکُمْ سُباتا،»

کلمه «سُبات» به معنای راحتی و فراغت است، چون خوابیدن باعث آرامش و تجدید قوای حیوانی و بدنی می‌شود و خستگی ناشی از بیداری و تصرفات در بدن از بین می‌رود.

- «وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِباسا،»

ما شب را چون لباس ساتری قرار دادیم که با ظلمتش همه چیز را و همه دیدنی‌ها را می‌پوشاند، همان طور که لباس بدن را و این

خود سببی است الهی، که مردم را به دست کشیدن از کار و حرکت می‌خواند و متمایل به سکونت و فراغت و برگشتن به خانه و خانواده می‌سازد.

(۹۲) شروع و پایان جهان

- «وَ جَعَلْنَا النَّهارَ مَعاشا،»

ما روز را زمان زندگی شما و یا محل زندگی شما کردیم، تا در آن از فضل پروردگارتان‌طلب کنید.

- «وَ بَنَیْنا فَوْقَکُمْ سَبْعا شِدادا،»

یعنی بر بالای سرتان هفت آسمان شدیدالبنا قرار دادیم.

- «وَ جَعَلْنا سِراجا وَهّاجا،»

و چراغی رخشان برافروختیم.

کلمه «وَهّاج» به معنای چیزی است که نور و حرارت شدیدی داشته باشد و منظور از چراغ وهاج خورشید است.

- «وَ اَنْزَلْنا مِنَ الْمُعْصِراتِ ماءً ثَجّاجا،»

آمادگی زمین و عوامل حیات (۹۳)

کلمه «مُعْصِرات» به معنای ابرهای بارنده است. معنا چنین می‌شود که ما به وسیله بادهای فشارنده آبی ریزان نازل کردیم.

- «لِنُخْرِجَ بِهِ حَبّا وَ نَباتا،»

یعنی این کار را کردیم تا دانه‌ها و نباتاتی (که مایه قوت آدمیان و حیوانات است) بیرون آوریم.

- «وَ جَنّاتٍ اَلْفافا،»

و باغ‌های پر درخت پدید آوردیم.

«جَنّاتٍ اَلْفاف» به معنای درختان انبوه و درهم رفته است.(۱)

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۴۲۱.

(۹۴) شروع و پایان جهان

گهواره بودن زمین و ایجاد راه‌ها

«اَلَّذی جَعَلَ لَکُمُ الْاَرْضَ مَهْدا وَ سَلَکَ لَکُمْ فیهاسُبُلًا!» (۱۰ / جاثیه)

- خدا آن کسی است که زمین را برای شما طوری آفرید که در دامن آن پرورش یابید آن طور که اطفال در گهواره تربیت شده و نشو و نما می‌کنند.

- و در زمین برای شما راه‌ها و شاهراه‌ها درست کرد تا به وسیله آن‌ها به سوی مقاصد خود راه یافته و هدایت شوید.(۱)

گهواره بودن زمین و ایجاد راه‌ها (۹۵)

زمین و نعمت‌های زمینی

«وَ الْاَرْضَ وَضَعَها لِلْاَنامِ!» (۱۰ تا ۱۲ / رحمن)

کلمه «اَنام» به معنای مردم است و اگر از خلقت زمین تعبیر کرده به «وَضَع» برای این بود که درباره آسمان در آیه قبلی تعبیر کرده بود به «رفع» و خواسته بفهماند زمین پایین و آسمان بالاست، چون در عرب هر افتاده پست را «وضیع» گویند و این خود لطافتی در تعبیر است.

- «فیها فاکِهَةٌ وَ النَّخْلُ ذاتُ الْاَکْمامِ،»

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۱۳۹.

(۹۶) شروع و پایان جهان

مراد به «فاکِهَه» میوه‌های غیر خرماست. و کلمه «اَکْمام» غلاف خرماست که آن را «طَلْع» نیز گویند.

- «وَ الْحَبُّ ذوُ الْعَصْفِ وَ الرَّیْحانُ،»

کلمه «حَبّ» به معنی دانه است و تقدیر کلام این است که در زمین دانه و ریحان نیز هست. و منظور از دانه هر چیزی است که قوت و غذا از آن درست شود، مانند گندم و جو و برنج و غیره. و کلمه «عَصْف» به معنای غلاف و پوسته دانه‌های نامبرده است، که در فارسی آن را سبوس می‌گویند. البته بعضی آن را به برگ مطلق زراعت و بعضی دیگر به برگ خشک زراعت تفسیر کرده‌اند. و کلمه «رَیْحان» به معنای همه گیاهان معطر (چون نعناع و مرزه و ریحان و آویش و پونه و امثال این‌ها) است.

- «فَبِاَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ؟»

زمین و نعمت‌های زمینی (۹۷)

کلمه «آلاء» به معنای نعمت است و خطاب در آیه متوجه عموم جن و انس است. به خاطر همین که خطاب را متوجه کل اجنه و انسان‌ها نموده توانسته در خلال بر شمردن نعمت‌ها و آلاء رحمان از شداید روز قیامت و عقوبت‌های مجرمین و اهل آتش خبر دهد و آن‌ها را هم جزو نعمت‌ها برشمارد.

آری همین شداید و عقوبت‌ها وقتی به کل انسان‌ها و اجنه مقایسه شود نعمت می‌شود. چون در نظام هستی بدکاران و اهل شقاوت را به سرنوشتی که مقتضای عمل ایشان و اثر کردار خود آنان باشد سوق دادن، از لوازم صلاح نظام عام جاری در کل و حاکم بر جمیع است و خود نعمتی نسبت به کل عالم جن و انس است، هر چند که نسبت به طایفه‌ای خاص یعنی مجرمین نقمت و عذاب باشد.

پس آن‌چه از عذاب و عقاب که در آتش برای اهل آتش است و آن‌چه از کرامت و

(۹۸) شروع و پایان جهان

ثواب که در بهشت برای اهلش آماده شده، هر دو نوع آلاء و نعمت‌های خداست برای کل جن و انس، همان طور که خورشید و قمر و آسمان بلند و زمین پست و نجم و شجر و غیر این‌ها آلاء و نعمت‌هایی است بر اهل دنیا.(۱)

مفهوم نزول موجودات زمینی و مواد کانی

«وَ اَنْزَلْنَا الْحَدیدَ فیهِ بَأْسٌ شَدیدٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ!» (۲۵ / حدید)

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۱۹۸.

مفهوم نزول موجودات زمینی و مواد کانی (۹۹)

ظاهرا «اِنزال» در این آیه نظیر آن در آیه «وَ اَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ الْاَنْعامِ ثَمانِیَةَ اَزْواجٍ،» در سوره زمر آیه ۶ باشد. اگر خلقت مخلوقات زمینی را انزال نامیده، به این اعتبار است که خدای‌تعالی ظهور اشیاء در عالم هستی را بعد از عدم انزال خوانده، به این اعتبار که هر موجودی از موجودات نزد خدا و در عالم غیب خزینه‌ها دارد و آن موجود پس از آن‌که اندازه‌گیری شده و درخور عالم شهادت شده به ظهور پیوسته است. و این خود نوعی نزول است، همچنان‌که در سوره حجر فرموده: «وَ اِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ اِلّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ - هیچ موجودی نیست مگر آن‌که نزد ما خزینه‌هایی از آن هست و ما نازلش نمی‌کنیم مگر به اندازه‌ای معلوم.» (۲۱ / حجر)

ـ «فیـهِ بَـأْسٌ شَـدیـدٌ وَ مَنـافِـعُ لِلنّـاسِ»
کلمه «بَأس» به معنای تأثیر شدید است، لکن غالبا در شدت در دفاع و جنگ استعمال

می‌شود و بدین جهت فرموده در آهن بأسی شدید است، که لایزال جنگ‌ها و مقاتلات انواع دفاع‌ها نیاز به آهن داشته است. چون اقسام سلاح‌هایی که درست می‌کرده‌اند از آهن بوده و بشر از دیرباز به این فلز دست یافته، متوجه منافعش شده و آن را استخراج کرده است.
و اما منافع دیگری که این فلز برای مردم دارد احتیاج به بیان ندارد، چون می‌بینیم که آهن در تمامی شعب زندگی و صنایع مربوط به آن‌ها دست و دخالت دارد.(۱)
۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۳۵۸.

زمین، محل زندگی و مرگ انسان‌ها

«اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ کِفاتا اَحْیاءً وَ اَمْواتا وَ...؟» (۲۵ تا ۲۷ / مرسلات)
کلمه «کِفات» به معنای جمع کردن و ضمیمه کردن است. می‌فرماید: مگر ما نبودیم که زمین را کفات کردیم، یعنی چنان کردیم که همه بندگان را در خود جمع می‌کند، چه مرده‌ها را و چه‌زنده‌ها را. بعضی گفته‌اند معنی‌آیه این‌است‌که مگر ما زمین‌را ظرف‌هایی برای جمع احیاء و اموات نکردیم.(۱)
۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۴۰۷.

مفهوم زمین‌های هفتگانه

«اَللّهُ الَّذی خَلَقَ سَبْعَ سَمواتٍ وَ مِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ!» (۱۲ / طلاق)
– خدایی که هفت آسمان خلق کرد و از زمین هم مثل آن را بیافرید... از ظاهر جمله «وَ مِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ» برمی‌آید که مراد به مثل مثلیت عددی است. یعنی همان طور که آسمان هفت عدد است، زمین هم مثل آن هفت است.
حال باید دید منظور از هفت زمین چیست؟ در این باب چند احتمال هست:
اول – این‌که بگوییم منظور از هفت زمین هفت عدد از کرات آسمانی است، که ساختمانش از نوع ساختمان زمینی است که ما در آن زندگی می‌کنیم.

دوم – این‌که بگوییم منظور از آن تنها زمین خود ماست که دارای هفت طبقه است، که (چون طبقات پیاز) روی هم قرار دارند و به تمام کره احاطه دارند و ساده‌ترین طبقاتش همین طبقه اولی است که ما روی آن قرار داریم.
سوم – این‌که بگوییم منظور از زمین‌های هفتگانه اقلیم‌ها و قسمت‌های هفتگانه روی زمین است، که (علمای جغرافی قدیم) بسیط زمین را به هفت قسمت (یا قاره) تقسیم کرده‌اند.
این چند وجه، وجوهی است که هر یک طرفدارانی دارد.(۱)
۱- المیزان ج: ۳۸، ص: ۳۰۰.

فصل چهارم :خورشید و ماه

مفهوم جریان و حرکت خورشید

«وَ الشَّمْسُ تَجْری لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلِکَ تَقْدیرُ الْعَزیزِ الْعَلیمِ!» (۳۸ / یس)

«جریان شمس» همان حرکت آن است. معنای آیه این است که - خورشید به طرف قرار گرفتن خود حرکت می‌کند. و یا تا آن‌جا که قرار گیرد حرکت می‌کند، یعنی

تا سرآمدن اجلش و یا تا زمان استقرار و یا محل استقرارش حرکت می‌کند.

حال ببینیم معنای جریان و حرکت خورشید چیست؟

از نظر حس اگر حساب کنیم، حس آدمی برای آفتاب اثبات حرکت می‌کند، حرکتی دورانی، پیرامون زمین. و اما از نظر علمی تا آن‌جا که بحث‌های علمی حکم می‌کند درست به عکس است، یعنی خورشید دور زمین نمی‌چرخد، بلکه زمین به دور خورشید می‌گردد و نیز اثبات می‌کند، که خورشید با سیاراتی که پیرامون آنند به سوی ستاره «نصر ثابت» حرکت انتقالی دارند.

به هر حال حاصل معنای آیه شریفه این است که آفتاب لایزال در جریان است، مادام که نظام دنیوی بر حال خود باقی است، تا روزی که قرار گیرد و از حرکت بیفتد و در نتیجه دنیا خراب گشته و این نظام باطل گردد.

و اما این‌که بعضی جریان خورشید را بر حرکت وضعی خورشید به دور مرکز خود حمل کرده‌اند، درست‌نیست، چون خلاف ظاهر«جَرْی»است، زیرا «جری - جریان» دلالت بر انتقال از مکانی به مکانی دیگر دارد.

(با توجه به این‌که در آیه بعدی «وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتّی عادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدیمِ،») از آیت قمر تنها احوالی را که نسبت به مردم زمین به خود می‌گیرد بیان کرده، نه احوال خود قمر را و نه احوال آن را نسبت به خورشید به تنهایی، از این‌جاست که می‌توان گفت بعید نیست مراد به «تَجری» در جمله فوق اشاره باشد به احوالی که خورشید نسبت به ما دارد و حس ما از این کره احساس می‌کند و آن عبارت است از حرکت یومیه‌اش و حرکت فصلی‌اش و حرکت سالیانه‌اش.

و مراد به جمله «لِمُستَقَرٍّ لَها» اشاره باشد به حالی که خورشید فی نفسه دارد، و

آن عبارت است از این‌که نسبت به سیاراتی که پیرامونش در حرکتند، ساکت و ثابت است. پس گویی فرموده: یکی از آیت‌های خدا برای مردم این است که خورشید در عین این‌که ساکن و بی‌حرکت است، برای اهل زمین جریان دارد و خدای عزیز علیم به وسیله آن سکون و این حرکت پیدایش عالم زمینی و زنده ماندن اهلش را تدبیر فرموده است، (و خدا داناتر است).

- «ذلِکَ تَقْدیرُ الْعزیزِ الْعَلیمِ!»

یعنی جریان نامبرده خورشید، تقدیر و تدبیری است از خدایی که عزیز است، یعنی هیچ غالبی بر اراده او غلبه نمی‌کند، یعنی به هیچ یک از جهات صلاح در کارهایش جاهل نیست.(۱)

۱- المیـــــــزان ج: ۳۳، ص: ۱۴۳ و ۱۴۵.

مفهوم منازل ماه

«وَ الْقَمَـرَ قَدَّرْنـاهُ مَنـازِلَ حَتّـی عـادَ کَالْعُرْجُـونِ الْقَدیـمِ!» (۳۹ / یس)

کلمه «مَنـازِل» به معنـای پیـاده شـدن و منزل کردن است. و ظـاهرا مراد به منـازل نقاط بیست و هشت گـانه‌ای است که ماه تقریبا در مدت بیست و هشت شبانه‌روز طی می‌کند.

کلمه «عُرجُون» به معنـای سـاقه شـاخه خرمـاست، البته از نقطه‌ای که از درخت بیرون می‌آیـد، تـا نقطه‌ای که برگ‌ها از آن منشـعب می‌شود. این قسمت از شاخه را «عُرجُون»

مفهوم منازل ماه (۱۰۹)

می‌گویند، که (به خاطر سـنگینی برگ‌ها) معمولاً خمیده می‌شود. و معلوم است که اگر چند ساله شود خمیدگی‌اش بیشتر می‌گردد و این قسـمت چوبی زردرنگ و چون هلال قوسـی است و لذا در این آیه هلال را به این چوب که چند ساله شده باشد، تشبیه کرده است.

این آیه شـریفه به اختلاف منظره‌های ماه برای اهل زمین اشاره می‌کنـد، چون در طول سـی روز به شـکل و قیافه‌های مختلفی دیـده می‌شود و علتش این است که نور مـاه از خودش نیست، بلکه از خورشـید است و به همین جهت (ماننـد هر کره دیگر) همیشه تقریبا نصـف آن روشن است و قریب به نصـف دیگرش که رو به روی خورشـید نیست تاریـک است. و چون به دور زمین می‌گردد، قهرا وضع و محاذاتش با خورشید نسبت به زمیـن تغییر می‌کنـد و این دگرگونـی همچنان هست تا دوباره به وضع اولش برگردد.

(۱۱۰) شروع و پایان جهان

اگر مـاه را در صـورت هلالـش فرض کنیـم روز بـه روز قسـمت بیشـتری از سـطح آن کـه در برابر آفتـاب اسـت به طرف زمین قرار می‌گیرد تا برسـد به جایی که تقریبا تمامی یک طرف ماه که مقابل خورشـید قرار گرفته، به زمین هم قرار گیرد و (ماه شب چهارده می‌شود،) از آن شب به بعد دوباره رو به نقصان می‌نهد، تا برسد به حالت اولیه‌اش که هلال بود.

و به خاطر همین اختلاف که در صورت ماه پیدا می‌شود، آثاری در دریا و خشـکی و در زندگی انسان‌ها پدید می‌آید، که در علوم مربوط به خودش بیان شده است.

پس آیه شریفه از آیت قمر تنها احوالی را که نسبت به مردم زمین به خود می‌گیرد بیـان کرده، نه احـوال خود قمـر را و نه احـوال آن را نسبت به خورشید به تنهایی.(۱)

۱- الـمیـــــزان ج: ۳۳، ص: ۱۴۴.

مفهوم منازل ماه (۱۱۱)

شنـاوری کرات و اجرام در فضا

«لَا الشَّمْـسُ یَنْبَغـی لَها اَنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّیْلُ سابِقُ النَّهارِ وَ کُلٌّ فی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ!»(۴۰/یس)

معنای این‌که فرموده - ترجیح ندارد این‌که خورشید به ماه برسد، این است که چنین چیزی از خورشید سر نزده و منظور از این تعبیر این است که بفهماند تدبیر الهی چیزی نیست که روزی جاری شود و روزی از روزها متوقف گردد، بلکه تدبیری

(۱۱۲) شروع و پایان جهان

است دائمی و خلال‌ناپذیر. مدت معینی ندارد، تا بعد از تمام شدن آن مدت به وسیله تـدبیری نقیـض آن نقـض گـردد.

پس معنای آیه این است که شـمس و قمر همواره ملازم آن مسـیری هستند که برایشان ترسیم شده، نه خورشید به ماه می‌رسد، تا به این وسـیله تـدبیری که خـدا به وسـیله آن دو جـاری ساخته مختل گردد و نه شب از روز جلو می‌افتـد، بلکه این دو مخلوق خـدا در

تـدبیر پشت سـر هم قرار دارنـد و ممکن نیست از یکـدیگر جلو بیفتنـد و در نتیجه دو تـا شب به هم متصـل شود، یا دو تا روز به هم بچسبد.

آیه شریفه تنها فرمود - خورشید به ماه نمی‌رسد و شب از روز جلو نمی‌زند و دیگر نفرمود - ماه هم به خورشید نمی‌رسد و روز هم از شب جلو نمی‌زند و این بدان جهت بود که مقام آیه مقام بیان محفوظ بودن نظم و تدبیر الهی از خطر اختلال و فساد بود و

شناوری کرات و اجرام در فضا (۱۱۳)

برای افاده این معنا خاطرنشان ساختن یک طرف قضـیه کافی بود و شـنونده خودش می‌فهمـد وقتی خورشـید با این بزرگی و قوتش نتوانـد به ماه برسـد، ماه به طریق اولی نمی‌توانـد به خورشـید برسد. و هم‌چنین شب ناچیز و ناتوان‌تر از روز است، چون شب عبارت است از نبود روزی که این شب، شب آن روز است و وقتی شب که یـک امر عـدمی است و طبعا متأخر از روز است، نتوانـد از روز پیشی گیرد، عکسش هم معلوم است، یعنی شنونده خودش می‌فهمد که روز هم از شب یعنی از عدم خودش پیشی نمی‌گیـرد.

ـ «وَ کُلٌّ فی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ!»

هر یـک از خورشیــد و مـاه و نجوم و کواکـب دیگر در مسیــر خاص به خــود حرکت می‌کننــد و در فضا شـناورنــد، همان‌طور کــه ماهی در آب شنا می‌کند، پس کلمــه «فَلَک» عبارت اســت از همان مــدار فضایی که اجرام آسمانی هر یک در یکی از

(۱۱۴) شروع و پایان جهان

آن مـدارهــا سیــر می‌کنند.(۱)

۱- الـمیـــــزان ج: ۳۳، ص: ۱۴۶.

شناوری کرات و اجرام در فضا (۱۱۵)

تأمین روشنایی به وسیله ماه و خورشید

«وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فیهِنَّ نُورا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِراجا!» (۱۶ / نوح)

معنای سراج بودن خورشید این است که عالم ما را روشن می‌کند و اگر این چراغ خدای‌تعالی نبود ظلمت عالم ما را فرا می‌گرفت و معنای نور بودن ماه این است که زمین ما را به وسـیله نوری که از خورشید می‌گیرد روشن می‌کند. پس ماه خودش روشنگـر نیست تـا سـراج نامیده شود.

امـا این‌کـه فرمـود، قمر را در آسـمان‌ها نـور قرار داد و آسـمان‌ها را ظرف قمر خوانـد منظـور (به طـوری که گفته‌انـد) این است که بفرماید قمر در ناحیه آسمان‌ها قرار دارد،

(۱۱۶) شروع و پایان جهان

نـه این‌که همه آسمان‌ها را نور می‌دهد.(۱)

بــروج آسمانی و خــورشید و مــاه

«تَبــارَکَ الَّذی جَعَــلَ فِی السَّمـاءِ بُرُوجا وَ جَعَلَ فیها سِراجا!» (۶۱ / فرقان)

ظاهــرا مراد به «بُروج» منــازل آفتــاب و ماه در آسمــان است و یا مراد ستارگانــی است کـه در آن منـازل قـرار دارنـد.

مراد به «سِراج» آفتاب است. به دلیل این‌که در سوره نوح آفتاب را سراج خوانده و

۱- الـمیــزان ج: ۳۹، ص: ۱۷۸.

بروج آسمانی و خورشید و ماه (۱۱۷)

می‌فرماید: «وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِراجا.» (۱۶ / نوح)

آیه شریفه در مقام ثنای خدای‌تعالی بر خویش است و می‌خواهد تبارک او را به خاطر این‌که برج‌هائی محفوظ و تیرهایی شهاب درست کرده و آفتاب را روشنگر و ماه را منیر ساخته تا عالم محسوس را روشن کنند، افاده نماید. و با این بیان به مسئله رسالت رسولان اشاره می‌کند، چون این مسئله نظیر همان روشنگری آفتاب و ماه نسبت به عالم جسمانی انسان‌هاست. چیزی که هست رسولان خدا عالم روحانی انسان‌ها را روشن می‌کنند. اگر آفتاب پیش پای آنان را روشن می‌سازد رسولان خدا دیده بصیرت بندگان خدا را روشن می‌کنند.(۱)

۱- المیـــزان ج: ۳۰، ص: ۶۰.

(۱۱۸) شروع و پایان جهان

حرکت حساب شده مـاه و خورشید

«اَلشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبانٍ!» (۵/رحمن)

کلمه «حُسْبان» به معنای حساب کردن است. تقدیر کلام چنین است: خورشید و ماه بـا حسـابی از خـدای تعالـی در حرکتنـد. یعنی در مسیری و به نحوی حرکت می‌کنند که خدای‌تعالی برای آن دو تقدیر فرموده است.(۱)

۱- المیـزان ج: ۳۷، ص: ۱۹۳.

حرکت حساب شده ماه و خورشید (۱۱۹)

نظام حاکم بر جریان ماه و خورشید

«اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّه یُولِجُ اللَّیْلَ فِی‌النَّهارِ؟» (۲۹ / لقمان)

در این آیه در مورد علم خدا به اعمال بندگان استشهاد شده است به تدبیری که در نظام شب و روز جاری است، گاهی این طولانی و آن کوتاه و گاهی این کوتاه و آن طولانی می‌شود. که البته فصول سال و نیز سرزمین‌های مختلف در این کوتاهی و بلندی شب و روز مؤثرنـد، اما در هر فصـل و در هر منطقـه نظـام ثابـت اسـت.

هم‌چنین تدبیـری که در آفتاب و ماه و اختلاف طلوع و غروب آن دو جاری است.

(۱۲۰) شروع و پایان جهان

و هم‌چنین اختلافی که بر حسب حس در مسیر و جریان آن دو است. همه این‌ها دلیل بر تدبیری است که خداوند جهان در سراسر جهان دارد، چون می‌بینیم هر یک از آفتاب و ماه نظام دقیقی دارد که هیچ خلل و تشویش و اضطرابی در آن نیست، این‌ها دلیل‌بر علم و اطلاع مدبر آن‌هاست، چون برقرار ساختن چنین نظامی دقیق بدون علم محال است.

مراد به «ایلاج» در روز این است که شب رو به بلندی بگذارد و بعضی از ساعات روز را اشغال کند یعنی بعضی از ساعات را که قبلاً ـ روز بودند جزو خود سازد و مراد به ایلاج روز در شب عکس این معناست. و مراد به این‌که فرمود: هر یک از آفتاب و ماه مسخر و رام شده، تا اجل مسمی جریان دارند، این است که هر وضعی از اوضاعشان تا وقتی معین است و دوباره به وضع اول بر می‌گردند.

نظام حاکم بر جریان ماه و خورشید (۱۲۱)

پس هر کس این نظام دقیق را که در آفتاب و ماه است در نظر بگیرد، شکی نمی‌کند در این‌که مدبرش با علم، تدبیر امر آن‌ها کرده، علمی که آمیخته با جهل نیست، نه این‌که خودش تصادفا و اتفاقا چنین نظامی به خود گرفته باشد.(۱)

گسترش سایه و دلالت خورشید بر آن

«اَلَمْ تَرَ اِلی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شاءَ لَجَعَلَهُ ساکِنا؟» (۴۵ تا ۴۷ / فرقان)

مراد به «مَدَّ الظِّل» امتداد سایه‌ای است که بعد از ظهر گسترده می‌شود و به تدریج از

۱- المیزان ج: ۳۲، ص: ۵۹.

(۱۲۲) شروع و پایان جهان

طرف مغرب به سوی مشرق رو به زیادی می‌گذارد، تا آن‌جا که آفتاب به کرانه افق رسیده و غروب کند، که در آن هنگام امتداد به آخر می‌رسد و شب می‌شود. و این سایه در همه احوالش در حرکت است و اگر خدا می‌خواست آن را ساکن می‌کرد.

- «ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ دَلیلاً!»

منظور دلالت آفتاب با نور خود بر این است که در این میان سایه‌ای هست و نیز با گسترده شدن نورش دلیل بر این است که سایه نیز به تدریج گسترده‌تر می‌شود، چه اگر آفتاب نبود کسی متوجه نمی‌شد که در این میان سایه‌ای وجود دارد.

علت عمومی تشخیص معانی مختلف به وسیله انسان این است که احوال جاریه بر آن معانی مختلف می‌شود. حالتی پدید می‌آید و حالتی دیگر می‌رود و چون حالت دومی آمد آن وقت به وجود حالت اولی پی می‌برد و چون حالتی پدید می‌آید حالت

گسترش سایه و دلالت خورشید بر آن (۱۲۳)

قبلی که تاکنون مورد توجه نبود به خوبی درک می‌شود و اما اگر چیزی را فرض کنیم که همیشه ثابت و به یک حالت باشد به هیچ وجه راهی برای آگاهی بدان نیست.

- «ثُمَّ قَبَضْناهُ اِلَیْنا قَبْضا یَسیرا!»

معنای جمله فوق این است که ما با تابانیدن خورشید و بالا آوردن آن به تدریج آن سایه را از بین می‌بریم. و در این‌که از بین بردن را قبض نامید، آن هم قبض به سوی خودش و آن قبض را به قبض آسان توصیف کرد خواست تا بر کمال قدرت الهیه خود دلالت کند و بفهماند که هیچ عملی برای خدا دشوار نیست. و این‌که فقدان موجودات بعد از وجودشان انهدام و بطلان نیست، بلکه هرچه که به نظر ما از بین می‌رود در واقع به سوی خدا باز می‌گردد.(۱)

۱- المیزان ج: ۳۰، ص: ۴۳.

(۱۲۴) شروع و پایان جهان

توالی شب و روز، حرکت و اجل ماه و خورشید

«یُکَوِّرُ اللَّیْلَ عَلَی النَّهارِ وَ یُکَوِّرُ النَّهارَ عَلَی اللَّیْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْری لِاَجَلٍ مُسَمًّی!» (۵ / زمر)

«تَکْویر» عبارت است از این‌که بعضی از اجزای چیزی را روی بعض دیگر بیندازیم. بنابراین مراد انداختن شب است روی روز و انداختن روز است بر روی شب. این آیه به مسئله تدبیر اشاره می‌کند. معنایش نزدیک به معنای آیه «یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ - شب روز را می‌پوشاند،» (۷ / اعراف) می‌گردد. و مراد از آن پشت سر قرار گرفتن شب و روز

توالی شب و روز، حرکت و اجل ماه و خورشید (۱۲۵)

به طور مستمر است - که لاینقطع می‌بینیم که روز شب را و شب روز را پس می‌زند و خود ظهور می‌کند و این همان مسئله تدبیر است.

- «وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْری لِاَجَلٍ مُسَمًّی!»

یعنی خدای سبحان خورشید و ماه را رام و مسخر کرده، تا بر طبق نظام جاری در عالـم زمینی، جریـان یابند و این جریـان تا مدتی معیـن باشد، از آن تجاوز نکنند.(۱)

محاسبه زمان و استفـاده از ماه و خورشید

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۵۸.

(۱۲۶) شروع و پایان جهان

«هُوَ الَّذی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیآءً وَ الْقَمَرَ نُورا وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنینَ وَالْحِسابَ!» (۵/یونس)

- خدا در مسیر ماه جایگاه‌هایی برای ماه قرار داد که هر شب در جایی غیر از جای شب گذشته قرار می‌گیرد و بدین ترتیب پیوسته دور می‌شود تـا از طرف دیگر به آن برسـد. این جریـان در طول یـک ماه کامل قمری انجام می‌گیرد و ماه به وجود می‌آیـد و از ماه سال به وجود می‌آید و لذا خدا فرمود: لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنیـنَ وَ الْحِسابَ.

- خدا خورشید را روشـنی قرار داد تا شـما در کلیه شـئون زندگی خود از آن بهره‌مند شوید، مثل همه موجودات و مخلوقات دیگر که در عالم زمینی شما به سر می‌برند و از خورشید بهره‌مند می‌شوند.

محاسبه زمان و استفاده از ماه و خورشید (۱۲۷)

- خـدا مـاه را نیـز نـورانی کرد تـا مـورد اسـتفـاده قـرار گیـرد و آن را در جایگاه‌هـایی معیـن قرار داد که اختلاف این جاهـا بـاعث پیدایش ماه و سال گردد و شما در عـلم به تعداد سال‌ها و محـاسبات زندگی از آن بهره‌مند شوید.

خـدا این‌ها را که اهـداف و فوایدی بر آن مترتب است جز به حق نیافریده است. این اهداف، اهداف حقیقی و منظمی هسـتند که بر خلقت الهی مترتبند و بنابراین لغو و باطل و تصادف و اتفاق نتواند بود. در حقیقت خدا این‌ها را برای تدبیر شـئون زندگی و اصلاح امـور معاش و معاد شما خلق و بدین صورت مرتب کرده است.

بنابراین او پروردگار شما و مالک امر شماست که شئون شما را تدبیر و سرپرستی می‌کند و غیر از او پروردگاری نیست.(۱)

۱- المیـــزان ج: ۱۹، ص: ۲۱.

(۱۲۸) شروع و پایان جهان

شمارش و تقسیم‌بندی تکوینی زمان

«اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْرا فی کِتبِ‌اللّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمـوتِ وَ الاَرْضَ!» (۳۶ / تـوبه)

- شـماره ماه‌های سال دوازده ماه است که سال از آن ترکیب می‌یابد و این شـماره‌ای است در علم خدای سـبحان و شـماره‌ای است که کتـاب تکوین و نظـام آفرینش از آن روزی که آسـمان‌ها و زمین خلق شـده و اجرام فلکی به راه افتـاده و پـاره‌ای از آن‌ها به دور کـره زمین به گـردش درآمدند آن را تثبیت نمود.

شمارش و تقسیم‌بندی تکوینی زمان (۱۲۹)

ماه‌هـای قمری و دوازده‌گـانه بودن آن‌هـا اصـل ثـابتی از عـالم خلقت دارد. کلمه «ماه» ماننـد کلمه «سال» و «هفته» از لغاتی است که عموم مردم از قدیمی‌ترین اعصار آن‌ها را می‌شـناخته‌اند. اولین آگاهی که انسان پیدا کرده، آگاهی به تفاوت فصول چهارگانه سال بوده، بعـدا متوجه شـده که دوباره همین چهار فصل تکرار شـده و هم‌چنین سه‌باره و چهارباره و نگاه متوجه شده که هر یک از این فصول تقسیماتی دارند که کوتاه‌تر از خود فصل است و این تقسیمات را از اختلاف اشـکال ماه فهمیده و دیده‌اند که در هر فصلی سه نوبت قرص مـاه به صورت هلال در می‌آیـد و طول هر نوبت قریب به سـی روز است. در نتیجه سـال را که از یـک نظر به چهار

فصل تقسیم شده بود از این نظر به دوازده ماه تقسیم نموده (و برای هر ماهی نامی تعیین نمودند.) لکن باید دانست چهار فصلی که محسوس انسان است همان سال شمسی است.

(۱۳۰) شروع و پایان جهان

با آن‌که حساب سال شمسی دقیق‌تر است ولی مردم سال قمری را به خاطر این‌که محسوس‌تر است و همه می‌توانند با نگاه به ماه استفاده خود را نموده و زمان را تعیین نمایند، پیروی می‌کنند.

این حساب تنها در کره ماه معتبر است و اما سایر کواکب و کرات آسمانی هر کدام حساب جداگانه‌ای دارند، مثلاً سال در هر یکی از کرات و سیارات منظومه شمسی عبارت است از مدت زمانی که در آن زمان فلان سیاره یک بار دور خورشید بچرخد. این حساب سال شمسی آن سیاره است. اگر سیاره‌ای دارای قمر یا اقمار بوده باشد البته ماه قمری آن ماه دیگری است.

پس این‌که فرمود: «اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْرا...» ناظر است به ماه‌های قمری که گفتیم دارای منشأ است حسی و آن تحولاتی است که کره ماه به خود

شمارش و تقسیم‌بندی تکوینی زمان (۱۳۱)

گرفته است.۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۱۱۹.

قید جمله «عِنْدَ اللّهِ» و جمله «فی کِتابِ اللّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّموتِ وَ الْاَرْضَ» همه دلیل است بر این‌که عده نامبرده در آیه عده‌ای است که هیچ تغییر و اختلافی در آن راه ندارد، چون نزدخدا و در کتاب خدا دوازده است.

در سوره یس فرمود: «آفتاب را چنین قرار داد که در مدار معینی حرکت کند و ماه را چنین مقدر کرد که چون بند هلالی شکل خوشه خرما منزل‌هایی را طی نموده و دوباره از سر گیرد. نه آفتاب به ماه برخورد و نه شب از روز جلو بزند، بلکه هر یک از آن اجرام در مداری معین شناوری کنند.» (۳۸ تا ۴۰ / یس) پس دوازده‌گانه بودن ماه حکمی است نوشته در کتاب تکوین و هیچ کس نمی‌تواند حکم خدای‌تعالی را پس و پیش کند!

(۱۳۲) شروع و پایان جهان

واضح است که ماه‌های شمسی از قراردادهای بشری است، گو این‌که فصول چهارگانه و سال شمسی این طور نیست اما ماه‌های آن صرف اصطلاح بشری است، به خلاف ماه‌های قمری که یک واقعیت تکوینی است و به همین جهت آن دوازده ماهی که دارای اصل ثابتی باشد همان دوازده ماه قمری است.(۱)

تأثیر حرکت زمان در تکوین انسان و حوادث

«فَلا اُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ اِنّا لَقادِروُنَ!» (۴۰ / معارج)

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۱۱۹.

تأثیر حرکت زمان در تکوین انسان و حوادث (۱۳۳)

منظور از مشارق و مغارب، مشارق خورشید و مغارب آن است. چون خورشید در هر روز از ایام سال‌های شمسی مشرق و مغربی جداگانه دارد و هیچ روزی از مشرق دیروزش طلوع و در مغرب دیروزش غروب نمی‌کند، مگر در مثل همان روز در سال‌های آینده. احتمال هم دارد مراد به مشارق و مغارب مشرق‌های همه ستارگان و مغرب‌های آن‌ها باشد.

در جمله «بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ - من سوگند می‌خورم به پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها،» به صفتی از صفات خودش اشاره نموده و خواسته بفهماند این‌که می‌گویم: «من» یعنی همان منی که مبدأ خلقت انسان‌ها در قرون متوالی‌ام و اداره کننده مشرق‌ها و مغرب‌هایم. چون شروق‌ها و طلوع‌های پشت سرهم و غروب‌های متوالی ملازم با گذشت زمان است و گذشت زمان دخالتی تام در

تکون انسان‌ها در قرون متوالی،

(۱۳۴) شروع و پایان جهان

و نیـز پیدایـش حـوادث در روی زمین دارد.

در جمله «اِنّا لَقادِروُنَ!» زمینه کلام به رُخ کشیدن قدرتش است و نکته دیگر این‌که در چنین زمینه‌ای سخن از ربوبیت مشارق و مغارب کردن، در حقیقت علت قدرت را ذکرکردن است، تا با این تعلیل بفهماند کسی که تدبیر همه حوادث عالم منتهی به اوست، هیچ حادثه‌ای او را به ستوده نمی‌آورد و او را از پدید آوردن حادثه‌ای دیگر جلوگیر نمی‌شود، چون حوادث فعل اویند، پس هیچ خلقی از خلایق او را از این‌که آن خلق را مبدل به خلقی بهتر کند مانع نمی‌تواند بشود.(۱)

۱- المیـزان ج: ۳۹، ص: ۱۵۸.

تأثیر حرکت زمان در تکوین انسان و حوادث (۱۳۵)

(۱۳۶)

فصل پنجم:پیدایش شب و روز، نور و ظلمت

پیدایش نور و اصالت ظلمت

«یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ یَطْلُبُهُ حَثیثا!» (۵۴ / اعراف)

- شب را به روز می‌پوشاند و روز به سرعت شب را طلب می‌کند تا آن را بپوشاند.

این جمله اشاره دارد به این‌که اصل ظلمت است و نور روز چیزی است که از

(۱۳۷)

درخشندگی خورشید پیدا می‌شود و روز پدیده‌ای است که عارض بر شب و همان ظلمت مخروطی شکل می‌شود که دائما نصف کمتر سطح کره زمین را پوشانیده است.

چون دائما نور خورشید در روی زمین در حرکت است قهرا ظلمت مخروطی شکل هم در حرکت و گویا مورد تعقیب روز است.

و این‌که فرمود: «وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِاَمْرِه!» (۵۴ / اعراف) معنایش این است که خداوند آفتاب و ماه و ستارگان را آفرید در حالی‌که همه مسخر امر او و جاری بر طبق مشیت اویند.(۱)

۱- المیزان ج: ۱۵، ص: ۲۰۷.

(۱۳۸) شروع و پایان جهان

حرکت متوالی شب و روز

«وَ ایَةٌ لَهُمُ اللَّیْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ!» (۳۷ تا ۴۰/یس)

آیه شریفه می‌خواهد به پدید آمدن ناگهانی شب به دنبال روز اشاره کند. کلمه «نَسْلَخُ» معنی بیرون کشیدن است. خدای‌تعالی در چند جا از کلام عزیزش از وارد شدن هر یک از روز و شب در دنبال دیگری، تعبیر به «ایلاج - داخل کردن» کرده است. وقتی وارد شدن روز بعد از شب ایلاج و ادخال روز در شب باشد، قهرا در پی آمدن شب بعد از روز به طور ناگهانی نیز، اخراج روز از شب خواهد بود. البته هم آن ادخال اعتباری است و هم این اخراج. و گویی ظلمت شب بر مردم احاطه کرده و

حرکت متوالی شب و روز (۱۳۹)

به روی آنان افتاده، ناگهان روز این روپوش را پاره می‌کند و داخل ظلمت شده، نورش به تدریج همه مردم را فرا می‌گیرد و در هنگام غروب بناگاه بار دیگر شب چون روپوشی روی مردم می‌افتد و ظلمتش همه آن جاهایی را که نور روز گرفته بود می‌گیرد، پس در حقیقت در این تعبیر نوعی استعاره به کنایه به کار رفته است.(۱)

نظام حاکم بر اختلاف شب و روز

«... وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ... لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ!» (۱۶۴ / بقره)

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۴۲.

(۱۴۰) شروع و پایان جهان

اختلاف شب و روز، همان حکم و زیاد کردن و کوتاه و بلند کردنی است که به خاطر اجتماع دو عامل از عوامل طبیعی عارض بر شب و روز می‌شود و اول آن دو عامل عبارت است از حرکت وضعی زمین به دور مرکز خود، که در هر بیست و چهار ساعت یکبار این دور را می‌زند و از این دوران که همیشه یک طرف زمین یعنی کمی بیش از یک نیمکره آن را رو به آفتاب می‌کند و آن طرف از آفتاب نور می‌گیرد و حرارت را مک می‌زند و روز پدید می‌آید. یک طرف دیگر زمین یعنی کمتر از یک نیمکره آن، که پشت به آفتاب واقع شده و در ظلمت سایه مخروطی شکل آفتاب قرار می‌گیرد و شب پدید می‌آید و این شب و روز به طور دائم دور زمین دور می‌زنند.

عامل دومش عبارت است از میل سطح دایره استوایی و یا معدل، از سطح مدار ارضی در حرکت انتقالی شش ماه به سوی شمال و شش ماه به سوی جنوب. و این

نظام حاکم بر اختلاف شب و روز (۱۴۱)

باعث می‌شود آفتاب هم از نقطه معتدل (اول فروردین و اول پاییز) نسبت به زمین میل پیدا کند و تابش آن به زمین انحراف بیشتری داشته باشد و در نتیجه فصول چهارگانه (بهار، تابستان، پاییز و زمستان) به وجود آید و در منطقه استوایی و دو قطب شمال و جنوب شب و روز یکسان شود، با این تفاوت که در دو قطب شش ماه شب و شش ماه روز باشد یعنی سال یک شبانه‌روز. در شش ماهی که قطب شمال روز است قطب جنوب شب، در شش ماهی که قطب جنوب روز است قطب شمال شب باشد.

اما در نقطه استوایی سال تقریبا مشتمل بر سیصد و پنجاه و شش شبانه روز مساوی باشد و در بقیه مناطق شبانه روز بر حسب دوری و نزدیکی به خط استوا و به دو قطب، هم از جهت عدد مختلف شود و هم از جهت بلندی و کوتاهی.

این اختلاف که گفتیم باعث اختلاف تابش نور و حرارت به کره زمین است،

(۱۴۲) شروع و پایان جهان

باعث اختلاف عواملی می‌شود که ترکیبات زمینی و تحولات آنرا پدید می‌آورد. و در نتیجه آن ترکیب‌ها و تحولات نیز مختلف می‌شود و سرانجام منافع مختلفی عاید انسان‌ها می‌شود.(۱)

نظام حاکم بر عالم کبیر و ایجاد نور و ظلمت

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی خَلَقَ السَّموتِ وَ الْاَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمتِ وَ النُّورَ!» (۱/انعام)

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۳۵۱.

نظام حاکم بر عالم کبیر و ایجاد نور و ظلمت (۱۴۳)

در ثنایی که در این آیه و دو آیه بعدی هست اشاره‌ای به معارف حقیقی‌ای که دعوت دینی متکی بر آن است، شده و آن معارف در حقیقت به منزله ماده شریعت است و به سه نظام منحل می‌شود:

۱ ـ نظام عمومی خلقت،

۲ ـ نظامی که خصوص انسان از جهت وجود دارد،

۳ ـ نظام عمل انسان.

آن‌چه از مجموع این سه آیه به دست می‌آید عبارت است از ثنای بر پروردگار در برابر این‌که عالم کبیری را که انسان در آن زندگی می‌کند و عالم صغیری را که همان وجود خود انسان است و محدود است از جهت آغازش به گِل و از طرف انجامش به اجل مکتوب، ایجاد فرموده و ثنای بر این‌که بر آشکار و نهان آدمی و تمامی عملیات‌او آگاهی دارد.

جمله «وَ هُوَ اللّهِ فِی السَّموتِ وَ فِی الاَرْضَ!» که در آیه سوم است مقدمه است برای بیان علم خداوند به نهان و آشکار و کرده‌های انسان و بنابراین که فرمود: «خَلَقَ السَّموتِ وَ الاَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمتِ وَ النُّورَ،» اشاره است به نظامی که در عالم کبیر حکمفرماست و تمامی اشیای عالم با همه کثرت و تفرقش بر طبق آن اداره می‌شود. زیرا عالم مشهود ما همین زمینی است که آسمان‌های پهناور از هر طرف به آن احاطه نموده و با نور و ظلمتی که چرخ عالم محسوس در تحول و تکاملش بر آن‌ها دور می‌زند در آن تصرف می‌شود و دائما موجوداتی را از موجودات دیگر تکوین و چیزهایی را به چیزهای دیگر تحویل و نهان‌هایی را ظاهر و ظاهرهایی را پنهان نموده و تازه‌هایی‌را تکوین و کهنه‌هایی‌راتباه و فاسدمی‌کند و ازبرخوردهمین‌تحولات گوناگون

نظام حاکم بر عالم کبیر و ایجاد نور و ظلمت (۱۴۵)

حرکت کلی جهانی که موجودات را به سوی مقصد نهایی خود می‌راند منتظم می‌شود.

کلمه «جَعَلَ» در جمله «وَ جَعَلَ الظُّلُمتِ وَ النُّورَ،» به معنی خلقت است، منتها از آن‌جایی که کلمه خلقت در اصل مأخوذ از «خلق الثوب» است و خلاصه در معنی آن ترکیب یافتن از اشیاء گوناگون مأخوذ است و نور و ظلمت از ترکیب چیزی با چیز دیگر موجود نشده و از این جهت در خصوص نور و ظلمت به جای خلقت تعبیر به «جَعَلَ» فرمود و شاید از همین جهت بوده که خلقت را به ایجاد آسمان‌ها و زمین که در آن ترکیب راه دارد اختصاص داده و خدا داناتر است.

در این‌جا ممکن است سؤال شود که چرا نور را به صیغه مفرد و ظلمت را به صیغه جمع آورد؟ شاید جهتش این باشد که وجود ظلمت از نبود نور و بلکه همان عدم نور در چیزی است که می‌بایست نور داشته باشد و چیزی که جا دارد نور داشته باشد و ندارد

از جهت دوری و نزدیکی‌اش به نور متعدد می‌شود، به خلاف نور که امری است وجودی و وجودش ناشی از مقایسه آن با ظلمت نیست. و اگر هم آن را به قیاس به ظلمت درجه‌بندی کرده و برایش مراتبی قائل شویم در حقیقت صرف تصوری است که کرده‌ایم و این تصور باعث تکثر حقیقی و تعدد واقعی آن نمی‌شود.(۱)

ساکنان شب و روز

«وَ لَهُ ما سَکَنَ فِی الَّیْلِ وَ النَّهارِ!» (۱۳ / انعام)

۱– المیـــزان ج: ۱۳، ص: ۶.

ساکنان شب و روز (۱۴۷)

سکون در لیل و نهار به معنی وقوع در ظرف عالم طبیعی است که اداره آن به دست لیل و نهار است.

چون نظام عالم طبیعت بستگی کامل به وجود نور دارد. این نور است که از سرچشمه خورشید به همه زوایای جهان ما می‌تابد و همه کرات منظومه را زیر اشعه خود فرو می‌گیرد. این نور است که از کمی و زیادی آن و طلوع و غروب و محاذاتش با اجسام عالم و هم‌چنین از دوری و نزدیکی اجسام به آن تحولاتی در عالم پدید می‌آید.(۱)

پس در حقیقت می‌توان گفت شب و روز گهواره‌ای است عمومی که عناصر بسیط عالم و موالیدی که از ترکیب آن‌ها با یکدیگر متولد می‌شود همه در آن گهواره

۱- المیزان ج: ۱۳، ص: ۴۰.

تربیت می‌شوند. و در آن گهواره است هر جزئی از اجزای عالم و هر شخصی از اشخاص آن به سوی غایت خود و هدفی که برایش مقدر شده و به سوی تکامل روحی و جسمی سوق داده می‌شود.

و همان‌طوری که محل سکونت، چه شخصی و چه عمومی، دخالت تامی در تکون و وضع زندگی ساکنینش دارد، اگر انسانند در آن سرزمین در طلب رزق تکاپو کرده و از محصولات زراعتی و میوه‌های آن و حیواناتی که در آن تربیت می‌یابند ارتزاق نموده و از آب آن‌جا می‌آشامد و از هوایش استنشاق می‌کند و از خود در آن محیط تأثیراتی و از محیط تأثیراتی داشته و اجزای بدنش بر وفق مقتضیات آن محیط رشد و نمو می‌کند. هم‌چنین شب و روز که به منزله مسکنی است عمومی برای اجزای عالم، دخالت تامی در تکون عموم موجودات متکون در آن دارد.

انسان یکی از همین ساکنین در ظرف لیل و نهار است که به مشیت پروردگار از ائتلاف اجزای بسیط و مرکب در این قیافه و شکلی که می‌بینیم تکون یافته است، قیافه و اندامی که در حدوث و بقایش از سایر موجودات ممتاز است، زیرا دارای حیاتی است که مبتنی است بر شعور فکری و اراده‌ای که زاییده قوای باطنی و عواطف درونی اوست، قوایی که او را به جلب منافع و دفع مضار واداشته و به ایجاد مجتمع متشکل دعوتش می‌کند.

چون یگانه آفریدگار شب و روز و ساکنین در آن دو، خدای سبحان است از این رو صحیح است گفته شود: وَ لَهُ ما سَکَنَ فِی الَّیْلِ وَ النَّهارِ...، چون ملک حقیقی لیل و نهار و ساکنان در آن دو و جمیع حوادث و افعال و اقوالی که از آثار وجودی آنان است از آنِ خداست و هم‌چنین نظامی که در پهنای شگفت‌انگیز عالم جاری است به دست اوست.

خدای سبحان کسی است که این عالم را با وسعت عجیبی که در عناصر و بسائط و مرکبات آن هست و ما آدمیان جزء بسیار کوچکی از آنیم ایجاد فرموده و این کارگاه عظیم را تحت شرایط و نظامی حیرت‌انگیز به گردش در آورده است و در تحت همان نظام نسل آدمی را زیاد کرده و نظام خاصی در بین افراد این نوع اجرا نموده، آن‌گاه او را به وضع لغات و اعتبار سنن و وضع اموری اعتباری و قراردادی هدایت فرموده و پیوسته با ما و سایر اسباب قدم به قدم همراهی کرده و ما را لحظه به لحظه به معیت سایر اسباب و آن اسباب را به معیت ما در مسیر لیل و نهار به راه انداخته و حوادثی بیرون از شمار یکی پس از دیگری پدید آورده است.

استمرار در اختلاف شب و روز

«یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ!» (۱۳ / فاطر)

«ایلاج» در روز به معنای آن است که با طولانی کردن شب، روز را کوتاه کند و ایلاج روز در شب آن است که با طولانی کردن

روز، شب را کوتاه کنـد. و مراد به این دو جمله این است که به اختلاف شب و روز از نظر بلنـدی و کوتاهی اشاره کند، که به طور دائم در ایام سال جریان دارد.

تعبیر کردن به «یُولِجُ» دلالت بر استمرار دارد، به خلاف جریان و سیر آفتاب و ماه، که چون همیشه ثابت است، به صیغه ماضی از آن تعبیر آورده و فرموده:

(۱۵۲) شروع و پایان جهان

«وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْری لِاَجَلٍ مُسَمًّی - خورشید و ماه را مسخر کرد تا هر یک برای مدتی معین حرکت کنند.» (۲/رعد) البته این عنایت صوری و مسامحی است و گرنه در خورشید جریان محسوس نیست.(۱)

مفهوم فلک و وضع شب و روز سایر کرات

«وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ فی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ!» (۳۳ / انبیاء)

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۴۷.

مفهوم فلک و وضع شب و روز سایر کرات (۱۵۳)

از ظاهر آیه به خوبی بر می‌آید که می‌خواهد برای هر یک از شب (سایه مخروطی شکل پشت زمین) و روز که سمت مقابل آفتاب است و نیز برای هر یک از آفتاب و ماه فلک اثبات کند و بنابراین قهرا باید مراد به فلک هر یک از آن‌ها باشد. ولی با این‌که ظاهر آیه روشن است معذلک باید بگوییم مراد به فلک اوضاع و احوالی که در جوّ زمین و آثاری که آن‌ها در زمین می‌گذارند می‌باشد هر چند که حال اجرام دیگر بر خلاف آن‌ها باشد. پس بنابراین آیه شریفه تنها برای زمین اثبات شب و روز می‌کند، دیگر دلالت ندارد بر این‌که آفتاب و ماه و ثوابت و سیارات چه آن‌ها که از خود نور دارند و چه آن‌ها که کسب نور می‌کنند شب و روز دارند. کلمه «یَسْبَحُونَ» به‌معنای جریان و شنا در آب است.(۱)

(۱۵۴) شروع و پایان جهان

مفهوم ایلاج شب در روز و روز در شب

«یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ!» (۶ / حدید)

«ایلاج» شب در روز و ایلاج روز در شب به معنای اختلافی است که شب و روز در کوتاهی و بلندی دارند. و این اختلاف در دو نیمکره شمالی و جنوبی درست به عکس همند. در فصلی که در نیمکره شمالی شب‌ها بلند است، در نیمکره جنوبی کوتاه است و

۱- المیزان ج: ۲۸، ص: ۱۱۶.

مفهوم ایلاج شب در روز و روز در شب (۱۵۵)

در فصلی که در نیمکره شمالی شب‌ها کوتاه و روزها بلند است، در نیمکره جنوبی به عکس آن است. مسئله اختلاف شب و روز را در کلام خدای‌تعالی چند بار دیدیم.(۱)

نظام طبیعی ایلاج شب و روز

«ذلِکَ بِاَنَّ اللّهَ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ!» (۶۱ / حج)

«ایلاج» هر یک از شب و روز در دیگری به معنای حلول آن در محل آن دیگر است، مانند حلول نور و روز در جای ظلمت شب که گویی نور صبح مانند فرو رفتن چیزی در

۱- المیـزان ج: ۳۷، ص: ۳۰۵.

(۱۵۶) شروع و پایان جهان

چیزی داخل ظلمت شب می‌شود و پس از وسعت یافتن همه آن فضایی را که ظلمت شب فرا گرفته بود می گیرد، هم‌چنان‌که ظلمت عصر وارد در نور روز شده و در آن وسعت می گیرد تا همه فضا و جای نور را بگیرد.

اشاره در کلمه «ذلِکَ» بر پیروزی مظلوم است که بر ظالم خود دست قانونی یافته و عقابش نموده است. و معنایش این است که این نصرت به سبب آن است که سنت خدا بر این جریان یافته که همواره یکی از دو متضاد و مزاحم را بر دیگری غلبه دهد، همان‌طور که همواره روز را بر شب و شب را بر روز غلبه می‌دهد - وَ اَنَّ اللّهَ سَمیعٌ بَصیرٌ.(۱)

۱- المیـــزان ج: ۲۸، ص: ۲۸۹.

نظام طبیعی ایلاج شب و روز (۱۵۷)

مفهوم لباس بودن شب و سبات خواب

«وَ هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمْ اللَّیْلَ لِباسا وَ النَّوْمَ سُباتا وَ جَعَلَ النَّهارَ نُشُورا!»

(۴۷ / فرقان)

«لِباس» بودن شب از این باب است که ظلمت آن مانند لباس و پرده، آدمی را می‌پوشاند. «سُبات» بودن خواب به معنای این است که در هنگام خواب آدمی از هر کاری منقطع می‌شود. معنای «نُشور» کردن روز این است که روز را هنگام انتشار مردم به طلب رزق قرار می‌دهد.

(۱۵۸) شروع و پایان جهان

این معانی یعنی پوشاندن خدای‌تعالی آدمیان را با لباس شب و قطع آن‌ها از عمل و جنب و جوش و سپس منتشر کردنشان در روز برای سعی و عمل حالش حال همان گستردن سایه و دلیل قرار دادن آفتاب بر وجود سایه بوسیله آفتاب به سوی خود می‌باشد.(۱)

اختلاف شب و روز و اعمال انسان

«وَ اللَّیْلِ اذا یَغْشیها!» (۱ تا ۴ / لیل)

۱- المیـزان ج: ۲۸، ص: ۲۸۹.

اختلاف شب و روز و اعمال انسان (۱۵۹)

در این آیه به شب هنگامی که روز را فرا می گیرد سوگند یاد شده و فراگیری شب نسبت به روز در جای دیگر نیز آمده است که فرمود: «یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ - شب روز را فرا می گیرد.» (۵۴ / اعراف) احتمال هم دارد که مراد فراگیری و پوشاندن قرص خورشید باشد.

- «وَ النَّهارِ اذا تَجَلّی!»

کلمه «تَجَلّی» به معنای ظهور و پیدا شدن چیزی است بعد از خفا و ناپیدایی آن.

- «وَ ما خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الْاُنْثی!»

معنای آیه این است که سوگند می‌خورم به شب، وقتی همه جا را فرا می گیرد، و به روز وقتی همه پنهان‌ها را آشکار می‌سازد و به چیزی که نر و ماده را با

(۱۶۰) شروع و پایان جهان

این که از یک نوعند مختلف آفرید. مراد به نر و ماده مطلق نر و ماده است، هرچه که باشد و هر جا محقق شود.

ـ «اِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتّی!»

جمله بالا جواب سوگندهای سه گانه است و معنایش این است که من سوگند می‌خورم به این واقعیات متفرق، که هم در خلقت و هم در اثر متفرقند، با این‌که مساعی شما نیز هم از نظر جرم عمل و هم از نظر اثر مختلفند. بعضی عنوان اعطا و تقوی و تصدیق را دارد و اثرش هم خاص به خودش است. و بعضی‌ها عنوان بخل و استغناء و تکذیب را دارد و اثرش هم مخصوص خودش است.(۱)

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۲۶۱.

آسمان‌ها و زمین و شب و روز و آفتاب... (۱۶۱)

آسمان‌ها و زمین و شب و روز و آفتاب و ماه و ستارگان در تسخیر انسان

ـ «وَ سَخَّرَ لَکُمْ ما فِی السَّمواتِ وَ ما فِی الْاَرْضِ جَمیعا مِنْهُ...!» (۱۳ / جاثیه)

معنای تسخیر آن‌چه در آسمان‌ها و زمین برای انسان، این است که عالم مشهود همه بر طبق یک نظام جریان دارد و نظامی واحد بر همه آن‌ها حاکم است و بعضی را به بعض دیگر مرتبط و همه را با انسان مربوط و متصل می‌سازد و در نتیجه انسان در زندگی خود از موجودات علوی و سفلی منتفع می‌شود و روز بروز دامنه انتفاع و بهره‌گیری جوامع بشری از موجودات زمینی و آسمانی گسترش می‌یابد و آن‌ها را از جهات گوناگون واسطه رسیدن به اغراض خود یعنی مزایای حیاتی خود قرار می‌دهد، پس به همین جهت تمامی این موجودات مسخر انسانند.

(۱۶۲) شروع و پایان جهان

کلمه «مِنْهُ» ابتدا را می‌رساند و معنای جمله را چنین می‌سازد - که خدای‌تعالی تمامی آن‌چه در آسمان و زمین است مسخر شما کرد در حالی که هستی همه آن‌ها از ناحیه خدا آغاز شده است.

پس همه ذوات موجودات از ناحیه خدا آغاز شده، چون او آن‌ها را ایجاد کرده، در حالی که قبل از ایجاد الگویش را از جایی نگرفته و همچنان آثار و خواص آن‌ها نیز مخلوقات اویند، که یکی از آثار و خواص آن‌ها همین ارتباط آن‌ها به یکدیگر است، که نظام جاری در آن‌ها به وجود آورده، نظامی که با زندگی انسان‌ها مرتبط است.

- «وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِاَمْرِه...!» (۱۲ / نحل)

آسمان‌ها و زمین و شب و روز و آفتاب... (۱۶۳)

ـ (و شب و روز را به خدمت شما گذاشت و خورشید و ماه و ستارگان به فرمان وی به خدمت درند.)

یک یک این نامبرده‌ها و همچنین مجموع شب و روز و مجموع آفتاب و ماه و نجوم دارای خواص و آثاری هستند که هر یک برای خود دلیل مستقلی است بر اثبات وحدانیت پروردگار در ربوبیت.(۱)

مراتب حرکت ماه و خورشید و انسان

۱- المیزان ج:۳۵، ص:۲۶۴ و ج: ۲۴، ص: ۵۴.

(۱۶۴) شروع و پایان جهان

«فَلا اُقْسِمُ بِالشَّفَقِ وَ اللَّیْلِ وَ ما وَسَقَ وَ الْقَمَرِ اذَا اتَّسَقَ لَتَرْکَبُنَّ طَبَقا عَنْ طَبَقٍ!» (۱۶تا۱۹/ انشقاق)

کلمـه «شَفَـق» به معنـای سـرخی و بـالای آن زردی و روی آن سفیـدی اسـت که در کرانـه افـق در هنگـام غروب خورشیـد پیـدا می‌شود.

«وَ الـلَّیْـلِ وَ مـا وَسَـقَ!»

کلمـه «وَسَـق» به معنـای جمـع شدن چند چیز متفرق است.

می‌فرمـایـد به شب سوگنـد، که آن‌چـه در روز متفرق شـده جمع می‌کنـد، انسان‌هـا و حیـوان‌هـا که هر یـک به طـرفی رفته‌انـد در هنگـام شب دور هم جمـع می‌شوند.

بعضی‌هـا کلمه «وَسَـق» را به معنای طرد گرفتـه و آیـه را چنیـن معنا کرده‌اند:

مراتب حرکت ماه و خورشید و انسان (۱۶۵)

ـ بـه شب سوگند که ستارگان را از خـفا به ظهور می‌اندازد.

«وَ الْـقَـمَـرِ اِذَا اتَّـسَـقَ!»

بـه قمـر سوگنـد، وقتی که نـورش جمـع می‌شود، نـور همه اطرافـش منضم به هـم می‌شود و به صـورت ماه شـب چهـارده در می‌آیـد.

«لَتَرْکَبُنَّ طَبَقا عَنْ طَبَقٍ!»

این آیه جواب همه سوگنـدهای قبلی است و خطـاب در آن به مردم است. و کلمه «طَبَق» به معنـای چیزی و یا حالی است که مطابق چیز دیگر و یـا حـال دیگر باشـد، چه این‌که یکی بالای دیگری قرار بگیرد و چه نگیرد، بلکه پهلوی هم باشـند و به هر حـال منظور مراحـل زنـدگی است، که انسـان آن را در تلاشـش به سوی پروردگارش طی می‌کنـد. مرحله زنـدگی دنیا و سپس مرحله مرگ و آن‌گاه مرحله حیات برزخی، (و سپس

(۱۶۶) شروع و پایان جهان

مـرگ در برزخ و هنگام دمیدن صور،) و در آخر انتقال به زندگی آخرت و حساب و جزا.

در این آیه اشـاره‌ای هست به این‌که مراحلی که انسـان در مسیرش به سوی پروردگـارش طی می‌کنـد، مراحل مترتب و با یکـدیگر متطابق است.(۱)

عظمت شب و روز و عظمت نفس انسان

«وَالشَّمْسِ وَ ضُحیها!»(۱ تا ۸ / شمس)

۱– المیزان ج: ۴۰، ص: ۱۴۵.

عظمت شب و روز و عظمت نفس انسان (۱۶۷)

کلمه «ضُحی» به معنای گستردگی نور آفتاب است. در این آیه به خورشید و گستردگی نـورش در زمیـن سـوگند یـاد شـده.

– «وَ الْقَمَرِ اِذا تَلیها!»

در این آیه به قمر سوگند یاد شده، در حالی که دنبال شـمس در حرکت است. و مراد به دنباله‌روی قمر دو چیز می‌تواند باشد، یکی این‌که از خورشیـد کسب نـور می‌کنـد، که در این صورت حـال «اذا تَلیهـا» حـال دائمی است، چون قمر دائمـا از شـمس کسب نور می‌کنـد و یکی این‌که طلوع قمر بعـد از غروب خورشید باشد، که در این صورت سوگند دائمی نیست، بلکه در دو حال قمر است، یکی ایامی که قمر به صورت هلال در می‌آید، و یکـی ایـامی که تـمام قـرص آن روشـن می‌شود.

– «وَ الـنَّهارِ اذا جَـلّیها!»

کلمه «جَلّی» به معنای اظهار و برملا کردن است، از فحوای کلام معلوم است که روز «زمین» را ظاهر می کند.

- «وَ اللَّیْلِ اذا یَغْشیها!»

یعنی به شب سوگند در آن هنگام که «زمین» را فرا می گیرد.

- «وَ السَّماءِ وَ ما بَنیها وَ الاَرْضِ وَ ما طَحیها!»

معنایش این است که سوگند می‌خورم به آسمان و آن چیز قوی عجیبی که آن را بنا کرده و سوگند می‌خورم به زمین و آن چیز نیرومند شگفت‌آوری که آن‌را گسترده است.

- «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّیها!»

سوگند می‌خورم به نفس و آن چیز نیرومند و دانا و حکیمی که آن را چنین مرتب

خلق کرد و اعضایش را منظم و قوایش را تعدیل کرد و اگر کلمه «نَفْس» را نکره آورده بعید نیست برای این بوده باشد که اشاره کند به این‌که آن قدر این خلقت اهمیت دارد که قابل تعریف و توصیف نیست و این‌که این خلقت را خبری هست.

- «فَاَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْویها!»

کلمه «فُجُور» به معنای دریدن پرده حرمت دین است. در حقیقت وقتی شریعت الهی از عمل یا از ترک عملی نهی می کند، این نهی پرده‌ای است که بین آن عمل و ترک عمل و بین انسان زده شده و ارتکاب آن عمل و ترک این عمل دریدن آن پرده است. کلمه «تَقْوی» به معنای آن است که انسان خود را از آن‌چه می‌ترسد در محفظه‌ای قرار دهد. منظور از این محفظه و تقوی به قرینه این‌که در مقابل فجور قرار گرفته اجتناب از فجور و دوری از هر عملی است که با کمال نفس منافات داشته باشد،

و در روایت هم تفسیر شده به ورع و پرهیز از محرمات الهی.

کلمه «الهام» به معنای آن است که تصمیمی و آگهی از خبری در دل آدمی بیفتد و این خود افاضه‌ای است الهی و صور علمیه‌ای است یا تصوری و یا تصدیقی که خدای‌تعالی به دل هر کسی بخواهد می‌اندازد. اگر در آیه شریفه هم تقوای نفس را الهام خوانده و هم فجور آن را، برای این بود که بفهماند مراد به این الهام این است که خدای‌تعالی صفات عمل انسان را به انسان شناسانده و به او فهمانیده عملی را که انجام می‌دهد تقوی است یا فجور است.

الهام فجور و تقوی همان عقل عملی است که از نتایج تسویه نفس است، پس الهام نامبرده‌از صفات و خصوصیات خلقت آدمی است.(۱)

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۲۴۹.

فصل ششم:ستارگان و کرات آسمانی

آرایش آسمان دنیا به وسیله کواکب

«اِنّا زَیَّنَّاالسَّماءَالدُّنْیا بِزینَةٍالْکَواکِبِ!»(۶/صافات)

در کلام مجید خدای سبحان مسئله زینت دادن آسمان به وسیله

(۱۷۲)

ستارگـان مکرر آمـده و از آن جـمله فرموده:

- «وَ زَیَّنّا السَّماءَ الدُّنیا بِمَصابیحَ»

- ما آسمان دنیا را با چراغ‌هایی زینت دادیم. (۱۲ / فصلت)

- «وَ لَقَدْ زَیَّنَّا السَّمآءَ الدُّنْیا بِمَصابیحَ»

- به تحقیق که آسمان دنیا را با چراغ‌هایی زینت دادیم. (۵ / ملک)

- «اَوَ لَمْ یَنْظُرُوا اِلَی السَّماءِ فَوْقَهُمْ کَیْفَ بَنَیْناها وَ زَیَّنّاها»

- آیا نظر نمی‌کنند به آسمانی که بالای سرشان است، چگونه آن را بنا کردیم و زینت دادیم. (۶ / ق)

این آیات خالی از این ظهور نیستند که آسمان دنیا یکی از آسمان‌های هفتگانه‌ای است که قرآن کریم نام برده است. و مراد به آن فضایی است که ستارگان بالای

آرایش آسمان دنیا به وسیله کواکب (۱۷۳)

زمین در آن فضا قرار دارند.(۱)

وجود حیات در سایر کرات و موجوداتی از انسان و جن

«وَ لِلّهِ یَسْجُدُ ما فِی‌السَّمواتِ وَ ما فِی الْاَرْضِ مِنْ دابَّةٍ وَالْمَلائِکَةُ!» (۴۹/نحل)

«دابَّه» به معنای هر چیزی است که تحرک و انتقال از جایی به جایی داشته باشد.

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۹۷.

(۱۷۴) شروع و پایان جهان

معنای آیه فوق این است که - آن‌چه جنبنده در زمین و آسمان هست در برابر خدا خضوع نموده و انقیاد ذاتی که همان حقیقت سجده است دارند، پس حق او «خدای‌تعالی» است که پرستش و سجده شود.

این آیه دلالت دارد بر این‌که در غیر کره زمین از کرات آسمان نیز جنبندگانی هستند که در آن‌جا مسکن داشته و زندگی می‌کنند.

عمومیت کلمه «دابَّه» انسان و جن هر دو را شامل می‌شود، چون خدا در کلام خود برای جن نیز «دبیب - جنبش» را که برای سایر جنبندگان از انسان و حیوان است اثبات می‌کند. و از این‌که ملائکه را جداگانه اسم می‌برد کاملاً می‌توان فهمید که هر چند ملائکه نیز آمد و شد و حرکت و انتقال از بالا ـ و پایین و به عکس دارند، لکن حرکت آنان از نوع جنبندگان و انتقال مکانی آنان نیست.(۱)

وجودحیات در سایرکرات و موجوداتی‌ازانسان و جن (۱۷۵)

ستارگان، چراغ‌ها و زینت آسمان‌ها

«وَ لَقَدْ زَیَّنَّاالسَّمآءَالدُّنْیا بِمَصابیحَ وَ جَعَلْناهارُجُوماًلِلشَّیاطینِ!» (۵/ملک)

کلمه «مَصابیح» به معنی چراغ است و اگر ستارگان را چراغ نامیده به خاطر نوری است که از آن‌ها تلؤلؤ می‌کند.

ـ «وَ جَعَلْناها رُجُوما لِلشَّیاطینِ»

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۱۳۵.

یعنی ما ستارگان را که آسمان را به آن‌ها زینت دادیم رجم‌ها - تیرها - قرار دادیم و با آن‌ها شیاطینی را که به آسمان نزدیک می‌شوند تا خبرهای آسمانی را استراق سمع کنند، تیر باران می‌کنیم. در جای دیگر فرمود:

ـ «اِلّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاَتْبَعَهُ شِهابٌ مُبينٌ،»

ـ مگر کسی که استراق سمع کند، که تیرهای شهاب دنبالش می‌کنند. (۱۸ / حجر)

ـ «اِلّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَاَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ،»

ـ مگر شیطانی که بخواهد چیزی برباید که شهاب فروزان دنبالش می‌کند. (۱۰ / صافات)

بعضی از مفسرین گفته‌اند جمله مورد بحث دلالت دارد بر این‌که مراد به کواکب که آسمان را زینت داده تمامی ستارگان آسمان است، چه ثوابت و سیارات و چه نیازک‌ها. چون ثوابت و سیارات هر یک در جای خود و در مدار خود قرار دارند و نمی‌توانند

منظور از «رُجُوم» باشند. و دو کلمه «کوکب» و «نجم» همان‌طور که بر ستارگان فعلی اطلاق می‌شود، بر شهاب‌ها نیز اطلاق می‌شود.

بعضی دیگر گفته‌اند شهاب‌ها تکه‌هایی هستند که از کواکب جدا می‌شوند و به وسیله آن‌ها شیطان‌ها رجم می‌شوند. و اما خود کواکب به هیچ‌وجه فرو نمی‌ریزند، مگر وقتی که خدا بخواهد همه را فانی سازد. این وجه با نظریه‌های علمی امروز موافق‌تر است. و اما این‌که رجم شیطان‌ها به وسیله شهاب‌ها چه معنا دارد در مبحث «ملائکه» توضیح داده شده است.(۱)

برج‌های آسمان و زینت و حفاظ آن

۱- المیـــــزان ج: ۳۹، ص: ۱۷.

«وَ لَقَدْ جَعَلْنا فِى السَّماءِ بُرُوجا وَ زَيَّنّاها لِلنّاظِرينَ!» (۱۶ تا ۱۸ / حجر)

«وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ!» (۱ / بروج)

«بُرُوج» به معنای قصرهاست و اگر منازلی را که آفتاب و ماه در آسمان به حسب حس دارند برج نامیده، از باب تشبیه آن است به قصرهایی که سلاطین در نقاط مختلف کشور خود می‌سازند.

البته اصل کلمه برج به معنای هر چیز پیدا و ظاهر است. و اگر بیشتر در کاخ‌های عالی استعمال می‌شود برای این است که کاخ‌ها در نظر تماشاکنندگان و بینندگان ظاهر و هویدا است. ساختمان استوانه شکلی که در چهار گوشه قلعه‌ها برای دفاع می‌سازند

نیز برج نامیده می‌شود و همین معنا منظور آیه است، چون در آیه اولی فرمود:

- ما برای بنای آسمان برج‌ها قرار دادیم و آسمان را برای نظرکنندگان زینت داده و آن را از هر شیطانی رانده شده حفظ کردیم.

پس مراد از کلمه بروج، موضع ستارگان در آسمان است.

در آیه‌دوم به‌آسمانی سوگند یاد شده که به وسیله برج‌ها محفوظ می‌شود.

مقصود از زینت دادن آسمان برای ناظرین همین بهجت و جمالی است که می‌بینیم، با ستارگان درخشنده و کواکب فروزانش که اندازه‌های مختلف و لمعات متنوعی دارند عقل‌ها را حیران می‌سازد. در قرآن کریم این معنا در چند جا تکرار شده، و همین تکرار کشف می‌کند از این‌که خدای سبحان عنایت بیشتری به یادآوری آن دارد، یک جا می‌فرماید:

(۱۸۰) شروع و پایان جهان

ـ «وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِمَصابيحَ،»

ـ زینت‌دادیم آسمان دنیا را به چراغ‌ها،» (۱۲/ فصلت)

و جای دیگر می‌فرماید:

- «اِنّا زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِزينَةٍ نِ الْكَواكِبِ وَ حِفْظا مِنْ كُلِّ شَيْطانٍ مارِدٍ...» (۶ و ۷ / صافات)

- زینت دادیم آسمان دنیا را به زینتی که هر یک کوکبی است و هم حفظ است از هر شیطان رانده شده، هر وقت بخواهند از عالم بالاـ خبردار شوند، از هر طرف تیرباران و رانده می‌شوند و مرایشان‌راست عذابی متعاقب و دائم مگر آن‌ها به طور قاچاق نزدیک شوند که شهاب ثاقب دنبالشان می کند.(۱)

۱- المیزان ج:۲۳، ص: ۲۰۲ و ج: ۴۰، ص: ۱۵۲.

برج‌های آسمان و زینت و حفاظ آن (۱۸۱)

مفهوم شهاب و آسمان‌های ملکوت

«اِلّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَاَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ!» (۷ و ۸ / صافات)

کلمه «شِهاب» به معنای شعله‌ای است که از آتش بیرون می‌آید. و اجرام روشنی را هم که در جو دیده می‌شوند، از این جهت شهاب گفته‌اند که گویا ستاره‌ای است که ناگهان از یک نقطه آسمان بیرون آمده و به سرعت می‌رود و پس از لحظه‌ای خاموش می گردد.

(۱۸۲) شروع و پایان جهان

این بیاناتی که در کلام خدای‌تعالی دیده می‌شود، از باب مثال‌هایی است که به منظور تصویر حقایق خارج از حس زده شده، تا آن‌چه از خارج از حس است به صورت محسوسات در افهام بگنجد.

معنای آیه فوق چنین است:

ـ مگر شیطانی که بخواهد، چیزی برباید که شهاب فروزان دنبالش می کند.

مراد از نزدیک شدن شیطان‌ها به آسمان و استراق سمع کردن و به دنبالش هدف شهاب‌ها قرار گرفتن، این است که شیطان‌ها می‌خواهند به عالم فرشتگان نزدیک شوند و از اسرار خلقت و حوادث آینده سر در بیاورند و ملائکه هم ایشان را با نوری از ملکوت که شیطان‌ها تاب تحمل آن را ندارند، دور می‌سازند. یا مراد این است که شیطان‌ها خود را به حق نزدیک می کنند، تا آن را تلبیس‌ها و نیرنگ‌های خود

مفهوم شهاب و آسمان‌های ملکوت (۱۸۳)

به صورت باطل جلوه دهند و یا باطل را با تلبیس و نیرنگ به صورت حق در آورند و ملائکه رشته‌های ایشان را پنبه می کنند و حق صریح را هویدا می‌سازند، تا همه به تلبیس آن‌ها پی برده و حق را حق ببینند و باطل را باطل.

ـ «لا يَسَّمَّعُونَ اِلَى الْمَلَاءِ الاَعْلى وَ يُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جانِبٍ!» (۸ / صافات)

ـ شیطان‌های خبیث نمی‌توانند به آن‌چه در ملاء اعلی می گذرد، گوش دهند.

جمله فوق کنایه است از این‌که آن‌ها ممنوع از نزدیکی بدان‌جا هستند.

منظور از ملاء اعلی ملائکه مکرمی هستند که سکنه آسمان‌های بالا را تشکیل می‌دهند.

مراد به آسمانی که ملائکه در آن منزل دارند، عالمی ملکوتی خواهد بود، که افقی عالی‌تر از افق عالم ملک و محسوس

دارد، همـــان طور که آسمان محسوس

(۱۸۴) شروع و پایان جهان

مـــا با اجرامی که در آن هســـت: عالی‌تـــر و بلندتـــر از زمیـــن ماســـت.(۱)

طارق یا نجم ثاقب

«وَ السَّمـاءِ وَ الطّارِقِ وَ ما اَدْریـکَ مَا الطّارِقُ اَلنَّجْـمُ الثّاقِـبُ!» (۱ / طارق)

«طارِق» در اصل به معنای زدن به شدت است به طوری که صدایش به گوش‌ها برسد. سپس استعمالش در هر چیزی که شب ظاهر شود شایع گشته است، مانند ستارگان که در شب پیدا می‌شوند و در آیه همین معنا منظور است.

۱- المیزان ج:۳۳، ص: ۲۰۱ و ۲۰۳.

طارق یا نجم ثاقب (۱۸۵)

کلمه «ثـاقِب» در اصـل به معنای دریـدن بود و بعـدها به معنای هر چیز نورانی و روشـنگر شـد، به این مناسبت که چنین چیزی پرده ظلمت را با نور خود می‌درد و گاهی هم به معنای بلندی و ارتفاع می‌آید.

پس این‌که فرمود: «وَ السَّماءِ وَ الطّارِقِ» سوگندی است به آسـمان و به طارق، و آن‌گاه طارق را تفسـیر کرده به نجم، یعنی سـتاره‌ای که در شب طلوع می‌کنـد. و جمله «وَ ما اَدْریـکَ مَا الطّارِقُ،» امر آن را بـزرگ داشـته و می‌فهماند که به چیز بزرگی سـوگند یـاد کـرده اسـت.

جمله «اَلنَّجْمُ الثّاقِبُ» بیان طارق است، گویا وقتی فرموده:

ـ تو نمی‌دانی که طارق چیست، شخصی پرسیده: چیست؟ فرموده: اَلنَّجْمُ الثّاقِبُ.(۱)

۱- المیـــزان ج:۴۰، ص: ۱۶۹.

(۱۸۶) شروع و پایان جهان

عظمت مواضع ستارگان

«فَلا اُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ وَ اِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظیمٌ!» (۷۵تا۷۶/ واقعه)

معنای آیه چنین است:

مـن سوگنـد می‌خـورم، بـه محل‌هـای ستارگـان، به آن جایـی که هـر سـتاره در آسمـان دارد.

ـ «وَ اِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظیمٌ!»

عظمت مواضع ستارگان (۱۸۷)

این آیه شریفه می‌خواهـد، سوگنـد قبلی را بزرگ جلوه دهـد و مطلبی را که بـا آن سوگنـد تأکیـد و اثبـات می‌کرد، بیشتر تـأکید کند.(۱)

توصیف حرکت سیارات

«فَلا اُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوارِ الْکُنَّسِ وَ اللَّیـلِ اِذا عَسْعَسَ وَ الصُّبْحِ اِذا تَنَفَّسَ!»

(۱۵ و ۱۸ / تکویر)

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۲۸۰.

(۱۸۸) شروع و پایان جهان

کلمـه «خُنَّس» به معنای گرفتگی و تأخر و استتار است. کلمه «جَوار» به معنای سیـر سریـع اسـت کـه معنایـی اسـت استعـاره از جـریـان آب. کلمــه «کُنَّس» به معنـای داخـل شدن وحشی‌هایــی از قبیل آهــو و طیــور به درون لانــه‌اش اســت.

منظور از «خُنَّس و جَواری کُنَّس» ستارگان است، یـا همه آن‌ها و یا بعضـی از آن‌ها چیزی که هست چون ستارگان بعضـی سیار و بعضـی ثابتند، آن‌هایی که سیار هستند با صفاتی که در این آیات آمده مناسبت بیشتری دارند. چون از جمله صفات، صفت خنوس و جری و کنوس را آورده و این صـفات با وضع پنـج سیاره سـرگردان یعنی زحل، مشتری، مریـخ، زهره و عطارد منطبق است، زیرا این‌ها در حرکتشان البته برحسب آن‌چه ما می‌بینیم استقامت و رجعت و اقامت دارنـد. استقامت دارند برای این‌که حرکتشان از نظر زمان شبیه هم است. رجعت دارند چون انقباض و تأخر و خنوس

توصیف حرکت سیارات (۱۸۹)

زمـانــی دارنـد. و اقامــت دارنـد چون در حرکــت استقامتی و رجعتــی خود زمانی توقــف دارنـد، گویی آهــوی وحشـی‌انــد که زمانــی در آشیانـه خود اقامـت می‌کند.(۱)

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۸۷.

(۱۹۰) شروع و پایان جهان

(۱۹۱)

بخش دوم:شروع حیات،عوامل و شرایط آن

فصل اول:عوامل تکون نبات و حیوان

آب ، مایه حیات مــحسوس

(۱۹۲)

(۱۹۳)

«وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ...!» (۳۰ / انبیاء)

از ظاهــر سیاق آیه برمی‌آیـد که کلمه «جَعْل» به معنــای خَلْق باشد و مراد این باشد که آب دخالت تامی در هستی موجودات زنده دارد، هم‌چنان‌کــه در سوره نور

(۱۹۴)

همیــن مضمــون را آورده و فـــرمــوده:

ـ «وَاللّهُ خَلَقَ کُلَّ دابَّةٍ مِنْ ماءٍ!»(۴۵/نور)

ـ خـداونــد هـر جنبنـده را از آب آفـریـد.

شاید واقع شدن این مضـمون در سیاقی که در آن آیات محسوس را می‌شـمارد، باعث شود که حکم در آیه شـریفه منصرف به غیر ملائکه و امثال آن باشد، دیگر دلالت‌نکند بر این‌که خلقت ملائکه و امثال آنان هم از آب باشد.

مسئله مورد نظر آیه شـریفه، یعنی ارتباط زندگی با آب، مسئله‌ای است که در مباحث علمی به خوبی روشن شده و به ثبوت رسیده است.(۱)

۱- الـمیــزان ج: ۲۸، ص: ۱۱۵.

نظام جریانات جوی، نزول باران و تکون نبات و حیوان

«وَ ما اَنْزَلَ اللّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماءٍ فَاَحْیا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ بَثَّ فیها مِنْ کُلِّ دابَّةٍ!» (۱۶۴/بقره)

حقیقت آب باران عبارت است از عناصر مختلفی که در آب دریا و غیره هست و در اثر تابش خورشید بخار گشته و به خاطر حرارتی که به خود گرفته به آسمان می‌رود تا جایی که به طبقه‌ای از هوای سرد برسد و در آن‌جا مبدل به آب گشته و ذرات آب به یکدیگر متصل شده و به صورت قطره در می‌آید. اگر قبل از متصل شدن یعنی همان موقعی که به صورت پودر بود، یخ نزند و بعد به هم متصل شود، به صورت برف سرازیر می‌گردد. و اگر بعد از اتصال پودر و قطره شدن یخ بزند، به صورت تگرگ پایین می‌آید و پایین آمدن باران و برف و تگرگ به خاطر این است که وزنش از وزن هوا سنگین‌تر است.

بعد از فرود آمدن باران، زمین از آن مشروب می‌شود و سبز و خرم می‌گردد. و اگر سرمای هوا نگذارد گیاهی بروید، آب‌ها در آن قسمت از زمین انبار می‌شود و به صورت چشمه‌سار در آمده و زمین‌های پایین خود را مشروب می‌سازد. پس آب نعمتی است که زندگی هر جنبنده‌ای به وجود آن بستگی دارد.

آبی که از آسمان می‌آید خود یکی از حوادث وجودی و جاری بر طبق نظام متقن عالم است، نظامی که متقن‌تر از آن تصور ندارد و یک تناقض و یا یک مورد استثناء در آن نیست و این آب منشأ پیدایش نباتات و تکون هر نوع حیوان است.

و این حوادث از جهت این‌که محفوف است به حوادث طولی و عرضی، که حدوث و پیدایش آن بستگی به آن حوادث دارد، در حقیقت با آن حوادث و روبرهم، یک چیز است که از محدث و پدید آورنده بی‌نیاز نیست. و ممکن نیست بدون پدید آورنده پدید آمده باشد. پس به طور قطع اله و موجدی دارد، که یکی است.

همین باران از جهت این‌که پدید آمدن انسان و بقای هستی‌اش مستند به آن است، دلالت دارد بر این‌که اله باران و اله انسان یکی است.(۱)

نزول آب از سماء و جریان آن در رگه‌های زمین

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۳۶۲.

«اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسَلَکَهُ یَنابیعَ فِی الْاَرْضِ ثُمَّ...؟»

(۲۱/زمر)

- مگر ندیدی که خدا از آسمان آبی را فرستاد و همان را در رگ و ریشه‌ها و منابع زیر زمین بدوانید و سپس به وسیله همان آب همواره کشت و زرع بیرون می‌آورد، زرعی با رنگ‌های گوناگون و سپس آن زرع را می‌خشکاند و تو می‌بینی که پس از سبزی و خرمی زرد می‌شود، آن‌گاه آن را حطامی می‌سازد، که در این خود تذکری است برای خردمندان.

معنای جمله «فَسَلَکَهُ یَنابیعَ فِی الْاَرْضِ،» این است که خداوند آب را در چشمه‌ها و رگه‌های زمینی، که چون رگه‌های بدن آدمی است، داخل کرد و زمین آن را از

جانبی به جانب دیگر انتقال می‌دهد. و آیه شریفه به طوری که ملاحظه می کنید، بر یگانگی خدای‌تعالی در ربوبیت احتجاج می کند.(۱)

مـقدار نزول باران

«وَ الَّـذی نَزَّلَ مِـنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَـرْنا بِهِ بَلْدَةً مَیْتا کَذلِکَ تُخْرَجُونَ!»

(۱۱ / زخرف)

۱- المیزان‌ج:۳۴،ص:۸۵.

(۲۰۰) شروع و پایان جهان

در این آیه شریفه نـازل کردن آب از آسـمان را مقیـد کرده به قیـد «قَـدَر» تـا اشاره کرده باشـد به این‌که نازل شـدن باران جزافی و بی‌حساب نیست، بلکه از اراده و تدبیر خدا ناشی می‌شود.

کلمه «اَنْشَرْنا» به معنای احیاست. و اگر کلمه «بَلْدَة» را با کلمه «مَیْت» توصیف کرد و فرمود: «شـهری مرده» تنها به این اعتبار است که شـهر برای خود مکانی است و چون همان طور که زراعت مرده و زنده دارد، شـهر را هم می‌توان متصف به این دو صـفت کرد، چون گفتیم شهر نیز مکانی و سرزمینی است.

و بعـد از آن‌که با نازل کردن آب به انـدازه و زنده کردن شـهری مرده، استـدلال کرد بر خلقت و تدبیر خود و در آخر هم نتیجـه دیگری از این استـدلال گرفـت،

مقدار نزول باران (۲۰۱)

نتیجه‌ای که توحید تمام نمی‌شود مگر به آن و آن عبارت است از مسئله معاد یعنی بـرگـشتن هـمه به سوی خـدا.

ـ «وَ کَـذلِـکَ تُـخْـرَجُـونَ!»

همان‌طور که شهری مرده را زنده می کند، همین طور شما از قبورتان سر بر مـی‌دارید و زنـده می‌شـوید.(۱)

تقدیر نزول باران و منافع آن

«وَ اَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَاَسْکَنّاهُ فِی الْاَرْضِ وَ اِنّا عَلی ذَهابٍ بِهِ لَقادِروُنَ!» (۱۸ تا ۲۰ / مؤمنون)

۱- الـمیـــــزان ج: ۳۵، ص: ۱۴۰.

(۲۰۲) شروع و پایان جهان

مـراد از «سَـمـاء» طرف بلنـدی است. عرب به هر چیـزی که بالای سر آدمـی قـرار داشتـه بـاشـد و سـایـه بـر سـر آدمـی بینـدازد، «سَمـاء» می گویـد. و مـراد از آب نازل از سماء آب باران است.

در این‌کـه فرمـوده «بِقَـدر» اشـاره است بـه این‌کـه آن‌چـه آب بـاران می‌بـارد، بر مقتضـای تـدبیر تـام الهی اسـت، کـه هر چیزی را انـدازه‌گیری می کند، حتی یک قطره کم و یک قطره بیش از آن‌چه تدبیر اقتضا می کند، نمی‌بارد. و نیز در آن اشاره است به آیه «وَ انْ مِنْ شَیْءٍ اِلاّ ـ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ مـا نُنَزِّلُهُ اِلاّ ـ بِقَـدَرٍ مَعْلُومٍ – هیـچ چیز نیست مگر آن‌که نـزد ما خـزینه‌هایی از آن هست و مـا نازلش نمی کنیم مـگر به انـدازه مـعلوم.» (۲۱ / حجر)

و معنای آیه این است که ما آبی به اندازه که همان آب باران باشد از جهت بالا نازل

تقدیر نزول باران و منافع آن (۲۰۳)

می کنیم و در زمینش ساکن می‌سازیم، یعنی در انبارهای زیرزمینی ذخیره‌اش می کنیم و به صورت چشـمه‌سارها و نهرها و چاه‌ها، از

کوه‌ها و زمین‌های هموار بیرونش می‌دهیم، در حالی که ما می‌توانستیم آن را از بین ببریم، به طوری که شما نفهمید، کجایش برده‌ایم.

- «فَاَنْشَأْنا لَکُمْ بِهِجَنّاتٍ مِنْ نَخیلٍ وَ اَعْنابٍ لَکُمْ فیها فَواکِهُ کَثیرَةٌ وَ مِنْها تَأْکُلُونَ وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَیْناءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِلاْکِلینَ!» - یعنی ما با آن باران رویاندیم جنات و باغ‌هایی و نیز درختی که در طور سینا است و روغن می‌رویاند که مراد آن درخت زیتون است. جمله «روغن می‌رویاند» یعنی روغن میوه می‌دهد، یعنی میوه‌ای می‌دهد که در آن روغن هست. (۱۹ و ۲۰ / مؤمنون)

اگر در بین همه‌درختان‌زیتون را نام‌می‌برد، به‌خاطر عجیب‌بودن‌این درخت است.(۱)

(۲۰۴) شروع و پایان جهان

باران به موقع و نشر رحمت

«وَ هُوَ الَّذی یُنَزِّلُ الْغَیْثَ مِنْ بَعْدِ ما قَنَطُوا وَ یَنْشُرُ رَحْمَتَهُ!» (۲۸ / شوری)

کلمه «غَیْث» به معنای باران به موقع است که آمدنش همه نفع است، به خلاف کلمه «مَطَر» که هم به چنان بارانی اطلاق می‌شود و هم به باران زیان‌بخش. «نشر و رحمت» به معنای منتشر کردن نعمت در بین مردم است، این‌که با فرستادن

۱- المیزان ج: ۲۹، ص: ۳۴.

باران به موقع و نشر رحمت (۲۰۵)

باران نباتات را برویاند و میوه‌ها را به عرضه برساند.

(معنای آیه این است: او کسی است که بعد از نومیدی خلق برایشان باران می‌فرستد و رحمت خود را گسترش می‌دهد و او سرپرستی ستوده است).(۱)

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۹۴.

(۲۰۶) شروع و پایان جهان

فصل دوم :جریانات سماوی

ارسال بادها، گسترش و حرکت ابرها و نزول باران

«اَللّهُ الَّذی یُرْسِلُ الرِّیاحَ فَتُثیرُ سَحابا فَیَبْسُطُهُ فِی السَّماءِ کَیْفَ یَشاءُ...!»

(۴۸ و ۴۹ / روم)

ـ خدا آن کسی است که بادها را می‌فرستد و بادها ابرها را به حرکت درآورده و

(۲۰۷)

منتشر می‌کند و ابرها در جهت و جو بالای سر شما گسترده گشته و هر جور که خدای سبحان بخواهد بسط می‌یابد و خدا آن‌ها را قطعه قطعه روی هم سوار و در هم فشرده می‌کند. سپس می‌بینی که مقداری باران از شکاف ابرها بیرون می‌آید و چون به مردمی که خدا می‌خواهد برسد آن مردم خوشحال می‌شوند و به یکدیگر بشارت می‌دهند، چون ماده حیاتشان و حیات حیوانات و گیاهان به آن‌ها رسیده است «هر چند قبل از فرستادن باران بر آنان و بلکه قبل از برخاستن باد مأیوس و نومید بودند.»(۱)

حرکت ابرها به وسیله باد و بارش باران و زنده شدن زمین

۱- المیزان ج: ۳۲، ص: ۱۰.

(۲۰۸) شروع و پایان جهان

«وَاللّهُ الَّذی اَرْسَلَ الرِّیاحَ فَتُثیرُ سَحابا...!»(۹ / فاطر)

کلمه «تُثیرُ» به معنای برخاستن غبار به سوی آسمان است و می‌فرماید: بادها دارند ابرها را به سوی آسمان می‌برند.

ـ «فَسُقْناهُ اِلی بَلَدٍ مَیِّتٍ،»

ـ ما آن ابرها را به سوی سرزمینی بدون گیاه سوق می‌دهیم.

ـ «فَاَحْیَیْنا بِهِالْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها،»

ـ پس آن زمین را بعد از مردنش زنده می‌کنیم. یعنی بعد از آن‌که گیاهی نداشت، دارای گیاه می‌کنیم.

حرکت ابرها به وسیله باد و بارش باران (۲۰۹)

نسبت زنده کردن را به زمین دادن نسبتی است مجازی و نسبتش را به گیاه دادن نسبتی است حقیقی. خلاصه، هر چند در اثر آمدن باران گیاه زنده می‌شود، اما مجازا می‌گویند زمین ما زنده شد و تغذیه و نمو و تولید مثل و هر عمل دیگری که مربوط به این اعمال حیاتی است همه اعمالی است که از اصل حیات سرچشمه می‌گیرد. و به همین جهت بعث در روز قیامت و زنده شدن مردگان را به احیای زمین تشبیه کرد، تا بفهماند همان طور که زمین در سال یک دوره زندگی را شروع می‌کند و در آخر دوباره می‌میرد، بعداز آن‌که در زمستان از جنب و جوش افتاده بود، در بهار و تابستان جنب و جوش خود را از سر گرفته و در پاییز رو به خزان می‌رود و در زمستان به کلی از عمل می‌ایستد.

انسان‌ها هم همین طورند، وقتی دوران زندگی‌شان در زمین به سر رسید و فصل

(۲۱۰) شروع و پایان جهان

خزان و سپس مرگشان رسید، دوباره در روز قیامت بعد از آن‌که زنده شدند و از قبرها درآمدند، روی زمین منتشر می‌شوند و کَذلِکَ النُّشُورُ.(۱)

حرکت ابرها و تشکیل باران و تگرگ و مشیت الهی در نزول آن

«اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّهَ یُزْجی سَحابا ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُ ثُمَیَجْعَلُهُ رُکاما فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ،» (۴۳ و ۴۴ / نور)

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۳۴.

حرکت ابرها و تشکیل باران و تگرگ (۲۱۱)

خطاب در این آیه به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است. البته به عنوان یک شنونده، پس در حقیقت خطاب به هر صاحب سمع است. و معنایش این است که آیا تو و هر بیننده دیگر نمی‌بیند که خدا با بادها ابرهای متفرق و از هم جدا را می‌راند و آن‌ها را با هم جمع می‌کند و سپس روی هم انباشته می‌سازد، پس می‌بینی که باران از خلل و فروج آن‌ها بیرون می‌آید و به زمین می‌ریزد؟

ـ «وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِنْ جِبالٍ فیها مِنْ بَرَدٍ فَیُصیبُ بِهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ یَشاءُ...!» (۴۳ / نور)

– آیا نمی‌بینی که خدا از آسمان تگرگ متراکم نازل می‌کند، چون کوه‌ها و به هر سرزمینی که بخواهد می‌فرستد و زراعت و بستان‌ها را تباه می‌کند و چه بسا نفوس و حیوانات را هم هلاک می‌کند و از هر کس بخواهد بر می‌گرداند و در

(۲۱۲) شروع و پایان جهان

نتیجه از شر آن ایمن می‌شود، برف و تگرگی است که روشنی برق آن نزدیک است چشم‌ها را کور سازد.

این آیه در مقام تعلیل آیه قبل است که نور خدا را به مؤمنین اختصاص می‌داد: (اَللّهُ نُورُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ...) و معنایش این است

که مسئله نامبرده منوط به مشیت خدای‌تعالی است، هم‌چنان‌که می‌بینی او وقتی بخواهد از آسمان بارانی می‌فرستد که در آن منافعی برای خود مردم و حیوانات و زراعت‌ها و بستان‌های ایشان است و چون بخواهـد تگرگی می‌فرسـتد و در هر سـرزمینی بخواهد نازل می‌کند و از هر سرزمینی که بخواهـد شر آن را برمی‌گردانـد.(۱)

۱- الـمیـــزان ج: ۲۹، ص: ۱۹۸.

حرکت ابرها و تشکیل باران و تگرگ (۲۱۳)

بشارت بادها و حیات خاک

«وَ هُوَ الَّذی اَرْسَلَ الرِّیاحَ بُشْرا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِه وَاَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً طَهُورا!» (۴۸و۴۹/ فرقان)

معنای آیه این است که خدای‌تعالی کسی است که بادها را می‌فرستد تا قبل از آمدن رحمتش (باران) بشارت آن را بیاورد.

منظور از «سَماء» در جمله «نازل کردیم از سماء آبی طهور را» جهت بالاست

(۲۱۴) شروع و پایان جهان

که همـان جو بالای زمین است. و مـاء طهور به معنـای نهـایت درجه پـاکی است، که هم خودش طـاهر است و هم طاهر کننـده غیر خودش هست، چرک‌ها و کثافات را می‌برد و رفع‌حدث‌می‌کند.

ـ «لِنُحیِیَ بِـه بَلْدَةً مَیْتا وَ نُسْقِیَهُ مِمّا خَلَقْنا اَنْعاما وَ اَناسِیَّ کَثیرا!» (۴۹ / فرقان)

مکـان «مَیْت» آن سـرزمینی است که گیـاه نرویانـد و احیای آن به همین است که با فرسـتادن باران سبز و خرمش کنـد. شامل شـدن مرگ زمین را و احتیاج چارپایان و انسان‌ها به آب و نازل کردن آب پاک کننده از آسمان و زنده کردن زمین مرده با آن و سیراب کردن چارپایان و انسان‌های بسیار حالش همان گستردن سایه است و سپس قرار دادن آفتاب را دلیل آن و سپس از بین بردنش به وسیله آفتاب. (که در آیه قبل بیان کرده است.)(۱)

بشارت بادها و حیات خاک (۲۱۵)

نظام حرکت ابرها و نیروی مسلط بر تغییرات جوی

«وَالسَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّماءِ وَ الْاَرْضِ لَاَیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ!» (۱۶۴ / بقره)

«سَحاب - ابر» عبارت است از همان بخار متراکم که باران‌ها از آن درست می‌شود. ایـن بـخار مـادام که از زمیـن بـالا نـرفته و روی زمیـن افتـاده است، «ضَـبـابِ - مـه» نـام دارد و وقتی از زمین جـدا شـده و بالاـ رفت، نـامش «سَحاب» یـا «غَمیم» یـا «غَمـام» و غیره می‌شود.

۱- الـمیـــزان ج: ۳۰، ص: ۴۷.

(۲۱۶) شروع و پایان جهان

کلمه «تَسْخیر» به معنـای آن است که چیزی را در عملش مقهـور و ذلیـل کنی، به طـوری که به دلخـواه تو کـار کنـد و نه به دلخواه خودش. و ابر در حرکتش و در سـردی و گرمی‌اش و باریـدنش و سـایر اعمـال و آثـاری که دارد، مقهور و ذلیـل خـداست و آن‌چه می‌کند به اذن خدا می‌کند.

اختلاـف شب و روز و آبی که از آسـمان فرو می‌ریزد و بادهـایی که از این سـو به آن سـو حرکت می‌کنـد و ابرهـایی که در تحت سلطه خـدای‌تعالی است، یـک عـده از حوادث عمومی است، که نظـام تکوین در پدیـده‌های زمینی از مرکبـات گیـاهی و حیوانی و انسانی و غیره، بستگی به آن‌ها دارد.(۱)

۱- المیـــــزان ج: ۲، ص: ۳۶۴.

نظام حرکت ابرها و نیروی مسلط بر تغییرات جوی (۲۱۷)

نظام تولید حرکت‌های جوی و جریان باد

«... وَ تَصْریفِ الرِّیاحِ... .» (۱۶۴ / بقره)

تصریف بادها به معنای آن است که بادها را به وسیله عواملی طبیعی و مختلف از این طرف به آن طرف بگرداند، مهمترین آن عوامل این است که اشعه نور که از چشمه نور (یعنی آفتاب) بیرون می‌شود و در هنگام عبور از هوا سرعت بسیار تولید حرارت می‌کند و در نتیجه هوا به خاطر حرارت حجمش زیادتر و وزنش کمتر می‌شود و

(۲۱۸) شروع و پایان جهان

نمی‌تواند هوای سردی را که بالای آن است و یا مجاور آن قرار دارد بدوش بکشد، لاجرم هوای سرد داخل در هوای گرم شده و به شدت آن را کنار می‌زنند و هوای گرم قهرا بر خلاف جریان هوای سرد به حرکت در می‌آید و این جریان همان است که ما نامش را باد می‌گذاریم.

نتایجی که این جریان دو جور هوا بر خلاف مسیر یکدیگر دارد بسیار است. یکی از آن‌ها تلقیح گیاهان است و یکی دیگر دفع کثافت هوا و عفونت‌هایی است که (از خود زمین بیرون می‌آید و یا سکنه روی زمین آن را تولید می‌کنند و) داخل هوا می‌شود و سوم انتقال ابرهای آبستن است، از این‌جا به آن‌جا و غیر آن از فوائد دیگر. پس پدید آمدن باد و وزش آن هم مانند آب چیزی است که حیات گیاهان و حیوانات و انسان بستگـــی بـدان دارد.

نظام تولید حرکت‌های جوی و جریان باد (۲۱۹)

و این پدیده با وجود خود دلالت می‌کند، بر این که اله و مدبری دارد و با سازگاری‌اش با سایر موجودات و اتحادش با آن‌ها، دلالت می‌کند بر این که اله آن و اله همه عالم یکی است و با قرار گرفتنش در طریق پیدایش و بقای نوع انسان، دلالت می‌کند بر این که اله آن و اله انســان و غیر انسان یکــی است.(۱)

جریان انتقال آب به زمین‌های خشک

«اَوَلَمْ یَرَوْا اَنّا نَسُوقُ الْماءَ اِلَی الاْرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِه زَرْعا تَأْکُلُ مِنْهُ

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۳۶۳.

(۲۲۰) شروع و پایان جهان

اَنْعامُهُمْ وَ اَنْفُسُهُمْ...!» (۲۷/سجده)

این آیه یکی دیگر از آیات خدای سبحان را یاد می‌آورد، که بر حسن تدبیر او نسبت به موجودات و مخصوصا موجودات زنده از قبیل چارپایان و انسان دلالت می‌کند. مراد بــه ســوق آب بـه سوی زمیــن خـالـی از گیاه، رانـدن ابرهـای حـامـل بـاران به سوی آن‌سرزمین است.

پس از آمـدن باران از ابر، حیات زمین و بیرون شدن زرع و تغذی انسان و چارپایان تأمیـن می‌شود، چارپایانــی که خداونـد آن‌ها را رام انسان‌ها کرده، تا برای رسیدن به مقاصد حیات خود تربیتشان کنند.

جمله «اَفَلا تُبْصِروُنَ؟» تنبیه و توبیخ کفار است که چرا این آیات را نمی‌بینند. اگر

جریان انتقال آب به زمین‌های خشک (۲۲۱)

خصوص آیت باران را اختصاص بدیدن داد، برای این است که علم به راندن ابرها به این سرزمین و آن سرزمین و بیرون کردن زراعت از زمین‌های مرده و تغذی انسان‌ها و چارپایان از زراعت، از راه دیدن دست می‌دهد.(۱)

۱- المیزان ج: ۳۲، ص: ۱۱۱.

(۲۲۲) شروع و پایان جهان

فصل سوم :دریاها و منابع دریایی

تدبیر امور خشکی، دریا، فضا و تقسیم امر

«وَالذّاریـاتِ ذَرْوا، فَالْحامِلاتِ وِقْرا، فَالْجارِیاتِ یُسْرا... .» (۱ تا ۴ / ذاریات)

این آیـات چهارگـانه تمـامی تـدابیر عـالم را در زیر پوشـش خـود می‌گیرد و به همه اشـاره دارد. چـون هم نمـونه‌ای از تـدبیر امـور خشکی‌ها را که همان «وَالذّارِیاتِ ذَرْوا»

(۲۲۳)

باشد آورده و هم نمونه‌ای از تدابیر امور دریاها را در جمله «فَالْجارِیاتِ یُسْرا» ذکر کرده و هم نمونه‌ای از تدابیر مربوط به فضا را در عبـارت «فَالْحامِلاتِ وِقْرا» خاطرنشـان سـاخته و هم تـدابیر مربوط به تمامی باقی‌مانـدگان زوایای عالم و بالاخره روبرهم عالم را، در عبـارت «فَالْمُقَسِّمـاتِ اَمْرا» اشـاره کرده، که منظـور از آن ملائـکه است که واسـطه‌های تـدبیر هسـتند و اوامر خـدای‌تعالی را تقسـیم می‌کنند.

پس این آیـات چهارگـانه در این معناست که فرموده باشـد: سوگنـد می‌خورم بـه تمامـی اسـبابـی کـه در تـدبیـر سـراسـر جـهان مـؤثـرنـد... .(۱)

۱- الـمیـــــــزان ج: ۳۶، ص: ۲۶۲.

(۲۲۴) شروع و پایان جهان

دریاها در تسخیر انسان

«اَللّهُ الَّـذی سَخَّـرَ لَـکُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِیَ الْفُلْکُ فیهِ بِاَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ...!» (۱۲ / جاثیه)

در آیات فوق خـدای سـبحان پاره‌ای از آیات ربوبیت را که در آن منتی عظیم بر انسان‌ها هست بر می‌شـمارد، آیاتی که به هیچوجه نمی‌تواننـد، آن را انکـار کننـد. به این منظور نخست مسئله تسـخیر دریاهـا و سـپس تسـخیر تمـامی موجودات در زمین و آسـمان را خاطرنشـان می‌سـازد و معلوم است که هیـچ انسانی به خود اجازه نمی‌دهـد این‌گونه آیات را انکار کنـد، مگر آن‌که فطرت انسانیت خود را از دست داده باشد و

دریاها در تسخیر انسان (۲۲۵)

فراموش کرده باشد که موجودی است دارای تفکر و به خاطر همین خاصیت تفکر از سایر جانداران متمایز شده است.

معنای آیه چنین می‌شود که - خداوند به خاطر شما دریا را مسخر کرد، یعنی آن را طوری آفرید که کشتی شما را به دوش بگیرد و طوری آفرید که کشتی شما بتواند بـر روی آن جـریان یـابـد و انسان‌ها از آن بـهره‌مند شـوند.

جریـان کشـتی در دریـا به امر خـدا، عبـارت است از ایجـاد جریـان بـا کلمه «کن»، چون آثـار اشـیاء نیز ماننـد خود اشـیاء منسوب به خدای‌تعالی است.

معنای جمله «وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ،» این است که خدای‌تعالی دریاها را این چنین رام کرد، تا شما عطیه او را طلب کنید، یعنی با سفرهای دریائی خود، رزق او را به دست آورید.(۱)

(۲۲۶) شروع و پایان جهان

تسخیر دریاها و نعمت‌های دریایی برای انسان

«وَ هُوَ الَّذی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْکُلُوا مِنْهُ لَحْما طَرِیّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْیَةً تَلْبَسُونَها!»(۱۴/نحل)

این آیه فصل دیگری از نعمت‌های الهی را بر می‌شمارد و آن نعمت دریاها و کوه‌ها و شهرها و راه‌ها و علامت‌هاست.

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۲۶۳.

تسخیر دریاها و نعمت‌های دریایی برای انسان (۲۲۷)

مقصود از خوردن گوشت تازه از دریا خوردن گوشت ماهی آن است و مقصود از استخراج زینت برای پوشیدن لؤلؤ و مرجانی است که از دریا گرفته می‌شود، و زنان خود را با آن می‌آرایند.

- «وَ تَرَی الْفُلْکَ مَواخِرَ فیهِ،»

- «کشتی‌ها را می‌بینی که آب دریا را از چپ و راست می‌شکافند.»

ـ «وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ،»

ـ «تا بعضی از رزق خدا را با سفرهای آبی و به راه انداختن کشتی‌ها طلب کنید، شاید شما شکرگزار شوید.»

نعمت‌های دریایی فضل زیادی از خدای تعالی است، برای این‌که در خشکی‌ها آن قدر نعمت داده است که بشر احتیاج به نعمت‌های دریایی نداشته باشد و لکن خداوند این

(۲۲۸) شروع و پایان جهان

نعمت زیادی را هم ارزانی داشت و دریاها را مسخر بشر فرمود تا شاید او را شکرگزارند، چه انسان کمتر در ضروریات زندگی خود متوجه نعمت خدا می‌شود و به یاد این‌معنی می‌افتدکه این‌ضروریات زندگی‌نعمت‌های خدای‌سبحان‌است و اگر بخواهد یک روزی از انسان سلب می‌کند، به خلاف نعمت‌های زیادی، که آدمی در برخورد به‌آن‌هابیشتر متوجه نعمت‌خدا می‌شود.(۱)

دریاهای شور و شیرین و نعمت‌های دریایی

«مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ بَیْنَهُما بَرْزَخٌ لا یَبْغِیانِ...!» (۱۹ تا ۲۴ / الرحمن)

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۵۵.

دریاهای شور و شیرین و نعمت‌های دریایی (۲۲۹)

کلمه «مَرَج» به معنای مخلوط کردن و نیز به معنای رها و روانه کردن است. ظاهرا مراد از «بَحْرین ـ دو دریا» دریای شیرین و گوارا و دریایی شور و تلخ است. همچنان‌که در سوره فاطر از این دو دریا یاد کرده و فرموده: «این دو دریا یکسان نیستند که یکی شیرین و گوارا و نوشیدنش بلامانع و این یکی دیگر شور و تلخ است و با این‌که یکسان نیستند شما از هر دو بهره‌مند می‌شوید و گوشت تازه می‌خورید و مروارید و مرجان استخراج نموده و آرایش خود می‌کنید.» (۱۲ / فاطر)

قابل قبول‌ترین تفسیری که درباره این دو آیه کرده‌اند این است که مراد به دو دریا دو دریای معین نیست، بلکه دو نوع دریاست، یکی شور که قریب سه چهارم کره زمین را در خود فرو برده، که بیشتر اقیانوس‌ها و دریاهای شور را تشکیل می‌دهد و یکی هم

(۲۳۰) شروع و پایان جهان

دریـای شـیرین است، که خـدای‌تعالی آن‌هـا را در زمین ذخیره کرده و به صورت چشـمه‌ها از زمین می‌جوشـد و نهرهـای بزرگ را تشـکیل می‌دهد و مجددا به دریاها می‌ریزد. این دو جور دریا یعنی دریاهای روی زمین و دریاهای داخل زمین همواره به هم اتصال دارنـد، هـم در زیر زمیـن و هـم در روی زمین و در عین این‌که «یَلْتَقِیـانِ» یعنی برخـورد و اتصـال دارنـد نه این شـوری آن را از بین می‌برد و نه آن شـیرینی این را، چون بین آن دو حاجز و مانعی است که نمی‌گذارد در وضع یکدیگر تغییری بدهند و آن مانع خـود مخازن زمین و رگه‌های آن است.

پس معنای دو آیه - خـدا داناتر است - این است که خـدای‌تعالی دو دریای شـیرین و گوارا و شور و تلـخ را مخلوط کرده، در عین این‌که تلاقی آن دو دائمی است، به وسیله حاجزی که بین آن دو قرار داده نمی‌گذارد که یکدیگر را در خود مستهلک کنند و این

دریاهای شور و شیرین و نعمت‌های دریایی (۲۳۱)

صفت گوارایی آن را از بین ببرد و آن صفت شوری این را و در نتیجه نظام زندگی جانـداران و بـقای آن را تـهدیـد کـنند.

- «یَخْرُجُ مِنْهُمَـا الُّلؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ،»

یعنی از ایـن دو دریـای گـوارا و شـور، لؤلـؤ و مرجـان بیرون می‌آیـد و ایـن خـود یکی از فـوائـدی اسـت کـه انسـان از آن بهره‌مند می‌شود.

- «وَ لَهُ الْجَوارِ الْمُنْشَـأتُ فِی‌الْبَحْرِ کَالْاَعْلامِ،»

کلمه «جَواری» به معنـای کشتی است. کلمه «مَنْشَـأت» از مـاده انشـاء است و انشای هر چیزی به معنای احـداث و ایجاد و تربیت آن است. و اگر کشتی‌هـا را ملک خـدای دانسته با این‌که کشتی را انسان‌ها می‌سازنـد، بـدین جهت است که تمامی سـبب‌هایی که در ساختن کشتی دخالت دارند، از چوب و آهن و سایر اجزایی که

(۲۳۲) شروع و پایان جهان

کشتی از آن ترکیب می‌یابد و انسانی که این اجزاء را ترکیب می‌کند و صورت کشتی به آن می‌دهد و نیز شـعور این انسان و فکر و اراده‌اش همه مخلوق خـدا و مملوک اوست، قهـرا نتیجـه عـمـل انسـان هم کـه یـا کشـتی است و یـا چیـز دیگر مـلـک خـدای‌تعالی است.

پس منعم حقیقی کشتی‌ها به انسان خداست، چون خدای‌تعالی به انسان‌ها الهام کرد که چگونه کشتی بسازند و این‌که چه منافعی و آثاری مترتب بر این صنع هست و نیز راه استفاده از منافع بسیار آن را او الهام فرمود.(۱)

اختلاف آب شور و شیرین دریاها و یکسانی بهره‌برداری از آن‌ها

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۲۰۱.

اختلاف آب شور و شیرین دریاها (۲۳۳)

«وَ ما یَسْتَوِی الْبَحْرانِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ سائِغٌ شَرابُهُ وَ هذا مِلْحٌ اُجاجٌ!» (۱۲ / فـاطـر)

کلمه «عَذْب» به معنـای آب پاکیزه و کلمه «فُرات» به معنای آبی است که شـدت عطش را می‌شـکند و یا خنک باشـد. کلمه «سائِغ» آبی را گوینـد که به سـهولت به حلق فرومی‌رود، بس که گواراست. کلمه «اُجاج» به معنای آبی است که به خاطر شوری و یا تلخی حلق را می‌سوزاند.

ـ «وَ مِـنْ کُـلٍّ تَـأْکُلُـونَ لَحْمـا طَـرِیّـا وَ تَسْتَخْـرِجُـونَ حِلْیَـةً تَلْبَسُـونَهـا!»

«لَحْمْ طَرِی» به معنـای گوشت تـازه و لطیف است و منظور از آن گوشت مـاهی و یا هم آن و هم گوشت مرغابی دریایی است. مراد به «حِلْیَة» زیوری که از دریا استخراج

(۲۳۴) شروع و پایان جهان

می کننـد، لؤلؤ و مرجـان و انواع صدف‌هاست، هم‌چنان‌که در جای دیگر فرمود: «یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ.» (۲۲ / رحمن) در این آیه شریفه مؤمن و کـافر را به دریـای شیرین و شور مثل می‌زنـد و یکسان نبودن آن دو را در کمال فطری بیان می کنـد، هر چنـد که در بسیاری از خواص انسانیت و آثار آن مثل همند، ولی مؤمن به همان فطرت اولیه و اصـلی خودش باقی است و در نتیجه بـه سـعادت حیـات آخرت و دائمی خـود می‌رسـد، ولی کـافر از آن فطرت اصـلی منحرف شـده و وضـعی به خـود گرفته که فطرت انسانیت آن را پاک و خوش‌آینـد نمی‌داند و به زودی صاحبش به کیفر اعمالش معذب می‌شود. پس مثل این دو قسم انسـان، مثل دو دریـای شور و شـیریـن است که یکی بر فطـرت آبی اصلی‌اش، که همـان گوارایی باشـد بـاقی است و یکی دیگـر (به خـاطر اختلاط با املاح) شور شده

اختلاف آب شور و شیرین دریاها (۲۳۵)

اسـت، هر چنـد که در بعضـی آثـار نافع شـریکند، چون مـردم از هر دوی آن‌ها ماهی می گیرند و یا مرغابی شکار می کنند و یا زیور مروارید استخراج می‌نمایند و یا صـدف و مرجـان می گیرند.

پس ظاهر آیه این است که زیور اسـتخراج شـده از دریا، مشترک بین دریای شور و شـیرین است. کتاب‌هایی که در این مورد بحث می کنند، وجود حلیه در هر دو نوع دریـا را مـسلـم دانـسته‌انـد.

ـ «وَ تَرَی الْفُلْکَ فیهِ مَواخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ!»

اگر کشتی‌ها دریا را می‌شـکافند و خدای‌تعالی آن را مسـخر شما کرده، برای این بود که شما از عطای پروردگارتان جستجو کنید و از این سو به آن سوی دنیا بـروید و روزی بـه دست بـیاورید، شـاید شـکرگـزار او شـوید.(۱)

(۲۳۶) شروع و پایان جهان

اخـتلاف آب شور و شیرین و عدم اختلاط آن‌ها

«وَ هُوَ الَّذی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ وَ هذا مِلْحٌ اُجاجٌ وَ جَعَلَ بَیْنَهُما بَرْزَخا وَ حِجْرا مَحْجُورا.» (۵۳ / فرقان)

کلمه «مِلْح» به معنای آبی است که طعم آن برگشته باشـد و «اُجاج» آبی است که شوری آن زیاد باشـد. کلمه «بَرْزَخْ» آن حـدی را گویند که میانه دو چیز فاصله شده

۱- الـمیـــزان ج: ۳۳، ص: ۴۲.

اختلاف آب شور و شیرین و عدم اختلاط آن‌ها (۲۳۷)

باشـد. و کلمه «حِجْر مَحْجُور» به معنای حرام محرم است یعنی آنچنان میان این دو آب حاجز قرار داده‌ایم که مخلوط شدن آن دو با هم حرام محرم شده، یعنی به هیچ‌وجه مخلوط نمی‌شوند.

و این‌که فرمود: «وَ جَعَـلَ بَیْنَهُمـا» خود قرینه است بر این‌که مراد به مرج دو دریا، روانـه کردن آب دو دریاسـت با هم، نه مخلـوط کردن آن دو، که اجـزای آن‌ها را درهـم و برهم کند.

در این جملـه مسئلـه رسالت از این جهت که میان مؤمن و کافر را جـدایی می‌اندازد، با این‌که هر دو در یک زمین زندگی می کنند و در عین حـال با هم مخلوط و درهم و برهم نمی‌شونـد، تشبیه شـده به آن دو دریا، که در عین این‌که در یکجا قرار دارنـد، بـه هـم در نـمی‌آمیـزند.(۱)

(۲۳۸) شروع و پایان جهان

جریان عوامل جوی و جریان کشتی در دریا

«وَ مِنْ ایاتِهِ اَنْ یُرْسِلَ الرِّیاحَ مُبَشِّراتٍ وَ لِیُذیقَکُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ... .» (۴۶/روم)

منظور از این که بادها را «مُبَشِّر» خوانده این است که بادها مژده باران می‌دهند، چون قبل از آمدن باران باد می‌وزد.

- «وَ لِیُذیقَکُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ،»

تقدیر کلام این است که بادها را می‌فرستد برای این‌که شما را مژده دهد و برای

۱- المیـزان ج: ۳۰، ص: ۲۵۰.

جریان عوامل جوی و جریان کشتی در دریا (۲۳۹)

این‌که از رحمت خود به شما بچشاند. مراد به «اِذاقه رحمت» رساندن انواع نعمت‌هاست که بر وزیدن باد مترتب می‌شود. چون وقتی باد می‌وزد، عمل تلقیح در گل‌ها و میوه‌ها انجام می‌شود و عفونت‌ها از بین می‌رود و جو زندگی تصفیه می‌شود و نعمت‌هایی دیگر از این قبیل که اطلاق جمله همه را شامل می‌شود.

- «وَ لِتَجْرِیَ الْفُلْکُ بِاَمْرِهِ،»

یعنی بادها را می‌فرستد تا چنین و چنان شود و نیز کشتی‌ها به امر او به حرکت درآیند... و تا رزق او را که از فضل اوست، بطلبید...

.

... و تا شاید شکر بگزارید.

این جمله هدف و نتیجه معنوی فرستادن باد است، همچنان که بشارت باد و چشاندن رحمت و جریان کشتی‌ها و به دست آوردن فضل خدا، نتایج صوری

(۲۴۰) شروع و پایان جهان

و مادی آن بود.(۱)

نظام حاکم بر حرکت کشتی در دریاها

«وَ الْفُلْکِ الَّتی تَجْری فِی الْبَحْرِ بِما یَنْفَعُ النّاسَ....لَایاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ!»

(۱۶۴ / بقره)

کلمه «فُلْک» به معنی کشتی است. مراد به حرکت کشتی در دریا، به آن‌چه مردم سود

۱- المیزان ج: ۳۱، ص: ۳۱۸.

نظام حاکم بر حرکت کشتی در دریاها (۲۴۱)

ببرند، نقل کالا و ارزاق است، از این ساحل به ساحلی دیگر و از این طرف کره زمین به طرفی دیگر.

و این‌که در میان همه موجودات و حوادثی که مانند آسمان و زمین و اختلاف شب و روز، که اختیاراتشان در آن‌ها مدخلیت ندارد، تنها کشتی و جریان آن را در دریا ذکر کرده، خود دلالت دارد بر این‌که این نعمت نیز هر چند که انسان‌ها در ساختن کشتی دخالت دارند، ولی بالاخره مانند زمین و آسمان به صنع خدا در طبیعت منتهی می‌شود. و درست هم هست، برای این‌که آن نسبتی که انسان به فعل خود (کشتی‌سازی) دارد اگر به دقت بنگری، بیش از آن نسبت که هر فعلی به سببی از اسباب طبیعی دارد، نمی‌باشد و اختیاری که انسان دارد و با آن به خود می‌بالد و او را سبب تام و مستقل از خدای سبحان و اراده او نمی‌کند و چنان نیست که احتیاج او را به خدای سبحان کمتر از

(۲۴۲) شروع و پایان جهان

احتیاج سایر اسباب طبیعی کند.(۱)

وسایل حمل دریایی و زمینی

«وَ ایَـةٌ لَهُـمْ اَنّا حَمَلْنـا ذُرِّیَّتَهُـمْ فِی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ...!» (۴۱ تا ۴۴ / یس)

این آیه شریفه آیت دیگری از آیت‌های خدای‌تعالی را بیان می‌کند و آن عبارت است از جریان تدبیر او در دریاها، که ذریه بشر را در کشتی می‌نشاند و کشتی را از آنـان و از اثـاث و کالای آنان پر می‌کنـد، تا از یک طرف دریا به طرف دیگر دریا ببرد و دریا را وسیله و راه تجـارت خود و سایـر اغراض خـود قرار دهند.

۱- المیـــــزان ج: ۲، ص: ۳۵۲.

وسایل حمل دریایی و زمینی (۲۴۳)

کسـی ایشان را در دریا حمل نمی‌کند و از خطر غرق حفظ نمی‌کند مگر خدای‌تعالی چون تمامی آثار و خواصـی که بشـر در سوار شـدن به کشتی از آن‌ها اسـتفاده می‌کنـد، همه اموری است که خـدا مسـخرش کرده و همه به خلقت خدا منتهی می‌گردد، علاوه بر این‌کـه این اسبـاب اگر به خـدا منتهی نشـود هیـچ اثر و خاصیتـی نخواهـد داشت.

اگر حمل بر کشتی را به‌ذریه بشـر نسبت داد، نه به خود بشـر، به این منظور بود که به این وسیله عرق محبت و مهر و شفقت شنونده را تحریک کند.

ـ «وَ خَلَقْنا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ ما یَرْکَبُونَ،»

ـ و بـرای آن‌ها آفـریدیم هـمانند آن چیزهایـی کـه سوار شوند.

مفسرین گویند مراد به این جمله چارپایان است، چون در جای دیگر کشتی

(۲۴۴) شروع و پایان جهان

و چـارپـایـان را با هم آورده و فرموده: «در کشتی و چارپایان وسیله‌هایی قرار داد تا بـر آن سـوار شــویـد.» (۸۰ / مؤمن)

ـ «وَ اِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلا صَریخَ لَهُمْ وَ لاهُمْ یُنْقَذُونَ، اِلاّ رَحْمَةً مِنّا وَ مَتاعا اِلی حینٍ،»

در این آیه شـریفه می‌خواهد بفرماید - اختیار به دست مشیت ماست. اگر خواستیم غرقشان می‌کنیم و در این صورت احدی نیسـت که استـغاثه آنان را جواب دهد و هیچ نجات‌دهنده از غرقی نیست که ایشان را از غرق شدن برهاند. به هیچ سـببی از اسباب و هیـچ امری از امور، نجـات پیـدا نمی‌کننـد مگر به خـاطر رحمتی از مـا، که شاملشـان گـردد، به‌خـاطر این‌که تـا مـدتی معین که بـرایشـان تقدیـر کرده‌ایـم، زنـده بماننـد.(۱)

حرکت کشتی در دریا و تهدید امواج

۱- المیزان ج:۳۳، ص: ۱۴۷.

حرکت کشتی در دریا و تهدید امواج (۲۴۵)

«اَلَـمْ تَرَ اَنَّ الْفُلْـکَ تَجْری فِی الْبَحْـرِ بِنِعْمَـتِ اللّهِ لِیُرِیَکُـمْ مِنْ ایاتِـه...؟»

(۳۱ تـا ۳۲ / لـقمـان)

ـ آیـا نمی‌بینـی کـه کشتـی در دریـا بـه وسیلـه نعمـــت او بــه راه می‌افتــد؟

و آن نعمت عبارت است از اسباب حرکت و جریان کشتی، یعنی باد، و رطوبت داشـتن آب و امثال آن.

- «وَاِذا غَشِیَهُمْ مَوْجٌ کَالظُّلَلِ دَعَوُا اللّهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدّینَ!»

- چون موجی در دریا مانند قطعه‌ای ابر برایشان احاطه می‌کند، دست از همه چیز شسته تنها متوجه خدا می‌شوند و از او نجات خود می‌طلبند، در حالی که دین را

(۲۴۶) شروع و پایان جهان

برایش خالص دارند! و خلاصه می‌خواهد بفرماید: این خواندن خدا در آن حال دلیل بر این است که فطرتشان فطرت توحید و یگانه‌پرستی است.(۱)

۱- المیـــــزان ج: ۳۲، ص: ۶۳.

حرکت کشتی در دریا و تهدید امواج (۲۴۷)

فصل چهارم:کوه‌ها و منابع زمینی

گسترش زمین و استقرار کوه‌ها، ثقل و جاذبه آن

«وَ الْاَرْضَ مَدَدْناها وَ اَلْقَیْنا فیها رَواسِیَ وَ اَنْبَتْنا فیها مِنْ کُلِّ شَیْءٍ مَوْزُونٍ؟»

(۱۹ / حجر)

«مَـدِّ اَرْض» به معنـای گستردن طـول و عرض آن اسـت، چه اگـر خدای‌تعالی

(۲۴۸)

زمیـن را گسـترده نمی‌کـرد و از سلسله‌هـای جبـال پوشیده می‌شد صلاحیت کشت و زرع و سکـونـت را نـداشـت و جـانـداران کمـال حیـات خـود را نمی‌یافتنـد.

ـ «اَلْقَیْنا فیها رَواسِیَ،»

تقدیر آیه این است که - انداختیم در زمین کوهها را.

«رَواسی» به معنـای ثابت‌هـاست. و اشـاره است به مطلبی که در جـای دیگر قرآن بیـان نموده و آن این است که کوههـا زمین را از حرکـت و اضـطراب جلـوگیری می‌کننـد: «وَ اَلْقی فِی‌الاَرْضِ رَواسِیَ اَنْ‌تَمیـدَ - کوه‌هـارا در زمین‌افکنـد، تـا زمین‌شـمارا حرکت‌ندهد.»(۱۵/نحل)

کلمه «مَوْزُون» از وزن و به معنای سنجیدن اجسام از جهت سنگینی است. لکن آن را عمومیت داده و در انـدازه‌گیری هر چیزی که ممکن باشد اندازه گرفت، استعمال کردند، حتی در سنجیدن اعمال هم استعمال شده - با این‌که اعمال، سنگینی و

گسترش زمین و استقرار کوه‌ها، ثقل و جاذبه آن (۲۴۹)

سبکی اجسام زمینی را ندارند. و چه بسا در مواردی استعمال شود که مقصود از آن کـم و زیاد نـشدن شیء مـوزون است، از آن‌چه طبیعتش و یا حکمت اقتضاء می‌کند.

چیزی که تنبه به آن لازم است تعبیر به «مِنْ کُلِّ شَیْءٍ مَوْزُونٍ،» است و این غیر تعبیر به «مِنْ کُلِّ نَباتٍ مَوْزُونٍ،» است، زیرا دومی تنها شامـل نباتات می‌شود ولی اولی همان‌طور که به خاطر کلمه «اَنْبَتْنا» نباتات را می‌گیرد هم‌چنین به خاطر کلمه «کُلِّ شَیْءٍ» هر چیزی را که در زمین پدید می‌آید و رشد و نمو می‌کند، شامل می‌گردد.

معنـای آیه - خـدا دانـاتر است - این طور می‌شود که مـا در زمین پـاره‌ای موجودات دارای وزن و ثقـل مادی که اسـتعداد زیادی و نقصـانی دارنـد چه نبـاتی و چه ارضـی رویانـدیم. و بنـابراین معنی دیگر مـانعی نیست که کلمه «مَوْزُون» را، هم به معنای حقیقی‌اش بگیریم و هم به معنای کنایی آن.

(۲۵۰) شروع و پایان جهان

پس حاصل معنا چنین می‌شود که: ما زمین را گستردیم و در آن کوه‌های پابرجا طرح نمودیم، تا آن را از اضطراب جلوگیری کند و در آن از هر چیز موزون – دارای وزن ـ و واقع در تحت جاذبه و یا متناسب، مقداری را حکمت اقتضا می‌کرد رویاندیم.(۱)

تأثیر کوه‌ها در جلوگیری از اضطراب‌های زمین

«وَ جَعَلْنا فِی الْاَرْضِ رَواسِیَ اَنْ تَمیدَبِهِمْ وَ جَعَلْنا فیها فِجاجا سُبُلاً!»

(۳۱ / انبیاء)

۱– المیزان ج: ۲۳، ص: ۲۰۳.

تأثیر کوه‌ها در جلوگیری از اضطراب‌های زمین (۲۵۱)

«رَواسِی» به‌معنای کوه‌هاست که با سنگینی خود استوار ایستاده‌اند.

«تَمید» به معنای اضطراب و نوسان در این سو و آن سو است.

معنای آیه این است که ما در زمین کوه‌هایی استوار قرار دادیم، تا زمین دچار اضطراب و نوسان نگردد و انسان‌ها بتوانند بر روی آن زندگی کنند. و ما در این کوه‌ها راه‌هایی فراخ قرار دادیم تا مردم به سوی مقاصد خود راه یابند و بتوانند به اوطان خود بروند.

این آیه دلالت دارد بر این که وجود کوه‌ها در آرامش زمین و مضطرب نبودن آن تأثیری مستقیم و مخصوص دارد که اگر نبود قشر زمین مضطرب می‌شد و پوسته رویی آن دچار ناآرامی می‌گردید.(۱)

۱– المیزان ج: ۲۸، ص: ۱۱۵.

(۲۵۲) شروع و پایان جهان

کوه‌ها و رودها و دلیل استقرار و جریان آن‌ها

«وَ هُوَ الَّذی مَدَّ الْاَرْضَ وَ جَعَلَ فیها رَواسِیَ وَ اَنْهرا...!» (۳ / رعد)

کلمه «مَدَّ» در مدالارض به معنای گستردن است، یعنی زمین را به نحو شایسته‌ای که بشود در آن زندگی کرد و حیوان و نبات و اشجار در آن پدید آیند، گسترده کرد.

و این‌که گستردن زمین را به خدای‌تعالی نسبت داد به منزله تمهید برای جمله‌ای است که به آن ملحق می‌شود – وَ جَعَلَ فیها رَواسِیَ وَ اَنْهرا – که بیان تدبیر خدا در امور

کوه‌ها و رودها و دلیل استقرار و جریان آن‌ها (۲۵۳)

سکنه زمین از انسان و حیوان است، که چه تدبیری در حرکت آن‌ها برای طلب رزق و در سکونشان جهت آسایش به کار برده و به همین منظور زمین را گسترده کرد، که اگر گسترده نمی‌کرد انسان و حیوان نمی‌توانست در آن ادامه زندگی بدهد و اگر هم یکسره گسترده می‌شد و در آن پستی و بلندی وجود نمی‌داشت باز هم صالح برای زندگی نبود و آب‌هایی که در آن ذخیره شده بر سطح آن جریان نمی‌یافت و زراعت و بستانی به وجود نمی‌آمد. و لذا خدای‌تعالی کوه‌های بلند و پابرجا در آن میخکوب کرده و آن‌چه از آب که از آسمان می‌فرستد در آن کوه‌ها ذخیره نموده و نهرها از اطراف آن جاری و چشمه‌ها بر دامنه‌ها روان می‌سازد و کشتزارها و باغات را سیراب می‌کند و میوه‌های مختلف تلخ و شیرین و تابستانی و زمستانی و اهلی و جنگلی به بار می‌آورد و شب و روز را که دو عامل قوی در رشته میوه‌ها و حاصل‌هاست بر زمین مسلط می‌سازد، آری شب و روز باعث سرما و گرما می‌شوند که خود در نضج و نمود و انبساط و انقباض موجودات زمینی تأثیر دارند.

(۲۵۴) شروع و پایان جهان

و نیز روشنی و تاریکی را که تنظیم‌کننده حرکت حیوانات و انسان است و سعی و کوشش آن‌ها را در طلب رزق و سکونت و استراحتشان منظم می‌کند، به بار می‌آورند.

پس گستردن زمین راه را برای ایجاد کوه‌های ریشه‌دار و کوه‌ها را برای شق انهار و شق انهار را برای‌پیدایش میوه‌های نر و ماده و الوان‌مختلف آن هموار ساخته و با ایجاد شب و روز اغراض نامبرده به نحو کمال حاصل می‌گردد و در همه این‌ها تدبیری است متصل و متحد که از وجود مدبری حکیم و واحد و بی‌شریک در ربوبیت کشف می‌کند و در همه این‌ها آیاتی است برای مردمی که تفکر کنند.(۱)

۱- المیزان ج: ۲۲، ص: ۱۶۹.

کوه‌ها و رودها و دلیل استقرار و جریان آن‌ها (۲۵۵)

اثر کوه‌ها، رودها و ستارگان در تداوم و تسهیل حیات

«وَ اَلْقی فِی الْاَرْضِ رَواسِیَ اَنْ تَمیدَ بِکُمْ وَ اَنْهارا وَ سُبُلًا لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ!»

(۱۵ و ۱۶ / نحل)

معنای «اَنْ تَمیدَ بِکُمْ» این است که اگر خدا در روی زمین کوه‌ها قرار داد برای کراهت از این بود که زمین شما را به چپ و راست بلغزاند و به خاطر همین ناآرامی زمین نظام زندگی‌تان مختل گردد.

(۲۵۶) شروع و پایان جهان

«اَنْهارا»

یعنی نهرها جاری ساخت تا بتوانید آن را به آسانی به زراعت‌ها و بستان‌های خود برسانید و حیوان‌های اهلی خود را سیراب کنید.

«وَ سُبُلًا لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ،»

معنایش این است که خدا راه‌هایی به سوی هدف هدایتی که از شما امید می‌رود، که این راه‌ها بعضی طبیعی‌اند مانند مسافت‌هایی که میان دو سرزمین قرار داشته آن دو را به هم وصل می‌کند، بدون این‌که حائل و مانعی قطع کرده باشد، مانند زمین همواری که میان دو کوه قرار دارد. و بعضی دیگر مصنوعی است مانند آن راهی که در اثر آمد و شد کردن بسیار خود به خود به وجود می‌آید و یا جاده‌هایی که آدم به دست خود درست می‌کند.

اثر کوه‌ها، رودها و ستارگان (۲۵۷)

از ظاهر سیاق چنین بر می‌آید که مقصود از سبل عموم راه‌هاست که هر دو قسم راه را شامل می‌شود و هیچ مانعی ندارد که آن راه‌هایی که مصنوع بشر است به خدا نیز نسبت داده شود، زیرا می‌بینیم که در همین آیات نهرها و علامت‌ها را هم به خدا نسبت داده، با این‌که غالبا نهر و علامت را بشر درست می‌کند.

ـ «وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ،»

«عَلامات» آن چیزی است که نشانه چیز دیگر باشد. و خدا علامت‌هایی قرار داد که شما با آن استدلال به چیزهایی می‌کنید که از حس شما غایب است و مقصود از آن علامت‌ها، آیه‌ها و امارات طبیعی و یا وضعی است، که هر یک بر مدلولی دلالت می‌کند، و از آن جمله شاخص‌ها و واژه‌ها و اشاره‌ها و خطوط و امثال این‌هاست که یا به طبیعت خود و یا به طور قراردادی دلالت بر مدلولی می‌کند.

(۲۵۸) شروع و پایان جهان

خدای سبحان سپس راه یافتن به وسیله ستارگان را ذکر می‌کند و می‌فرماید:

«وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ!»(۱)

شرایط اقامت انسان و استفاده از تسهیلات طبیعی

«وَ اللّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ بُیُوتِکُمْ سَکَنا وَ... .» (۸۰ و ۸۱ / نحل)

کلمه «بَیْت» هم به خانه‌های سنگی اطلاق می‌شود و هم گلی و هم پشمی و هم کرکی. معنای آیه این است که:

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۵۷.

شرایط اقامت انسان و استفاده از تسهیلات طبیعی (۲۵۹)

- خدا بر شما قرار داد بعضی از خانه‌های شما را مایه سکونت که در آن ساکن شوید چه بعضی از منازل قابل سکونت نیستند مانند انبار هیزم.

- «وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ جُلُودِ الْاَنْعامِ بُیُوتا»

یعنی از بعضی پوست‌ها که پوست دباغی شده باشد برای شما خانه‌ها قرار داد که مقصود از آن قبه و خیمه است، خانه‌هایی که تَسْتَخِفُّونَها - یعنی سبکش می‌شمارید و برای نقل و انتقال‌های خود اختصاصش می‌دهد، در - یَوْمَ اِقامَتِکُمْ - در روز اقامت‌تان که سفری ندارید.

و این‌که فرمود: «وَ اَصْوافِها وَ اَوْبارِها وَ اَشْعارِها»

تقدیرش این است که خدا قرار داد برای شما از پشم‌های آن‌ها یعنی گوسفندان و «اَوْبارِها - مال شتران» «اَشْعارِها - مال بزها» اثاثی که در خانه‌هایتان به کار بزنید،

(۲۶۰) شروع و پایان جهان

و متاعی که از آن بهره‌مند شوید - اِلی حینٍ - البته این بهره‌مندی تا مدتی است محدود.

- «وَ اللّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِمّا خَلَقَ ظِلالاً»

تعلیق ظلال بر «ما خَلَق» برای این است که خود «ظِلال - سایه‌ها» امری عدمی است و قابل خلق نیست مگر به تبع غیر خودش و در عین این‌که خودش عدمی است، همین وجود تبعی‌اش خود یکی از نعمت‌های بزرگی است که خدای‌تعالی بر انسان و سایر حیوانات و حتی نباتات انعام کرده، به طوری که نعمت بودن آن و استفاده انسان و حیوان و نبات از آن کمتر از استفاده‌اش از نور نیست. چه اگر سایه نبود یعنی شب نبود، سایه درختان و نبات‌ها نبود و دائما نور و روشنی بود یک جاندار در روی زمین زنده نبود.

«وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الْجِبالِ اَکْنانا»

کلمه «کِنْ» به معنای چیزی است که با آن چیز دیگری پوشیده شود. مقصود

شرایط اقامت انسان و استفاده از تسهیلات طبیعی (۲۶۱)

کوه‌ها و غارها و دخمه‌های آن است.

«وَ جَعَلَ لَکُمْ سَرابیلَ تَقیکُمُ الْحَرَّ»

مقصود از «سَرابیل» پیراهن است که شما را از گرما حفظ کند.

«وَ سَرابیلَ تَقیکُمْ بَأْسَکُمْ»

مراد از این سرابیل که از صدمه جنگ آدمی را نگه بدارد همان زرهی است که از آهن و نظایر آن ساخته می‌شده است.(۱)

۱- المیـــــــــــزان ج: ۲۴، ص: ۲۱۷.

فصل پنجم :عوامل حیوانی تسهیل حیات

حیوانات - حیات اجتماعی، اراده، شعور و حشر آن‌ها در قیامت

«وَ مـا مِـنْ دآبَّةٍ فِی الْاَرْضِ وَ لا طائِرٍ یَطیـرُ بِجَناحَیْـهِ اِلّا اُمَـمٌ اَمْثالُکُـمْ!»

(۳۸ / انعام)

«دابَّة» هر حیوانی را گویند که بر روی زمین بجنبد. «طائِر» هر حیوانی را گویند که

با دو بال خود در فضا شناوری کند. «اُمَّت» به معنی جماعتی است از مردم که اشتراک در هدف واحد مانند دین و یا سنت واحده و یا وحدت در زمان و مکان آنان را مجتمع ساخته باشند.

- حیوانـات زمینی و هوایی همه امت‌هـایی هسـتند مثـل شـما مردم و معلوم است که این شـباهت تنهـا از این نظر نیست که آن‌ها هم ماننـد مردم دارای کثرت و عددنـد، چه جماعتی را به صـرف کثرت و زیادی عدد امت نمی‌گویند، بلکه وقتی به افراد کثیری امت اطلاق می‌شود که یـک جهت جـامع این کثیر را متشـکل و به صورت واحـدی درآورده باشـد و همه یک هـدف را در نظر داشـته باشند، حالا چه آن هدف، هدف اجباری باشد و چه اختیاری.

از این‌که در ذیل آیه فرمود: «ثُمَّ اِلی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ،» استفاده می‌شود که تنها

شبـاهت آن‌هـا به انسان در احتیاج به خوراک و جفت‌گیری و تهیه مسـکن نیست، بلکه در این بین جهت اشتراک دیگری هست که حیوانات را در مسئله بازگشت به سوی خدا شـبیه به انسان کـرده است.

حـال باید دیـد آن چیـزی که در انسان ملاک حشر و بازگشت به خدا است چیست؟

هرچه باشـد، همان ملاک در حیوانات هم خواهـد بود. و معلوم است که آن ملاک در انسان جز نوعی از زندگی ارادی و شـعوری که راهی به سوی سعادت و راهی به سوی بدبختی، نشانش می‌دهد چیـز دیگری نیست.

تفکر عمیق در اطوار زنـدگی حیوانـاتی که مـا در بسیاری از شـئون حیـاتی خود بـا آن‌هـا سـر و کار داریم و در نظر گرفتن حالات مختلفی که هر نوع از انواع این حیوانات در مسیر زندگی به خود می‌گیرند، ما را به این نکته واقف می‌سازد که حیوانات هم

همانند انسان دارای آراء و عقایدی فردی و اجتماعی هسـتند و حرکات و سکناتی که در راه ابقاء و جلوگیری از نابود شدن از خود نشـان می‌دهنـد، همه بر مبنـای آن عقایـد است ماننـد انسان که در اطوار مختلف زنـدگی مادی آن‌چه تلاش می‌کنـد همه بر مـبنای یـک سـلسله آراء و عـقاید مـی‌باشد.

حیوانات نسبت به حـوایجش و این‌که چگونه می‌توان آن را برآورده ساخت، دارای شــعور و عقایدی است که همان آراء و عقاید او را مانند انسان به جلب منافع و دفع مضار وا می‌دارد.

بسیار شده است که در یک نوع و یا در یک فرد در مواقع به چنگ آوردن شکار و یا فرار از دشمن به مکر و حیله‌هایی برخورده‌ایم که هرگز عقل بشر آن را درک نمی‌کرده و با این‌که قرن‌ها از عمر این نژاد گذشته هنوز به آن‌چه که آن حیوان درک کرده، منتقل

نشده است.

(۲۶۶) شروع و پایان جهان

زیست‌شناسان در بسیاری از انواع حیوانات مانند مورچه و زنبور عسل و موریانه به آثار عجیبی از تمدن و نازک کاری‌های ظریفی در صنعت و لطایفی در طرز اداره مملکت برخورده‌اند که هرگز نظیر آن جز در برخی از ملل متمدن دیده نشده است.

حیوانات هم مثل انسان احکامی دارند و خیر و شر و عدالت و ظلم را تشخیص می‌دهند.

سؤالات زیر مواردی است که در این بحث به ذهن می‌رسد و جواب یکایک آن‌ها از آیات قرآنی استفاده می‌شود:

۱ ـ آیا حیوانات هم نظیر انسان حشر دارند؟

۲ ـ جواب:

حیوانات – حیات اجتماعی، اراده، شعور ... (۲۶۷)

آیه «ثُمَّ اِلی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ – پس از آن، همه حیوانات به سوی پروردگار خود محشور می‌شوند،» (۳۸ / انعام) متکفل جواب از این سؤال است.

آیه «وَ اذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ – و به یاد آر آن روزی را که وحوش محشور می‌شوند.» (۵ / تکویر) قریب به آن مضمون را افاده می‌کند. بلکه از آیات بسیار دیگری استفاده می‌شود که نه تنها انسان و حیوانات محشور می‌شوند، بلکه آسمان‌ها و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و جن و سنگ و بت‌ها و سایر شرکایی که مردم آن‌ها را پرستش می‌کنند و حتی طلا و نقره‌ای که اندوخته شده و در راه خدا انفاق نگردیده، همه محشور خواهند شد.

۲ – آیا حشر حیوانات شبیه حشر انسان است و آن‌ها هم مبعوث شده و اعمالشان حاضر گشته و بر طبق آن پاداش و یا کیفر می‌بینند؟

(۲۶۸) شروع و پایان جهان

ـ جواب:

آری. معنای حشر همین است. چه حشر به معنای جمع کردن افراد و آن‌ها را از جای کندن و به سوی کاری بسیج دادن است.

۳ – آیا حیوانات تکالیف خود را در دنیا از پیغمبری که وحی بر او نازل می‌شود، می‌گیرند یا نه؟ و آیا پیغمبرانی که فرضا هر کدام به یک نوع از انواع حیوانات مبعوث می‌شوند، از افراد همان نوعند؟

– جواب:

جوابش این است که بشر تاکنون نتوانسته از عالم حیوانات سر در بیاورد و حجاب‌هایی که بین او و حیوانات است پس بزند.

کلام الهی هم تا آن‌جا که ما از ظاهر آن می‌فهمیم، کوچکترین اشاره‌ای به این

حیوانات – حیات اجتماعی، اراده، شعور ... (۲۶۹)

مطلب نداشته و در روایات هم چیزی که بتوان بدان اعتماد کرد، دیده نمی‌شود. اجتماع حیوانی هم مانند اجتماعات بشری ماده و استعداد پذیرفتن دین الهی در فطرتشان وجود دارد، همان فطریاتی که در بشر سرچشمه دین الهی است و وی را برای حشر و بازگشت به سوی خدا قابل و مستعد می‌سازد، در حیوانات نیز هست.

گو این‌که حیوانات به طوری که مشاهده می‌کنیم، جزئیات و تفاصیل معارف انسانی را نداشته و مکلف به دقایق تکالیفی از انسان از ناحیه خداوند مکلف به آن است نیستند.

در متن آیه مورد بحث این‌که خدای‌تعالی فرمود: «اِلّا اُمَمٌ اَمْثالُکُمْ،» دلالت بر این دارد که تأسیس اجتماعاتی که در بین تمامی انواع حیوانات دیده می‌شود، تنها به منظور رسیدن به نتایج طبیعی و غیر اختیاری مانند تغذیه و نمو و تولید مثل

(۲۷۰) شروع و پایان جهان

که تنها محدود به چهاردیواری زندگی دنیاست نبوده، بلکه برای این تأسیس شده که هر نوعی از آن مانند آدمیان به قدر شعور و اراده‌ای که دارد، به سوی هدف‌های نوعی‌ای که دامنه‌اش تا بیرون از این چهار دیواری، یعنی عوامل بعد از مرگ هم کشیده شده است، رهسپار شده و در نتیجه آماده زندگی شود که در آن زندگی سعادت و شقاوت منوط به داشتن شعور و اراده است.

«ما فَرَّطْنا فِی الْکِتبِ مِنْ شَیْءٍ!» (۳۸ / انعام)

- این نظام‌ها که در حیوانات جاری است و نظیر نظام انسانی است، نظامی است که عنایت خدای سبحان واجب دانسته که انواع حیوانات را بر طبق آن ایجاد نماید تا برگشت خلقتش به عبث نبوده و وجود حیوانات عاطل و بی‌فایده نباشد و تا آن‌جا که می‌توانند و لیاقت قبول کمال را دارند، از موهبت کمال بی‌بهره نمانند.

حیوانات - حیات اجتماعی، اراده، شعور ... (۲۷۱)

«ثُمَّ اِلی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ!» (۳۸ / انعام)

این جمله عمومیت حشر را به حدی که شامل حیوانات هم می‌شود بیان می‌کند، و از آن بر می‌آید که زندگی حیوانات نوعی از زندگی است که مستلزم حشر به سوی خداست، همان طور که زندگی انسان مستلزم آن است.(۱)

آفرینش چارپایان و تفویض مالکیت و بهره‌برداری از آن‌ها به انسان

«اَوَ لَمْ یَرَوْا اَنّا خَلَقْنا لَهُمْ مِمّا عَمِلَتْ اَیْدینا اَنْعاما فَهُمْ لَها مالِکُونَ...؟» (۷۱ تا ۷۳ / یس)

۱- المیزان ج: ۱۳، ص: ۱۱۲.

(۲۷۲) شروع و پایان جهان

مراد به این‌که فرمود: چارپایان از چیزهایی است که دست خدا درستش کرده این است که کسی در خلقت آن‌ها شرکت ندارد و خلقت آن‌ها مختص به خداست. جمله «فَهُمْ لَها مالِکُونَ» نتیجه‌گیری از جمله «خَلَقْنا لَهُمْ» است چون معنای آن این است که ما چارپایان را به خاطر انسان خلق کرده‌ایم و لازمه آن اختصاص چارپایان به انسان است و اختصاص بالاخره منتهی به مالکیت می‌شود، چون ملک اعتباری که در ظرف اجتماع، خود یکی از شعب اختصاص است.

ـ «وَ ذَلَّلْناها لَهُمْ فَمِنْها رَکُوبُهُمْ وَ مِنْها یَأْکُلُونَ،»

تذلیل چارپایان برای انسان به این معناست که خداوند این حیوانات را برای انسان‌ها رام و فرمانبردار کرده، (به طوری که یک بچه انسان مهار یک شتر را که شاید

آفرینش چارپایان و تفویض مالکیت... (۲۷۳)

صد برابر او وزن و درشتی هیکل دارد می‌گیرد و هر جا بخواهد می‌برد،) و این همان تذلیل و تسخیر حیوان است، برای انسان. و جمله «مِنْها یَأْکُلُونَ،» به معنای این است که از گوشتش می‌خورند.

ـ «وَ لَهُمْ فیها مَنافِعُ وَ مَشارِبُ اَفَلا یَشْکُرُونَ،»

مراد به منافع، هر انتفاعی است که آدمی از مو، کرک، پشم و پوست حیوان و سایر منافع آن می‌برد. کلمه «مَشارِبُ» به معنای مشروب است و مراد از مشروب حیوانات شیر آن‌هاست.(۱)

منافع انواع چارپایان در خدمت انسان

۱- المیـزان ج: ۳۳، ص: ۱۷۵.

(۲۷۴) شروع و پایان جهان

«وَ الْاَنْعـامَ خَلَقَها لَکُمْ فیهـا دِفْءٌ وَ مَنافِـعُ وَ مِنْها تَأْکُلُونَ!» (۵ تا ۸ / نحل)

کلمه «اَنْعام» به معنای شتر و گاو و گوسفند است. کلمه «دِفْء» ظاهرا به معنای گرمایی است که به وسیله پوست و پشم و کرک این حیوانات بدن را با آن گرم می‌کنند و از سرما نگه می‌دارند... .

مراد به «مَنافِع» سایر استفاده‌هایی است که از این حیوانات می‌شود، از شیرشان و گوشت و پیه و سایر منافعشان - (و حیوانات را نیز آفریده که در آن حرارت و منفعت دارید و از آن می‌خورید.)

ـ «وَ لَکُمْ فیها جَمالٌ حینَ تُریحُونَ وَ حینَ تَسْرَحُونَ!»

منافع انواع چارپایان در خدمت انسان (۲۷۵)

کلمه «جَمال» به معنای زینت و حسن منظر است. «تُریحُونَ» به معنای برگرداندن رمه است برای آسایش از چراگاه به منزل در هنگام غروب. «تَسْرَحُونَ» به معنای بیرون شدن احشام از «مراح - اصطبل» به چراگاه است که در صبح و برگرداندن آن‌ها در عصر منظره خوشی است.

- «وَ تَحْمِلُ اَثْقالَکُمْ اِلی بَلَدٍ لَمْ تَکُونُوا بالِغیهِ اِلاّ بِشِقِّ الْاَنْفُسِ اِنَرَبَّکُمْ لَرَؤُفٌ رَحیمٌ!»

کلمه «اَثْقال» به معنای بار سنگین است و مقصود از «شِقِّ الْاَنْفُس» مشقتی است که نفوس در حمل آن بارها در مسافت‌های طولانی و راه‌های دشوار تحمل می‌کنند. و مقصود از «اَنْعام» شتران و بعضی گاوها که بارهای آدمی را به شهری حمل می‌کنند که رسیدن به آن شهر با نبود شتر و گاو مشقتی دارد که تحملش بر نفوس دشوار است و خداوند با خلقت شتر و گاو و مسخر نمودن آن‌ها برای بشر، آن مشقت را از بشر برداشت، که خدا به شما مردم رئوف و رحیم است.

(۲۷۶) شروع و پایان جهان

«وَ الْخَیْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَمیرَ لِتَرْکَبُوها وَ زینَةً،»

یعنی اسبان و استران و خران را نیز برای شما خلق کرد، تا شما سوار شوید و تا زینت شما باشد. این جمله اخیر می‌فهماند که خلقت چارپایان ارتباطی با منافع شما دارد، چه شما سوارشان می‌شوید و آن‌ها را زینت و جمال خود می‌گیرید.

«وَ یَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ!»

ـ و می‌آفریند چیزهایی که شما نمی‌دانید.(۱)

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۴۷.

تدبیر خلقت چارپایان و منافع آن‌ها (۲۷۷)

تدبیر خلقت چارپایان و منافع آن‌ها

«وَ اِنَّ لَکُمْ فِی‌الْاَنْعامِ لَعِبْرَةً نُسْقیکُمْ مِمّا فی بُطُونِها... .» (۲۱ تا ۲۲ / مؤمنون)

کلمه «عِبْرَت» به معنای دلالتی است که با آن استدلال شود بر این‌که خدا مدبر امر خلق است و به ایشان رئوف و رحیم است.

مراد از این که فرمود: شما را از آن‌چه در بطون چارپایان است سیراب می‌کنیم، این است که شیر آن حیوانات را به انسان‌ها نوشانید. و مراد از منافع بسیار، انتفاعی است که بشر از پشم و مو و کرک و پوست آن‌ها و سایر منافع آن‌ها می‌برد و از گوشت آن‌ها می‌خورد.

(۲۷۸) شروع و پایان جهان

- «وَ عَلَيْها وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ!»

حمـل بر انعام شـدن همان شترسـواری است که در خشکـی انجام می‌شود و در مقابـل آن حمـل در دریـاسـت که بـا کشتـی انجام می‌شـود. و بنابرایـن، آیـه شریفـه همـان مضمـون آیـه «وَ حَمَلْناهُـمْ فِـی الْبَـرِّ وَ الْبَحْـرِ» را مـی‌دهـد؟(۱)

استفاده از چارپایان در خشکی و از کشتی در دریا

«اَللّـهُ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ الاَنْعـامَ... وَ عَلَى الْفُلْـكِ تُحْمَلُونَ!» (۷۹ و ۸۰ / مؤمن)

۱- المیـــــــــــزان ج: ۲۹، ص: ۳۵.

استفاده از چارپایان در خشکی و از کشتی در دریا (۲۷۹)

خدای سبحان از بین همه چیزهایی که آدمیان در زندگی از آن منتفع می‌شوند، و تدبیر امر انسان‌ها بدان بسـتگی دارد، چارپایان را نام برد که مراد از آن شتر و گاو و گوسفند است.

معنای این آیه این است که - خـدای سبحان برای خاطر شـما چارپایان را آفریـد، (و آن‌ها را برای شـما مسـخر کرد.) غرض از این خلقـت و این تسـخیر این است که شـما بر بعضـی از آن‌هـا یعنی شـتران سـوار شویـد و از شـیر بعضـی دیگر یعنی گـاو و گـوسـفنـد بـخوریـد.

ـ «وَ لَکُـمْ فیها مَنافِعُ...»

یعنی شما را در آن‌ها منافعی است، مانند شیر آن‌ها و پشم و کرك و مویشان و

(۲۸۰) شروع و پایان جهان

پـوست و سایر منافعشان.

ـ «وَ لِتَبْلُغُوا عَلَيْها حاجَةً فیصُدُورِکُمْ،»

یعنی و غرض دیگراز خلقت آن‌ها این‌است که بر پشت آن‌ها سوار شوید و به مقاصد و حاجت‌هایـی‌که در سینـه دارید، برسید.

ـ «وَ عَلَيْـها وَ عَـلَى الْـفُلْكِ تُـحْمَلُـونَ!»

این جمله کنایه است از وسیله پیمودن بیابان‌ها و دریاها، که بیابان‌ها را با شتران مـی‌پیمـایند و دریاها را با کشتی.(۱)

نگرشی به آفرینش شتر، آسمان، کوه‌ها و زمین

۱- الـمیـزان ج: ۳۴، ص: ۲۴۷.

نگرشی به آفرینش شتر، آسمان، کوه‌ها و زمین (۲۸۱)

«اَفَلا یَنْظُـرُونَ اِلَى الْاِبِلِ کَیْـفَ خُلِقَتْ وَ اِلَى السَّماءِ...؟» (۱۷ تا ۲۰ / غاشیه)

در این آیه منکرین ربوبیت خـدای‌تعالی را نخست دعوت می‌کند به این‌که در کیفیت خلقت شتر نظر و دقت کنند، که چگونه خلق شده و خدای‌تعالی چگونه آن را از زمینی مرده و فاقد حیات و بی‌شعور به این صورت عجیب در آورده، صورتی که نه تنها خودش عجیب است بلکه اعضا و قوا و افعالش نیز عجیب است. و این هیکل درشت را مسـخر انسان‌ها کرده و انسان‌ها از سواری و بارکشی و گوشت و شیر و پـوست و کـرکش و حتـی از بـول و پشکـلش استفـاده می‌کنند.

آیا هیچ انسان عاقلی به خود اجازه می‌دهد که احتمال معقول بدهد که شتر و این

(۲۸۲) شروع و پایان جهان

فوایـدش به خودی خود پدید آمده باشد و در خلقت او برای انسان هیچ غرضـی در کار نبوده و انسان هیچ مسئولیتی در برابر آن و

سایر نعمت‌ها ندارد؟

و اگر در بین همه تـدابیر الهی و نعمت‌هـایش خصوص تـدبیر در خلقت شتر را ذکر کرده، از این نظر است که سوره مورد بحث در مکـه نـازل شـده و جزء اولیـن سوره‌هـایی است کـه بـه گـوش مردم عرب می‌خـورد و در مکـه در آن ایـام داشـتن شـتر از ارکـان زندگی‌شان بـوده اسـت.

ـ «وَ اِلَی السَّمـاءِ کَیْفَ رُفِعَتْ؟»

و چـرا به آسـمان نمی‌نگرند که چگونـه افراشـته شـده و به قندیل‌هـای پرنور چون خورشیـد و ماه و ستارگان درخشنـده آراسته گشتـه و در زیر آن کره هوا قرار داده شده که مایـه بقای هر جانـدار است و بدون تنفـس آن هـوا زنـده نمی‌ماند.

نگرشی به آفرینش شتر، آسمان، کوه‌ها و زمین (۲۸۳)

ـ «وَ اِلَی الْجِبالِ کَیْفَ نُصِبَتْ؟»

چرا به کوه‌ها نمی‌اندیشـند که چگونه ایسـتاده‌اند و ریشه‌های آن‌ها ماننـد میخ اجزای زمین را به هم میخکوب کرده و از مخازن آن چشمه‌ها و نهرها جاری می‌شود و معادن را در سینه خـود حفـظ می‌کـنند.

ـ «وَ اِلَـی الْاَرْضِ کَیْـفَ سُطِحَـتْ؟»

چرا به وضع خلقت زمین فکر نمی‌کنند؟ که چگونه گسترده شده، به طوری که شایسته سکنی برای بشر گشته و نقل و انتقال در آن آسان و انواع تصرفات صناعی که انسان‌ها دارند، در آن میسر گشته است.

پس تدابیر کلی همه‌اش بدون هیچ شـکی مستند به خدای‌تعالی است. هم او رب آسـمـان و زمین و موجـودات بین آن دو اسـت. در نتیجـه رب عالـم هـم او

(۲۸۴) شروع و پایان جهان

اسـت کـه بر انسان‌هـا واجـب است ربوبیتـش را گردن نهنـد. و یگانـه در ربوبیتش بـدانند و تـنها او را بـپرستنـد.(۱)

۱- الـمیـزان ج: ۴۰، ص: ۲۰۵.

نگرشی به آفرینش شتر، آسمان، کوه‌ها و زمین (۲۸۵)

(۲۸۶)

فصل ششم :منابع تغذیه و بقای حیات

غذای انسان و تأمین آن در طبیعت

«فَلْیَنْظُرِ الْاِنْسانُ اِلی طَعامِهِ...!» (۲۴ تا ۳۲ / عبس)

این جمله نظر و مطالعه انسان را پیرامون طعامی که می‌خورد و با آن سد رمق می‌کند و بقای خود را تضـمین می‌کند، لازم کرده، با این‌که نعمت طعام یکی از میلیون‌ها

(۲۸۷)

نعمتی است که تـدبیر ربوبی آن‌ها را برای حوائج بشـر در زندگی‌اش فراهم کرده، دسـتور می‌دهد اگر در همین یک نعمت مطالعه کنـد سـعه تـدبیر ربـوبی را مشاهـده خواهـد کرد، تـدبیری که عقلش را متحیر و مبهـوت خواهـد کرد، آن وقت خواهیـد فهمیـد که خدای‌تعالی چه قدر نسبت به صلاح حال انسان و استقامت امر او عنایت دارد، آن هم چه عنایتی دقیق و محیط!

ـ «اَنّا صَـبَبْنَاالْماءَ ثُمَّ شَـقَقْنَا الاَـرْضَ شَـقّا فَاَنْبَتْنا فیها حَبّا وَ عِنَبا وَ قَضْـبا وَ...،» جمله مورد بحث بیانی تفصـیلی برای تـدبیر خـدای‌تعالی

می‌شود، که چگونه طعام انسان را می‌آفریند. بله البته این مرحله ابتدایی از آن تدبیر تفصیلی است، وگرنه بیان مستوفا و کامل آن خصوصیاتی که در نظام آفرینش طعام برقرار است و نظام وسیعی که در همه این امور و روابط کونی که بین هر یک از آن امور و بین انسان

(۲۸۸) شروع و پایان جهان

برقرار است چیزی نیست که بتوان در چند آیه بیان کرد و عادتا از وسع و طاقت بیان بشری بیرون است.

«صَبّ» در جمله مورد بحث به معنای ریختن آب از بلندی است و منظور در این‌جا فرو فرستادن باران‌ها بر زمین برای رویاندن گیاهان است و بعید نیست که شامل جریان چشمه‌ها و نهرها نیز بشود، چون آب‌های زیرزمینی هم از ذخایری است که به وسیله باران پدید می‌آید.

ـ «ثُمَّ شَقَقْنَا الاَرْضَ شَقّا»

ظاهر این آیه، این است که منظور از «شَقّ» شکافتن زمین به وسیله جوانه گیاهی است که‌اززمین‌سردرمی‌آورند.

ـ «فَأَنْبَتْنا فیها حَبّا»

غذای انسان و تأمین آن در طبیعت (۲۸۹)

مراد از «حَبّ» حبوباتی است که به مصرف غذای انسان می‌رسد، مانند گندم و جو و نخود و عدس و امثال این‌ها.

- «عِنَبا وَ قَضْبا»

«عِنَب» به معنای انگور است، شاید در این‌جا منظور درخت انگور باشد. «قَضَب» به معنای سبزیجات تر و تازه است که انسان آن را می‌خورد. - «وَ زَیْتُونا وَ نَخْلاً وَ حَدائِقَ غُلْبا»

«حَدائِقَ غُلْب» به معنای بوستان‌هایی است که درختانش عظیم و کلفت باشند.

ـ «وَ فاكِهَةً وَ اَبّا»

کلمه «فاکِهَة» به معنای مطلق میوه‌هاست. کلمه «اَبّ» به معنای گیاه و هم چراگاه است.

(۲۹۰) شروع و پایان جهان

- «مَتاعا لَكُمْ وَ لِاَنْعامِكُمْ»

می‌فرماید - ما آن‌چه از خوردنی‌ها که رویاندیم، برای این بود که شما را و چارپایان را که شما به خود اختصاص داده‌اید، بهره‌مند و سیر کنیم.(۱)

مواد غذایی انسان و مجوز استفاده آن

«وَ هُوَ الَّذیآ اَنْشَأَ جَنّاتٍ مَعْرُوشاتٍ وَ غَیْرَ مَعْرُوشاتٍ وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ!» (۱۴۱ و ۱۴۲ / انعام)

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۹۷.

مواد غذایی انسان و مجوز استفاده آن (۲۹۱)

«شجره معروشه» آن درختی را گویند که شاخه‌هایش به وسیله داربست بالا‌ـ‌رفته و یکی بر بالای دیگری قرار گرفته باشد، مانند درخت انگور. بنابراین «جَنّات مَعْرُوشات» عبارت خواهد بود از تاکستان‌ها و باغ‌های انگور و مانند آن‌ها و «جَنّات غَیْرَ مَعْرُوشات» باغ‌هایی که درخت‌های آن بر تنه خود استوار باشد، نه بر داربست. این هم که فرمود «وَ الزَّرْعَ مُخْتَلِفا اُكُلُهُ» معنایش این است که خوردنی‌ها و دانه‌های آن زرع مختلف است، یکی گندم است و یکی جو، یکی عدس است و آن دیگری نخود. مقصود از متشابه و غیر متشابه در جمله «وَ الزَّیْتُونَ مُتَشابِها وَ غَیْرَ مُتَشابِهٍ» به طوری که از سیاق بر می‌آید این است که هر یک از آن میوه‌ها از نظر طعم

و شکل و رنگ و امثال آن هم متشابه دارد و هم غیر متشابه.

(۲۹۲) شروع و پایان جهان

- «کُلُوا مِنْ ثَمَرِهآ اِذآ اَثْمَرَ!»

امری که در این جمله هست امر وجوبی نیست، بلکه تنها اباحه را می‌رساند، چون از این‌که قبلاً ـ مسئله خلقت جنات معروشات و نخل و زرع و غیر آن را خاطرنشان ساخته بود، به دست می‌آید که امر به خوردن از میوه‌های آن‌ها در مورد توهم منع است، در چنین موردی صیغه امر تنها اباحه را می‌رساند نه وجوب را.

در حقیقت تقدیر کلام این است که «خداوند آن کسی است که جنات و نخل و زرع آفرید و به شما دستور داد تا از میوه‌های آن‌ها بخورید و امر فرمود که در موقع چیدن آن حق واجبش را بپردازید و شما را از اسراف در آن منع و نهی کرد.»

مقصود از حق در جمله «وَ اتُوا حَقَّهُ یَوْمَ حَصادِهِ» آن حق ثابتی است که متعلق به میوه‌های نامبرده می‌شود.

مواد غذایی انسان و مجوز استفاده آن (۲۹۳)

آیه شریفه به طور اجمال و سربسته از میوه‌ها و حبوبات حقی برای فقرا قائل شده و فرموده که در روز درو غلات و چیدن میوه‌ها حق فقرا باید داده شود و این اشاره به حکم عقل است و در حقیقت حکمی را که عقل در این‌باره دارد، امضا کرده نه این‌که بخواهد مسئله زکات را خاطرنشان سازد.

و این‌که فرموده: «وَ لاـ تُسْرِفُوا!» معنایش این است که در استفاده از این میوه‌ها و غلات از آن حدی که برای معاش شما صالح و مفید است تجاوز مکنید. درست است که شما صاحب آن هستید و لکن نمی‌توانید در خوردن آن و بذل و بخشش از آن زیاده‌روی کنید. و یا در غیر آن مصرفی که خدا معین فرموده به کار بزنید، مثلاً در راه معصیت خدا صرف کنید. و همچنین فقیری که از شما می‌گیرد نمی‌تواند در آن اسراف نموده مثلاً آن را تضییع کند. پس آیه مطلق و خطاب آن شامل جمیع مردم است چه مالک و چه فقیر.

(۲۹۴) شروع و پایان جهان

- «وَ مِنَ الاَنْعامِ حَمُولَةً وَ فَرْشا»

«حَمُولَة» به معنای چارپایان بزرگسال است و «فَرْش» به معنای خردسالان آن‌هاست. امر در جمله «کُلُوا مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ!» نیز مانند امر قبلی تنها برای اباحه خوردن و امضای حکم عقل به اباحه آن است. و معنای این‌که فرمود: «وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ اِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبینٌ!» این است که شما در این امری که خداوند اباحه آن را تشریع فرموده، راه پیروی شیطان را پیش مگیرید و به جای پای او پا نگذارید و حلال خود را حرام مکنید که پیروی خطوات شیطان معنایش همین تحریم حلال است بدون علم.(۱)

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۲۵۶.

مواد غذایی انسان و مجوز استفاده آن (۲۹۵)

تهیه شیر در بدن حیوان

«وَ اِنَّ لَکُمْ فِی الاَنْعامِ لَعِبْرَةً نُسْقیکُمْ مِمّا فیبُطُونِه مِنْ بَیْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنا خالِصا سائِغا لِلشّارِبینَ!» (۶۶/نحل)

برای شما در شتر و گاو و گوسفند امری است که اگر عبرت گیر و پندآموز باشید همان امر برای عبرت و موعظه شما بس است. آن‌گاه قرآن کریم آن‌امر را چنین بیان‌می‌فرماید: «نُسْقیکُمْ مِمّا فی بُطُونِهِمْ - از آن‌چه

(۲۹۶) شروع و پایان جهان

در درون بدن‌هایشان هست، شما را سیراب می‌کنیم.»

- «مِنْ بَیْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ»

شیر حیوانات شیرده که جایش اواخر شکم میانه دو پاست و خون که مجرایش شرائین و وریدهاست که به تمامی آن دو احاطه دارد و اگر شیر را عبارت دانسته از چیزی که میانه کثافات و خون بدن قرار دارد، از این باب بوده که این هر سه در داخل بدن و در مجاورت هم قرار دارند. این غذای پاک و لذیذ را از میانه آن دو بیرون کشیده است.

معنای آیه این است که ما شما را از آن‌چه که در بطون انعام است شیری که از میان پهن و خون آن‌ها بیرون کشیدیم به شما آشامانیدیم، که به هیچ یک از آن دو آلوده نبود و طعم و بوی هیچ یک از آن دو را با خود نیاورده و شیری گوارا برای آشامندگان.

تهیه شیر در بدن حیوان (۲۹۷)

و این خود عبرتی است برای عبرت‌گیرندگان و وسیله‌ای برای راه بردن به کمال قدرت و نفوذ اراده خدا و این‌که آن کس که شیر را از سرگین و خون پاک نگاه داشته، قادر است که انسان را دوباره زنده کند، هر چند که استخوان‌هایش هم پوسیده شده باشد، و اجزایش در زمین گم شده باشد.(۱)

نظام غریزی تهیه عسل به وسیله زنبور عسل

«وَ اَوْحی رَبُّکَ اِلَی النَّحْلِ اَنِ اتَّخِذی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتا وَ...!» (۶۸ و ۶۹ / نحل)

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۱۷۴.

(۲۹۸) شروع و پایان جهان

کلمه «وَحْی» به معنای اشاره سریع است، که البته همواره از جنس کلام و از باب رمزگویی و یا به صورت صوت و مجرد از ترکیب و یا به اشاره و نحو آن است. و از موارد استعمالش به دست می‌آید که از باب القای معنا به نحو پوشیده از اغیار است. پس الهام به معنای القای معنا در فهم حیوان از طریق غریزه هم از وحی است، هم‌چنان‌که ورود معنا در نفس انسان از طریق رؤیا و هم‌چنین از طریق وسوسه و یا اشاره، همه از وحی است. در کلام خدای‌تعالی هم در همه این معانی استعمال شده است.

یکجا در القای فهم در حیوان از راه غریزه استعمال کرده و فرموده:

ـ «وَ اَوْحی رَبُّکَ اِلَی النَّحْلِ»

و در القاء از باب رؤیا استعمال کرده و فرموده:

نظام غریزی تهیه عسل به وسیله زنبور عسل (۲۹۹)

ـ «وَ اَوْحَیْنا اِلی اُمِّ مُوسی» (۷ / قصص)

و در وسوسه استعمال کرده و فرموده:

ـ «اِنَّ الشَّیطینَ لَیُوحُونَ اِلیآ اَوْلِیآئِهِمْ» (۱۲۱ / انعام)

و در القاء از باب اشاره استعمال کرده و فرموده:

ـ «فَاَوْحی اِلَیْهِمْ اَنْ سَبِّحوُا بُکْرَةً وَ عَشِیّا» (۱۱ / مریم)

قسم دیگری از وحی الهی با تکلم با انبیاء و رسل است، هم‌چنان‌که فرمود: ـ «ما کانَ لِبَشَرٍ اَنْ یُکَلِّمَهُ اللّهُ اِلاّ وَحْیا» (۵۱ / شوری) چیزی که هست ادب دینی چنین رسم کرده که وحی جز به کلامی که بر انبیاء و رسل القاء می‌شود اطلاق نگردد.

معنای این‌که فرمود: «وَ اَوْحی رَبُّکَ اِلَی النَّحْلِ» این است که خداوند به زنبور

(۳۰۰) شروع و پایان جهان

عسل از راه غریزه‌ای که در بنیه او قرار داده الهام کرده است.

داستان زنبور عسل و نظامی که در حیات اجتماعی خود و سیره‌اش و طبیعتش دارد امری‌است عجیب و حیرت‌آور و شایدهمین نظام‌عجیبش باعث شده که خطاب را از مشرکین‌به خطاب‌مخصوص‌رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برگرداند و بفرماید: «وَ اَوْحیرَبُّکَ - و وحی کرد پروردگار تو،» و این‌که فرمود:

- «اَنِ اتَّخِذی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتا وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمّا یَعْرِشُونَ!»

این همان مضمونی است که خدا به زنبور عسل وحی کرد و ظاهرا مراد به «مِمّا یَعْرِشُونَ،» همان است که کندوهای عسل‌را در آن‌جا می‌گذارند.

و این که فرمود:

- «ثُمَّ کُلی مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ!»

نظام غریزی تهیه عسل به وسیله زنبور عسل (۳۰۱)

او فرموده است به این‌که از همه میوه‌ها بخورد، با این‌که زنبور عسل از میوه‌ها نمی‌خورد و غالبا روی گل‌ها می‌نشیند و این تعبیر بدان جهت است که غذای زنبور عسل از همان مواد اولیه میوه‌هاست، که در شکوفه جای دارد و هنوز بزرگ نشده و پخته نگردیده است.

خدای‌تعالی جمله «فَاسْلُکی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلاً» را متفرع بر امر به خوردن نموده و این تفریع مؤید این است که مراد از خوردن برداشتن و به منزل بردن است، تا عسلی را که از ثمرات گرفته و به خانه‌ها برده، ذخیره نمایند. اضافه سبل به کلمه رب در جمله «رَبِّکِ» برای این است که دلالت کند بر این‌که تمامی کارها و رفت و آمدهای زنبور عسل با الهام انجام می‌گیرد.

جمله «یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوانُهُ» نتیجه عمل و مجاهدت وی را در

(۳۰۲) شروع و پایان جهان

امتثال امر خدای سبحان و رام بودن در امتثالش بیان می‌کند. و آن نتیجه عبارت است از این‌که از شکم او بیرون می‌آید شرابی به نام «عسل» که دارای رنگ‌های مختلف است بعضی سفید و بعضی زرد و قرمز سیر و بعضی مایل به سیاهی و «فیهِ شِفاءٌ لِلنّاسِ!» که برای بیشتر امراض شفاست.

بحث مفصل در زنبور عسل، این حشره زیرک که حیاتش مبنی بر اساس مدنیی عجیب و فاضله‌ای است به طوری که نمی‌توان غرایب و حقایق آن را شمرد و سپس بحث در پیرامون عسل که آن را با مجاهدت پیگیرش تهیه می‌کند و خواص عسل بحث‌هایی است که باید به کتاب‌هایی که در خصوص این مباحث نوشته شده مراجعه نمود.

خدای‌تعالی آیه مورد بحث را با جمله «اِنَّ فی ذلِکَ لَایَةً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ!» ختم فرموده است. آن‌جا که سخن از زنبور عسل و زندگی آن که سراسر عجایب و دقایقی است به

نظام غریزی تهیه عسل به وسیله زنبور عسل (۳۰۳)

میان آمد و آن‌اسرار دقیق برای انسان‌ها کشف نمی‌شود مگر با تفکر، پس زندگی زنبور عسل آیتی است برای مردمی که تفکر کنند.(۱)

تولید محصولات متنوع از خاک و طبیعت واحد

«وَ فِی الْاَرْضِ قِطَعٌ مُتَجوِراتٌ وَ جَنّتٌ مِنْ اَعْنبٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخیلٌ صِنْوانٌ وَ غَیْرُ صِنْوانٍ!» (۴/رعد)

- در زمین قطعه‌هایی هست نزدیک به هم و همسایه هم، که خاکش از نظر طبع شبیه

۱- المیـــــزان ج: ۲۴، ص: ۱۸۰.

(۳۰۴) شروع و پایان جهان

به هم است و در آن‌ها باغات انگور می‌روید، که خود از میوه‌هایی است که از نظر شکل و رنگ و طعم و درشتی و ریزی و لطافت و خوبی بسیار با هم متفاوتند. و هم‌چنین حاصل‌ها می‌روید که جنس و صنف آن‌ها مختلف است: گندم و جو این محل با گندم و جو محل دیگر متفاوت است. و نیز خرما می‌روید که بعضی‌ها مثل هم هستند و از یک ریشه جوانه می‌زنند و بعضی مثل هم نیستند، با این‌که زمین یکی است و همه از یک آب مشروب می‌شوند و ما بعضی را بر بعضی به خاطر مزیت مطلوبی که در صفات آن است برتری دادیم.

حال اگر کسی بگوید این اختلافات مربوط به طبیعتی است که هر کدام برای خود دارند و یا به خاطر عوامل خارجی است که در آن‌ها اثر می‌کند و به هر یک شکل و رنگ مخصوص و صفاتی جداگانه‌ای می‌دهد. چه علومی که متعرض شناسایی اشجار و گیاهان است و طبیعت خواص آن‌ها را به طور مشروح بیان می‌کند، هر یک از آن‌ها را معلول عواملی می‌داند که در کیفیت تکون آن‌ها و آثار و خواص آن‌ها دخالت دارند.

تولید محصولات متنوع از خاک و طبیعت واحد (۳۰۵)

در جواب می‌گوییم: صحیح است و لکن ما نیز می‌پرسیم که جهت این اختلافی که در عوامل داخلی و خارجی هست چیست؟ و چه باعث شده که این علت‌ها مختلف شوند و در نتیجه آثارشان هم مختلف گردند؟ و اگر علت این اختلاف را هم سراغ‌دهی باز از علت اختلاف آن علت می‌پرسیم، تا منتهی شوی به ماده‌ای که مشترک میان تمامی موجودات جسمانی بوده و اجزای یک یک آن ماده با هم شبیهند و معلوم است که چنین ماده‌ای که در تمام موجودات یکی است، نمی‌تواند علت این اختلافات که می‌بینیم بوده باشد، پس جوابی جز این ندارد که مافوق تمامی سبب‌ها سببی است که هم ماده عالم را ایجاد کرده و هم در آن صورت‌ها و آثار گوناگون و بی‌شماری به کار برده و به عبارت دیگر در این

(۳۰۶) شروع و پایان جهان

میان سبب واحدی است دارای شعور و اراده که این اختلافات مستند به اراده‌های مختلف اوست که اگر اختلاف اراده‌های او نمی‌بود هیچ چیزی از هیچ چیز دیگر متمایز نمی‌شد.

و بر هر دانشمند متدبری لازم است که توجه داشته باشد و از این نکته غفلت نورزد که این آیات که اختلاف خلقت را مستند به اختلاف اراده خداوند می‌داند، در عین حال قانون علیت و معلول را هم انکار نمی‌کند. چه اراده خدای سبحان مانند اراده ما صفتی نیست که عارض بر ذات باشد و در نتیجه ذات با تغییر اراده‌ها تغییر یابد، بلکه این اراده‌های گوناگون صفت فعل خداست و از علل تامه و اسباب اشیاء انتزاع می‌شود و اختلاف آن باعث اختلاف در ذات نمی‌شود. (در نظر شیعه اراده صفت فعل است نه صفت ذات.)(۱)

تولید محصولات متنوع از خاک و طبیعت واحد (۳۰۷)

ارتباط نزول آب با عوامل بقای حیات و تغذیه

«هُوَ الَّذی اَنْـزَلَ مِنَ السَّمـاءِ مـاءً لَکُمْ مِنْهُ شَرابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فیهِ تُسیمُونَ!»

(۱۰ تا ۱۲ / نحل)

این‌جا به نوعی از نعمت‌های خدا اشاره می‌شود که همه از روئیدنی‌ها هستند که بشر و غیر بشر از آن‌ها استفاده‌های غذایی می‌کنند

و عواملی که در پیدایش آن‌ها دخالـت دارند، از قبیل تاریکی شـب و روشنایی روز و جـرم آفتاب و مـاه و امثال

۱- الـمیـــزان ج: ۲۲، ص: ۱۷۳.

(۳۰۸) شروع و پایان جهان

ایـن عوامـل را برمی‌شـمـارد (- اوست کـه از آسـمـان آبی نـازل کـرد که نوشـیدنـی شماسـت و از آن «شَجَـر ـ روئیدنی‌هـا» می‌شود که در آن می‌چرانیـــد.)

- «یُنْبِتُ لَکُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّیْتُونَ وَ النَّخیـلَ وَ الاَعْنابَ وَ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ!» زیتون درخت معروفی است که هم به درخت گفته می‌شود و هم به میوه آن. اگر از میـان همه میوه‌هـا تنهـا به اسـامی این چنـد میوه تصـریح نموده و بقیه را به آن‌هـا عطف کرده، شایـد از این جهت بوده که غالبـا به عنوان غـذا مصـرف می‌شونـد. و چون در این تـدبیر عمومی که شامل انسان و حیوان در ارتزاق از آن میوه و نباتـات است حجتی است بر وحـدانیت خـدای‌تعالی در ربوبیت لـذا آیه شـریفه بـا جمله «اِنَّ فی ذلِـکَ لاَیَـةً لِقَـوْمٍ یَتَـفَکَّرُونَ!» ختم گردید.(۱)

۱- الـمیـزان ج: ۲۴، ص: ۵۳.

ارتباط نزول آب با عوامل بقای حیات و تغذیه (۳۰۹)

یکسانی عامل رشد و دگرگونی الوان میوه و خاک و سنگ و انسان و حیوان

«اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَخْرَجْنا بِهِ‌ثَمَراتٍ مُخْتَلِفا اَلْوانُهـا وَ...!» (۲۷ و ۲۸ / فاطر)

خـدای سبحان آب را از آسـمان نازل می‌کنـد و باران‌ها می‌بارد و این خود قوی‌ترین عامل برای روئیدن نباتات و میوه‌هاست و اگر بیرون آمـدن میوه‌هـا از مقتضـای همین آمـدن بـاران بود، بایـد همه میوه‌هـا به یـک رنگ باشـند، چون آب باران یکی است و حال این‌که می‌بینیم الوان مختلفی دارنـد، پس همین اختلاـف الوان دلاـلت می‌کنـد بر این‌که تـدابیر الهی دست در کـار این رنگ‌آمیزی است.

(۳۱۰) شروع و پایان جهان

این‌که گفته‌انـد: «این رنگ‌آمیزی‌هـا منـوط به اختلاـف عواملی است که در آن‌هـا مؤثر است،» حرف صـحیحی نیست، برای این‌که سؤال مـا این است که این اختلاـف عوامل از کجا آمـد، با این‌که تمامی این عوامل منتهی می‌شود به عامل ماده، که در همه هست، پس اختلاـف عناصـری که موجودات از آن‌ها ترکیب می‌شونـد، خود دلیل بر این است که عامل دیگـری ماورای ماده هســت که ماده را به سـوی صورت‌های گوناگون سوق می‌دهد .

ظـاهــرا مــراد به اختــلاف الــوان میـوه‌هــا، اختــلاف خــود الــوان اســت، ولـی لازمه‌اش اختلاف‌های دیگری از جهت طعم و بو و خاصیت است.

- «وَ مِنَ الْجِبالِ جُدَدٌ بیضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوانُها وَ غَرابیبُ سُودٌ»

ـ آیا نمی‌بینی که در بعضی از کوه‌ها راه‌هایی سفید و سرخ و سیاه و با رنگ‌های

یکسانی عامل رشد و دگرگونی الوان میوه... (۳۱۱)

مختلف است؟ مراد به این راه‌ها یا راه‌هایی است که در کوه‌ها قرار دارد و دارای الوان مختلف است و یا مراد خود کوه‌هاست که به صورت خطوطی کشیده شده، در روی کره زمین قرار دارند. بعضی از این سلسله جبال به رنگ سفید هستند و بعضی سرخ و سیاه و بعضی دیگر چند رنگ.

- «وَ مِـنَ النّاسِ وَ الـدَّوابِّ وَ الاَنْـعامِ مُـخْتَلِفٌ اَلْوانُـهُ کَـذلِکَ...!»

– بعضی از انسان‌ها و حیوانات نیز مثل کوه‌ها و میوه‌ها دارای رنگ‌های مختلف هستند: بعضی سفید و بعضی سرخ و برخی سیاه هستند.

کلمه «دوّاب» به معنای هر جنبنده‌ای است که در زمین حرکت می‌کند و کلمه «اَنْعام» به معنای شتر و گاو و گوسفند است.

– «اِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَمؤُا!»

(۳۱۲) شروع و پایان جهان

این جمله توضیح می‌دهد که چگونه و چه کسانی از این آیات عبرت می‌گیرند و این آیات اثر خود را که ایمان حقیقی به خدا و خشیت از اوست، به تمام معنای کلمه تنها در علماء می‌بخشد، نه جهال. انذار تنها در علما نتیجه‌بخش است. خشیت به حقیقت معنای کلمه تنها در علما یافت می‌شود. و مراد از علماء، علمای بالله است، یعنی کسانی که خدای سبحان را به اسماء و صفاتش و افعالش می‌شناسند، شناسایی تامی که دل‌هایشان به وسیله آن آرامش می‌یابد و لکه‌های شک از نفوسشان زایل گشته و آثار زوال آن در اعمالشان هویدا می‌گردد، فعلشان مصدق قولشان می‌شود. خشیت در چنین زمینه‌ای همان خشیت حقیقی است که به دنبالش خشوع باطنی در ظاهر پیدا می‌شود.(۱)

۱– المیزان ج: ۳۳، ص: ۶۷.

یکسانی عامل رشد و دگرگونی الوان میوه... (۳۱۳)

احیای زمین مرده، رشد نبات و میوه و سایر عوامل و منابع غذایی انسان

«وَ ایَةٌ لَهُمُ الْاَرْضُ الْمَیْتَةُ اَحْیَیْناها وَ اَخْرَجْنا مِنْها حَبّا فَمِنْهُ یَأْکُلُونَ!»

(۳۳ تا ۳۵ / یس)

خدای سبحان در این آیه و در دو آیه بعدیش یکی از آیات و ادله ربوبیت خدا را یادآور می‌شود و آن آیت عبارت است از تدبیر امر ارزاق مردم و غذارسانی به آنان به وسیله حبوبات و میوه‌ها از قبیل خرما و انگور و غیره.

(۳۱۴) شروع و پایان جهان

این غذاهای نباتی (که شما در اختیار دارید،) از آثار زنده کردن زمین مرده است، که خدا روحی در آن می‌دمد و آن را که زمینی مرده بود، به حبوبات و میوه‌ها مبدل می‌کند، تا شما از آن بخورید.

بنابراین به یک نظر، آیت خود زمین نیست بلکه زمین مرده است، از این جهت که مبدأ ظهور این خواص است و تدبیر ارزاق مردم به وسیله آن تمام می‌شود.

ـ «وَ اَخْرَجْنا مِنْها حَبّا...»

– یعنی ما از زمین گیاهانی رویاندیم و از آن گیاهان حبوباتی چون گندم و جو و برنج و سایر دانه‌های خوراکی که در اختیارشان قرار دادیم. جمله «فَمِنْهُ یَأْکُلُونَ،» نتیجه‌گیری از بیرون آوردن حبوبات از زمین است، چون با خوردن حبوبات تدبیر تمام می‌شود.

احیای زمین مرده، رشد نبات و میوه... (۳۱۵)

ـ «وَ جَعَلْنا فیها جَنّاتٍ مِنْ نَخیلٍ وَ اَعْنابٍ وَ فَجَّرْنا فیها مِنَ الْعُیُونِ،»

ـ «لِیَأْکُلُوا مِنْ ثَمَرِه وَ ما عَمِلَتْهُ اَیْدیهِمْ اَفَلا یَشْکُرُونَ؟»

– ما در زمین بستان‌ها قرار دادیم و نیز در آن چشمه‌ها شکافتیم و آب‌ها جوشانیدیم تا مردم از میوه آن باغ‌ها بخورند.

– تا از میوه آن بخورند، میوه‌ای که دست خود آنان درستش نکرده، تا در تدبیر ارزاق شریک ما باشند، بلکه ایجاد میوه و تتمیم

تـدبیر ارزاق به وسـیله آن از چیزهـایی است که مخصوص مـاست، بـدون این‌که از آن‌هـا کمکی گرفته باشـیم، پس با این حال چه می‌شود ایشان را که شکر نمی‌گذارند؟(۱)

انواع میوه‌ها و انتفاع از آن‌ها

۱- الـمیـزان ج: ۳۳، ص: ۱۳۷.

(۳۱۶) شروع و پایان جهان

«وَ مِـنْ ثَمَراتِ النَّخیـلِ وَ الْاَعْنـابِ تَتَّخِـذُونَ مِنْـهُ سَکَـرا وَ رِزْقا حَسَنا!»

(۶۷ / نحل)

معنای جمله این است که - از میوه‌های نخل و انگور چیزی می‌گیرید که مانند شـراب به انواعی که دارد مسکر است. و نیز می‌گیرد رزق پاکیزه و خوب از قبیل مویز و شیره و غیر ذلک از چیزهایی که آذوقه به شمار می‌رود.

این آیه شـریفه نمی‌خواهـد بفرماید مایه مسـکرات حلال و مباح است و حتی نمی‌خواهد بگوید کار خوبی می‌کنید، که از میوه‌های نامبرده مسکر می‌گیرید، بلکه ممکن است بگوییم دلالت بر زشتی این کار دارد. چون شراب گرفتن را در مقابل اتخاذ

انواع میوه‌ها و انتفاع از آن‌ها (۳۱۷)

رزق خوب قرار داده، تا بفهماند شـراب رزق حسن نیست. اصـلاً آیه شـریفه در مقام بیان حلال و حرام نیست، در این مقام است که منـافعی را که بشـر آن روز از این میوه‌هـا می‌برنـد بشـمارد و بفرمایـد همه این انتفاعـات از نعمت‌های خـداست و از ذکر آن نتیجه توحید را بگیرد.(۱)

نظام تجدید حیات در گیاهان

«وَ اللّهُ اَنْزَلَ مِنَ السَّمـاءِ ماءً فَاَحْیـا بِهِ الْاَرْضَ بَعْـدَ مَوْتِهـا!» (۶۵ / نحل)

۱- الـمیـــزان ج: ۲۴، ص: ۱۷۷.

(۳۱۸) شروع و پایان جهان

مقصود رویانـدن زمین بعـد از خزان و خمودی آن در زمسـتان است، که پس از فرا رسـیدن بهـار و آمـدن باران‌هـای بهـاری ریشـه گیاهان و تخم آن‌ها بعد از یک دوره سـکون شـروع به رشد و نمو می‌کند و این خود یک زندگی و از سنخ زندگی حیوانی است، هر چنـد که یک مرحله ضـعیف از آن است، امروز هم در مسائل علمی جدیـد ثابت شـده که گیاهان از جرثومه‌های حیات تشـکیل یافته، همان جرثومه‌هایی که در حیوان هست، هر چند صورت و اثرش با آن مختلف است.

و ایـن‌کـه فرمـود: «اِنَّ فی ذلِـکَ لَایَـةً لِقَوْمٍ یَسْمَعُـونَ،» مـراد از شنیدن، پذیرفتـن سخنانـی است که باید پذیرفـت، چه عاقل که طالـب حق اسـت وقتی چیزی می‌شنود که احتمال حقانیتش را می‌دهد گوش فرا داده کاملاً فرا می‌گیرد و حفظ می‌کند.

نظام تجدید حیات در گیاهان (۳۱۹)

وقتی برای کسـی که قریحه قبول حق را دارد، داسـتان فرسـتادن باران و زنـده کردن زمین بعد از مردنش نقل می‌شود همین داسـتان برای او آیتی و دلیلی است بر مسـئله بعث روز قیامت و می‌فهمـد کسـی که بدین وسـیله زمین مرده را زنده کرد می‌تواند مردگان را هم زنده کند.(۱)

رویش و پژمردگی گیاه

«وَ الَّذی اَخْرَجَ الْمَرْعی فَجَعَلَهُ غُثاءً اَحْوی!» (۴ و ۵/اعلی)

۱- الـمیـزان ج: ۲۴، ص: ۱۷۳.

(۳۲۰) شروع و پایان جهان

کلمه «مَرْعی» به معنـای چرایی است که علف‌خواران آن را می‌چرنـد و کسـی که آن را از زمین خـارج می‌کنـد و می‌رویانـد همـان خدای سبحان است.

- «فَجَعَلَهُ غُثاءً اَحْوی،»

کلمه «غُثـاء» به معنای گیاه و خاشاکی است که سیل به کنار بیابان می‌ریزد و منظور از آن در این‌جا - به طوری که گفته‌انـد - گیاه خشـکیده است. و کلمه «احوی» به معنای سیاه شـده است و منظور از بیرون کردن مرعی برای آذوقه حیوان و سپس خاشاک سیاه کردنش ارائه نمونه‌ای از تـدبیر ربوبی و دلایل ربوبیت خـداست، هم‌چنان‌که خلقت و تسویه و تقـدیر و هدایت نمونه دیگری از آن است.(۱)

آثار رحمت الهی در احیاء زمین مرده

۱- المیـــزان ج: ۴۰، ص: ۱۸۵.

آثار رحمت الهی در احیاء زمین مرده (۳۲۱)

«فَـانْظُـرْ اِلی اثارِ رَحْمَتِ اللّهِ کَیْفَ یُحْیِی الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها...!» (۵۰ / روم)

کلمه «آثار» به معنای باقی مانده‌ای است که از چیزی بعد از رفتنش بماند، و به هر بیننده بفهماند که قبلاً چنین چیزی در این‌جا بوده است.

مـراد بـه رحمـت خـدا بـارانـی است که از ابرهـا فـرو می‌ریـزد، ابرهـایـی که به وسیلـه بادهـا گسـتـرش یـافتـه و آثـار آن‌ها عبـارت است از هر چیـزی که بر آمـدن آن مترتب شود، چون گیـاه و درخت و میوه، که در عین این‌که آثـار باران هسـتند، آثـار حیات یافتـن زمین بعـد از مردنش نیـز هستند.

لذا در آیه شریفه فرمود: به آثار رحمت خدا نظر کن که چگونه زمین را بعد از

(۳۲۲) شروع و پایان جهان

مردنش زنـده می‌کنـد، که در این عبارت باران را رحمت خـدا و کیفیت زنـده کردن زمین بعـد از مردنش را آثار آن خوانده، پس زنـده شدن زمین بعد از مردنش از آثار رحمت خداست و نباتات و اشـجار و میوه‌ها ازآثار زنده‌شدن زمین‌است، بااین‌که خود آن‌ها نیز ازآثار رحمت‌هستند و تدبیر، تدبیری‌است الهی، که از خلقت باد و باران حاصل می‌شود.

مراد به جمله «اَنْ ذلِکَ لِمُحْیِیَ الْمَـوْتی،» فهمانـدن این معنی است که زنـده کردن مردگـان هر دو مثـل هم هسـتند، چـون در هر دو مرگ هست. مگر مرگ غیر از این است که آثـار حیـات از چیزی سـلب شود. در زمسـتان زمین نیز آثـار حیات نـدارد، و نیز مرگ حیـات غیر از این است که چیزی بعـد از ساقـط شـدن از آثار حیات دوباره اثر حیات به خود بگیرد. و زمین در فصل بهار دارای اثر حیـات می‌شود، پس در فصـل بهار خداونـد زمین مرده را زنـده کرده و حیات انسان و حیوان نیز مثل حیات زمین است و چیزی غیر آن نیست.

آثار رحمت الهی در احیاء زمین مرده (۳۲۳)

وقتی می‌بینیم که خـدای‌تعالی می‌توانـد از بین چنـد چیز مثل هم، یکی را بعـد از مردن زنده کند، دیگر چرا نگوییم که می‌تواند آن دو دیگر را نیز بعد از مردن زنده کند؟ وقتی می‌بینیم زمین و نبات مرده را زنده کرده، بی‌درنگ باید قبول کنیم که حیوان و انسان‌را

می تواند زنده کند.(۱)

مفهوم رشد انسان از زمین و بازگشت او به خاک و خروج نهایی

۱- المیـــــزان ج: ۲۳، ص: ۱۱.

(۳۲۴) شروع و پایان جهان

«وَ اللّهُ اَنْبَتَکُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَباتـا ثُمَّ یُعیدُکُـمْ فیها وَ یُخْرِجُکُـمْ اِخْراجـا!»

(۱۷ و ۱۸ / نـوح)

- خدا شـما را از زمین رویانید، رویانیدن نبات. این جمله در مقام بیان یک حقیقت است، نه این‌که بخواهد تشبیه و اسـتعاره‌ای را به کـار ببرد. چون خلقت انسان بالاخره منتهی می‌شود به عناصـر زمینی، و خلاصه همین عناصـر زمین است که به طور خاصـی ترکیب می‌شود و به صورت مواد غذایی در می‌آید و پدران و مادران آن را می‌خورند و در مزاجشان نطفه می‌شـود، و پس از نقل از پشت پدران به رحم مادران و رشد در رحم که آن هم به وسیله همیــن مواد غذایی است، به صورت یک انسان در می‌آید و

مفهوم رشد انسان از زمین و بازگشت او به خاک... (۳۲۵)

متولـد می‌شود. حقیقـت نبـات همیــن اســت. پس جمله مورد بحـث در مقـام بیـان ایــن حقیقــت اســت، نه این‌کـه خواسـتـه باشـد تشبیــه و استعــاره‌ای به‌کــار بــرد.

- «ثُمَّ یُعیدُکُمْ فیها وَ یُخْرِجُکُمْ اِخْراجا»

منظور از برگرداندن به زمین این است که شـما را می‌میراند و در قبر می‌کند. و منظور از اخراج این است که روز قیامت برای جزا از قبـر بیرونتـان می‌آورد. در این‌کـه فرمـود: «وَ یُخْرِجُکُمْ» و نفرمـود «ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ» اشـاره است به این‌که اعـاده شـما به زمین و بیرون آوردنتان در حقیقت یک عمل است و اعاده جنبه مقـدمه را برای اخراج دارد و انسان در دو حال اعاده و اخراج در یک عالم است، آن هم عالم حق است همـچنان که در دنیا در عالم غرور بود.(۱)

۱- المیــزان ج: ۳۹، ص: ۱۷۹.

(۳۲۶) شروع و پایان جهان

استثناء در طبیعت و تولید آتش از درخت سبز

«اَلَّذی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْاَخْضَرِ ناراً فَاِذا اَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ!» (۸۰ / یس)

این آیه شـریفه بیان است برای جمله «اَلَّذی اَنْشَاَها اَوَّلَ مَرَّةٍ» و در این سـیاق و به این صـدد است که اسـتبعاد از زنده کردن اسـتخوان مرده را برطرف کند. استبعاد از این‌که چگونه ممکن است چیزی که مرده است زنده شود؟ با این‌که مرگ و زندگی متنافی هستند؟ جواب می‌دهد: هیچ اسـتبعادی در این نیست، برای این‌که آب و آتش هم با هم متنافی هسـتند، مع ذلک خدا در درون درخت تر و آبدار آتش قرار داده و شما همان آتش را شعله‌ور می‌کنید.

استثناء در طبیعت و تولید آتش از درخت سبز (۳۲۷)

مراد از درخت به طوری که در بین مفسـرین معروف است «مَرْخ» و درخت «عِفـار» است که این دو درخت چنین وضـعی دارنـد که هرگاه به یکـدیگر سائیده شوند، مشـتعل می‌گردند و در قدیم برای تهیه آتش قطعه‌ای از شاخه این درخت و قطعه‌ای دیگر از شاخه آن می‌گرفتنــد و بـا این‌کـه سبز و تر بودنــد، عفـار را در زیر و مرخ را روی آن قرار داده می‌سائیدنــد و هر دو بـه اذن خــدا آتش می‌گرفتنـد. پس از مرده زنـده درسـت کردن عجیب‌تر از مشـتعل کردن آتش از چـوب تر نیسـت، بـا این‌کـه آب و آتش دو چیز

متضادند.(۱)

۱- المیـــــــزان ج: ۳۳، ص: ۱۸۰.

(۳۲۸) شروع و پایان جهان

سجده و اظهار نیاز درخت و گیاه

«وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ یَسْجُدانِ!» (۶ / رحمن)

می‌گوینـد - مراد از «نَجْم» هر روئیـدنی است که نجم می‌کنـد یعنی از زمین سـر بر می‌آورد و ساقـه ندارد. کلمه «شَجَر» به معنـای روئیدنی‌هایـی است که ساقـه دارند.

امـا این‌که فرمود - گیـاه و درخت برای خـدا سـجده می‌کننـد که منظور از این سـجده خضوع و انقیاد این دو موجود است برای امر خدا، که به امر او از زمین سر بر می‌آورند و به امر او نشو و نما می‌کنند، آن هم به قول بعضی‌ها در چارچوبی نشو و نما می‌کنند که خدا برایشان مقدر فرموده است. و از این دقیق‌تر این‌که نجم و شجر رگ و ریشه خود

سجده و اظهار نیاز درخت و گیاه (۳۲۹)

را برای جـذب مواد عنصری زمین و تغـذی با آن در جوف زمین می‌دوانند و همین خود سـجده آن‌هاست، برای این‌که با این عمل خود خدا را سجده می‌کنند و با سقوط در زمین اظهار حاجت به همان مبدأی می‌نمایند که حاجتشان را بر می‌آورد و او در حقیقت خدایی است که تربیتشان می‌کند.(۱)

۱- المیـزان ج: ۳۷، ص: ۱۹۴.

(۳۳۰) شروع و پایان جهان

(۳۳۱)

بخش سوم:پایان جهان

فصل اول:دنیا در آستانه پایان

آمادگی دنیا برای «یَوْمُ‌الْفَصْل»

(۳۳۲)

(۳۳۳)

«فَإِذَاالنُّجُومُ طُمِسَتْ وَ اِذَا...!» (۷ تا ۱۴/مرسلات)

این آیات بیانگر روز موعودی است که از وقوع آن خبر داده و فرموده بود: «اِنَّما تُـوعَـدوُنَ لَـواقِعٌ - آن‌چه به شـما وعـده دادنـد واقع خواهد شد.»

(۳۳۴)

خدای سـبحان روز موعود را با ذکر حوادثی که در آن واقع می‌شود و مستلزم انقراض عالم انسانی و انقطاع نظام دنیوی است معرفی می‌کند، نظیر: تیره شدن ستـارگان، شـکافتن زمـین، متلاشی شدن کوه‌ها و تحول نظام دنیا به نظامی دیگر و این نشانی‌ها در بسیاری از سوره‌های قرآنی و مخصوصا سوره‌های کوچک قرآن از قبیل سوره نبأ، نازعات، تکویر، انفطار، انشقاق، فجر، زلزال، قارعه و غیـر آن مکـرر آمده است.

این معنا از بیانات کتاب و سنت به طور بدیهی معلوم است که نظام حیات در همه شئونش در آخرت غیر نظامی است که در دنیا دارد، چون خانه آخرت خانه ابدی است پس این‌که خدای‌تعالی نشئه قیامت و جزا را به وسیله مقدمات آن تعریف می‌کند، و خاطرنشان می‌سازد که نشانی آن بر چیده شدن بساط دنیا و خراب شدن بنیان

آمادگی دنیا برای «یوم‌الفصل» (۳۳۵)

زمین آن و متلاشی شدن کوه‌های آن و پاره پاره شدن آسمان آن و انطماس نجوم آن و فلان و فلان است، در حقیقت از قبیل تحدید حدود یک نشئه به سقوط نظام حاکم بر نشئه‌ای دیگر است.

- «فَاِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ!»

در آن روز نور ستارگان و سایر آثار آن محو می‌شود، چون کلمه «طُمِس» به معنای زایل کردن اثر و محو آن است. - «وَ اِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ!»

در آن روز که آسمان پاره می‌شود، چون کلمه «فُرِج» به معنای پیدا شدن شکاف بین دو چیز است.

- «وَ اِذَا الْجِبالُ نُسِفَتْ!»

(۳۳۶) شروع و پایان جهان

روزی که کوه‌ها از ریشه کنده می‌شوند و از بین می‌روند.

- «لِاَیِّ یَوْمٍ اُجِّلَتْ!»

این امور برای چه روزی تأخیر داده شده و خلاصه چه روزی صورت می‌گیرد؟

- «لِیَوْمِ الْفَصْلِ!»

این امور تأخیر انداخته شده برای روز فصل - منظور از روز فصل روز جزاست که در آن، خدای‌تعالی بین خلایق فصل قضاء می‌کند.

- «وَ ما اَدْریکَ ما یَوْمُ الْفَصْلِ؟»

تو چه می‌دانی که یوم‌الفصل چیست؟ (۱)

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۳۹۲.

آمادگی دنیا برای «یوم‌الفصل» (۳۳۷)

آمادگی برای میقات «یوم‌الفصل» با نفخ صور

«اِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ کانَ میقاتا یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ اَفْواجا وَ فُتِحَتِ السَّماءُ فَکانَتْ اَبْوابا وَ سُیِّرَتِ الْجِبالُ فَکانَتْ سَرابا!» (۱۹ و ۲۰ / نبأ)

- «اِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ کانَ میقاتا!»

محققا «یَوْمُ الْفَصْل» که خبرش، خبر عظیمی است، در علم خدا معین شده بود! روزی که خدا آسمان‌ها و زمین را می‌آفرید و نظام جاری در آن را بر آن حاکم می‌کرد

(۳۳۸) شروع و پایان جهان

از همان روز برای نظام مادی جهان مدتی معین کرد که با به سر رسیدن آن مدت، عمر عالم ماده هم تمام می‌شود، چون خدای‌تعالی می‌دانست که این نشئه جز با انتهایش به یوم‌الفصل تمام نمی‌شود چون خودش نشئه دنیا را آفریده بود، می‌دانست که اگر آن را بخواهد بیافریند الا و لابد باید دنبالش نشئه قیامت را هم به پا کند.

- «یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ اَفْواجا!»

«اَفْواج» به معنای جمعیتی است که به سرعت از پیش روی ما بگذرند. مثل این‌که آیه مورد بحث نظری هم دارد به آیه «یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ اُناسٍ بِاِمامِهِمْ!» (۷۱ / اسراء) که نیز دلالت می‌کند بر این‌که روز قیامت مردم فوج فوج می‌آیند.

- «وَ فُتِحَتِ السَّماءُ فَکانَتْ اَبْوابا!»

و وقتی درهای آسمان باز شد، قهرا عالم انسانی به عالم فرشتگان متصل می‌شود.

آمادگی برای میقات «یوم‌الفصل» با نفخ صور (۳۳۹)

- «وَ سُیِّرَتِ الْجِبالُ فَکانَتْ سَرابا!»

هر امر بی‌حقیقت را که به نظر حقیقت برسد، به عنوان استعاره «سَراب» می‌گویند. شاید معنا چنین باشد که کوه‌ها به راه می‌افتند، معلوم می‌شود سراب بوده‌اند.

توضیح این‌که به راه انداختن کوه‌ها و متلاشی کردنشان، بالاخره طبعا به این‌جا منتهی می‌شود که شکل کوهی خود را از دست داده و اجزائش متفرق شود، همچنان‌که در چند جا از کلام مجیدش وقتی سخن از زلزله قیامت دارد و آثار آن را بیان می‌کند، از کوه‌ها هم خبر داده و می‌فرماید: «وَ تَسیرُ الْجِبالُ سَیْرا» (۱۰ / طور) و نیز می‌فرماید: «وَ حُمِلَتِ الْاَرْضُ وَ الْجِبالُ فَدُکَّتا دَکَّةً واحِدَةً - زمین با کوه‌هایش را برمی‌دارند و یکباره خُرد می‌کنند» (۱۴ / حاقه) و نیز می‌فرماید: «وَ کانَتِ الْجِبالُ کَثیبا مَهیلاً - و کوه‌ها تپه‌های پراکنده شود» (۱۴ / مزمل) و نیز می‌فرماید: «وَ تَکوُنُ الْجِبالُ کَالْعِهْنِ

(۳۴۰) شروع و پایان جهان

الْمَنْفوُشِ - کوه‌ها چون پشم حلاجی شده باشد» (۵ / قارعه) و نیز می‌فرماید: «وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسّا - و کوه‌ها به طور عجیبی پاره پاره شود» (۵ / قارعه) و نیز فرموده: «وَ اِذَا الْجِبالُ نُسِفَتْ.» (۱۰ / مرسلات)

پس به راه انداختن کوه‌ها و دک آن بالاخره منتهی می‌شود به بس و نسف و کثیب مهیل کردن و چون عهن منفوش ساختنش و اما سراب شدنش به چه معناست؟ و چه نسبتی با به راه انداختن آن دارد؟ به طور مسلم سراب به آن معنا که به نظر آبی درخشنده برسد، نسبتی با به راه انداختن کوه‌ها ندارد.

بله این را می‌توان گفت که وقتی کوه‌ها به راه افتادند و در آخر حقیقتش باطل شد و دیگر چیزی به صورت جبال باقی نماند، در حقیقت آن جبال «راسیات» که حقایقی دارای جرمی بس بزرگ و نیرومند بود و هیچ چیز آن را تکان نمی‌داد با به حرکت در

آمادگی برای میقات «یوم‌الفصل» با نفخ صور (۳۴۱)

آمدن و باطل شدن سرابی می‌شود خالی از حقیقت، پس به این اعتبار می‌توان گفت آیه: «وَ سُیِّرَتِ الْجِبالُ فَکانَتْ سَرابا» و نظیر این بیان در کلام خدای‌تعالی آمده، آن‌جا که درباره اقوام هلاک شده می‌فرماید: «فَجَعَلْناهُمْ اَحادیثَ - ما آنان را داستان‌ها کردیم.» (۱۹ / سبأ)

پس آیه شریفه به وجهی نظیر آیه زیر است که می‌فرماید: «وَ تَرَی الْجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّالسَّحابِ - کوه‌ها را می‌بینی، گمان می‌کنی جامدند، در حالی که مانند ابرها در حرکتند» (۸۸ / نمل) که اگر بگوییم درباره صفت زلزله قیامت است، شباهتی با آیه مورد بحث خواهد داشت.(۱)

مفهوم ساعت پایان دنیا - یا تاریخ بدون زمان

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۴۳۰.

(۳۴۲) شروع و پایان جهان

«یَسْئَلُونَکَ عَنِ السّاعَةِ اَیّانَ مُرْسیها...؟» (۴۲ ـ ۴۶/نازعات)

در این چهار آیه متعرض سؤال مشرکین از زمان قیام قیامت شده و آن را رد می‌کند، به این‌که علم به آن نزد احدی نیست و کسی جز خدای‌تعالی از آن خبر ندارد و خدای‌تعالی علم به آن را به خود اختصاص داده است.

سؤال منکرین قیامت این بود که چه زمانی آن اثبات و برقرار می‌شود و خلاصه چه زمانی قیامت به پا می‌شود؟

ـ «فیمَ اَنْتَ مِنْ ذِکْریها؟»

معنی جمله فوق این است که: تو از یادآوری بسیار قیامت در چه هستی؟ یعنی از

مفهوم ساعت پایان دنیا - یا تاریخ بدون زمان (۳۴۳)

این‌که به وسیله کثرت ذکر از تاریخ آن آگاه شوی، چه چیز به دست می‌آوری؟ و خلاصه تو با کثرت ذکر قیامت علم به تاریخ آن نمی‌یابی. ممکن هم هست کلمه «ذِکْری» در مورد قیامت به معنای حضور حقیقت معنای قیامت در قلب باشد و معنا این باشد که تو علمی به حقیقت قیامت و خصوصیات آن پیدا نمی‌کنی، مگر وقتی که به زمان آن احاطه یابی.

- «اِلی رَبِّکَ مُنْتَهیها!»

- تو از وقت آن نمی‌توانی با خبر شوی، برای این‌که انتهای آن به سوی پروردگار تو است، پس حقیقت آن و صفاتش و از آن جمله تعیین وقتش را جز پروردگار تو نمی‌داند.

و بعید نیست - و خدا داناتر است - این آیه در مقام بیان علت باشد، و

(۳۴۴) شروع و پایان جهان

بفرماید: ساعت قیام نمی‌کند مگر با فنای اشیاء و سقوط اسباب و ظهور این حقیقت که هیچ ملکی جز برای خدای واحد قهار نیست، پس آن روز جز به خدای‌تعالی مستند و منسوب نیست. و هیچ سببی فرض نمی‌شود که به طور حقیقت بین خدا و پدید آمدن قیامت واسطه باشد و در نتیجه زمان هم که در این عالم برای خود سببی است، نمی‌تواند واسطه باشد. پس روز قیامت در حقیقت توقیت‌بردار (مشمول زمان) نیست - نه این‌که ممکن باشد ولی خدای‌تعالی وقتش را معین نکرده است. و به همین جهت است که می‌بینیم در کلام خدای‌تعالی هیچ‌گونه تحدیدی برای آن روز نیامده است. تنها این تحدید ذکر شده که روز قیامت با انقراض نشئه دنیا به پا می‌شود. و در این‌باره فرموده: «در صور دمیده می‌شود پس هر کس که در آسمان‌هاست و هر کس که در زمین است، هلاک می‌شود.» (۶۸ / زمر) و در این معنا آیات دیگری است که

مفهوم ساعت پایان دنیا - یا تاریخ بدون زمان (۳۴۵)

از خراب شدن دنیا خبر می‌دهد و یا خبر می‌دهد از این‌که زمین و آسمان به زمین و آسمانی دیگر مبدل می‌گردد و ستارگان فرو می‌ریزند. و آیاتی دیگر از این قبیل وجود دارد.

و اگر تحدیدی هم آمده به نوعی تشبیه و تمثیل آمده، نظیر آیه زیر که می‌فرماید: «وضعشان چنین است که وقتی قیامت را می‌بینند گویی جز شبی و یا شبی و پاسی از روز آن درنگ نکردند.» (۴۶ / نازعات) آن‌گاه حق مطلب را در آیه زیر بیان نموده و می‌فرماید: «و آن‌هایی که علم و ایمانشان داده بودند، در پاسخ می‌گویند، نه، شما در حساب خدا از روزی که مردید تا روز قیامت درنگ کردید و همین است روز قیامت.» (۵۶ / روم)

در کلام خدای‌تعالی در مواضعی به آن‌چه گفته شد اشاره شده و آن مواضعی است

(۳۴۶) شروع و پایان جهان

که خبر می‌دهد قیامت جز به ناگهانی و بدون خبر قبلی نمی‌آید، مانند آیه زیر که می‌فرماید: «قیامت در آسمان‌ها و زمین سنگین است و به سراغتان نمی‌آید مگر به ناگهانی. مردم از تو از وقت آن می‌پرسند، گویی تو تاریخ آن را می‌دانی. بگو علم آن تنها

نزد خدای تعالی است و لکن بیشتر مردم نمی‌دانند.» (۱۸۷ / اعراف)

ـ «کَاَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَها لَمْ یَلْبَثُوا اِلاّ عَشِیَّةً اَوْ ضُحیها!» (۴۶ / نازعات)

این جمله نزدیکی قیامت را در قالب یک تمثیل و تشبیه بیان می‌کند و می‌فرماید: نزدیکی قیامت به زندگی دنیاییشان طوری است که مثل آنان در هنگام دیدن قیامت مثل خود آنان است در آن فرض که بعد از گذشتن یک شب و یا یک نصفه روز از مردنشان دوباره زنده شوند... خلاصه فاصله بین مردن و قیامت را مدت زمانی احساس می‌کنند که نسبتش با روز و شب‌های گذشته عمرشان نسبت یک شب و یا یک ظهر را دارد.

مفهوم ساعت پایان دنیا - یا تاریخ بدون زمان (۳۴۷)

ازآن‌چه گذشت روشن‌شد که مراد به کلمه «لَبْث» درنگ در مدت زمانی است که بین زندگی دنیا و روز بعث فاصله‌شده و در این‌مدت در قبرها آرمیده‌بودند، چون حساب بر مجموع زندگی دنیا واقع می‌شود.(۱)

۱- المیـــــــــزان ج: ۴۰، ص: ۴۲.

(۳۴۸) شروع و پایان جهان

علائم پایان دنیا

«اذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ وَ اِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ وَ اِذَا الْجِبالُ سُیِّرَتْ...!»

(۱ - ۱۴ / تکویر)

ـ «اذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ!»

کلمه «کُوِّرَت» به معنای پیچیدن چیزی و به شکل کره در آوردن آن است، نظیر پیچیدن عمامه بر سر و شاید تکویر خورشید استعاره باشد از این‌که تاریکی بر جرم خورشید احاطه پیدا می‌کند.

علائم پایان دنیا (۳۴۹)

ـ «وَ اِذَاالنُّجُومُ انْکَدَرَتْ!»

«اِنْکِدار» به معنای سقوط است. مراد به این جمله این است که در آن روز ستارگان می‌ریزند، هم‌چنان‌که آیه: «وَ اِذَا الْکَواکِبُ انْتَثَرَتْ!» (۲ / انفطار) نیز همین را می‌رساند. البته ممکن هم هست از باب کدورت و تیرگی باشد و مراد این باشد که در آن روز ستارگان بی‌نور می‌شوند.

- «وَ اِذَا الْجِبالُ سُیِّرَتْ!»

روزی که از شدت زلزله آن کوه‌ها به راه می‌افتند و مندک و متلاشی می‌شوند و غباری پراکنده می‌گردند و سرابی خالی از حقیقت (کوهی) می‌شوند. همه این‌ها تعبیرهایی است که در قرآن درباره وضع کوه‌ها در آن روز آمده است.

- «وَ اِذَا الْعِشارُ عُطِّلَتْ!»

(۳۵۰) شروع و پایان جهان

«عُشَراء» به معنای ماده شتر حامله‌ای است که ده ماه از حملش گذشته باشد و به همین جهت عُشرائش می‌نامند، تا وقتی که بچه‌اش را بزاید. و ای بسا که بعد از زائیدن هم آن را عُشَراء بخوانند، چون چنین شتری از نفیس‌ترین اموال عرب به شمار می‌رود. معنای تعطیل شدن عُشَراء این است که در آن روز عرب چنین مال نفیسی را رها می‌کند و هیچ چوپانی و دشتبانی که آن را حفظ کند، بر او نمی‌گمارد. و گویا در این جمله اشاره‌ای به طور کنایه به این معنا باشد که همین اموال نفیسی که مردم دنیا بر سر آن پنجه به روی هم می‌کشند، آن روز بی‌صاحب می‌ماند و کسی نیست که از آن‌ها استفاده کند. برای این‌که مردم آن روز آن

قدر به خود مشغولند که یاد از هیچ چیز دیگر نمی‌کننـد، هم‌چنـان‌که در جـای دیگـر فرمـود: «لِكُلِّ امْرِىءٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنيهِ.»(۳۷ / عبس)

علائم پایان دنیا (۳۵۱)

- «وَ اِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ!»

«وَحْش» به معنای حیوانی است که هرگز با انسان‌ها انس نمی‌گیرد، مانند درندگان و امثال آن. ظاهر آیه این است که وحشی‌ها هم در روز قیامت مانند انسان‌ها محشور می‌شوند. این‌که وحشیان بعد از محشور شدن چه وضعی دارند و سرانجام کارشان چه می‌شود؟ در کلام خدای‌تعالی و در اخباری که قابل اعتماد باشد چیزی که از این اسرار پرده بردارد، نیامده است چه بسا که بعضی گفته باشند محشور شدن وحشی‌ها مربوط به روز قیامت نیست، بلکه از نشانه‌های قبل از قیامت است و منظور از آن این است که قبل از قیامت - در اثر زلزله‌های پی در پی - همه وحشی‌ها از غار خود بیرون می‌جهند.

ـ «وَ اِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ!»

(۳۵۲) شروع و پایان جهان

«تَسْجير» یا افروختن دریاها به دو معنی تفسیر شده است. یکی افروختن دریایی از آتش و دوم پر شدن دریاها از آتش. و معنای آیه بنا به تفسیر اول این است که روز قیامت دریاها آتشی افروخته می‌شوند. و بنا بر تفسیر دوم این می‌شود که دریاها پرازآتش‌می‌شوند... .

ـ «وَ اِذَاالسَّماءُ كُشِطَتْ!»

کلمه «كَشْط» به معنای قلع و کندن چیزی است که سخت به چیز دیگری چسبیده و قهرا کندنش نیز به شدت انجام می‌شود. و کشط آسمان قهرا با آیه: «وَالسَّمواتُ مَطْوِيّاتٌ بِيَمينِهِ،» (۶۷ / زمر) و آیه «وَ يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالْغَمامِ وَ نُزِّلَ الْمَلائِكَةُ تَنْزيلاً،» (۲۵ / فرقان) و سایر آیات مربوطه به این معنا منطبق می‌شود...(۱)

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۷۹.

علائم پایان دنیا (۳۵۳)

واقعه چگونه اتفاق می‌افتد؟

«اِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ...!» (۱ تا ۶ / واقعه)

سوره واقعه قیامت کبری را که در آن مردم دوباره زنده می‌شوند، شرح می‌دهد. نخست مقداری از حوادث هول‌انگیز آن را ذکر می‌کند، حوادث نزدیک‌تر به زندگی دنیایی انسان و نزدیک‌تر به زمینی که در آن زندگی می‌کرده و می‌فرماید: اوضاع و احوال زمین دگرگون می‌شود و زمین بالا و پایین و زیر و رو می‌گردد،

(۳۵۴) شروع و پایان جهان

زلزله بسیار سهمگین زمین کوه‌ها را متلاشی و چون غبار می‌سازد... .

- «اِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ،»

وقوع حادثه عبارت است از حدوث و پدید آمدن آن و کلمه «واقِعَة» صفتی است که هر حادثه‌ای را با آن توصیف می‌کنند (می‌گویند واقعه‌ای رخ داده، یعنی حادثه‌ای پدید شده،) و مراد از واقعه در آیه مورد بحث «واقعه قیامت» است. و اگر در این‌جا به طور مطلق و بدون بیان آمده و تنها فرموده: «چون واقعه رخ می‌دهد»، بدین جهت بوده که بفهمانند، واقعه قیامت آن قدر معروف است که شنونده آن را به خوبی می‌شناسد. و به همین جهت است که گفته‌اند: اصلاً کلمه «واقِعَة» یکی از نام‌های قیامت است، که

قرآن این نامگذاری را کرده، هم‌چنان‌که نام‌های دیگری چون «حاقَّه»، «قارِعَة» و «غاشِیَة» بر آن نهاده است.

واقعه چگونه اتفاق می‌افتد؟ (۳۵۵)

- «لَیسَ لِوَقْعَتِها کاذِبَةٌ،»

در وقوع و تحقق قیامت هیچ دروغی نیست. هیچ عاملی که اقتضاء دروغ شدن وقوع قیامت را داشته باشد و آن را دروغ کند، وجود ندارد.

- «خافِضَةٌ رافِعَةٌ!»

یعنی قیامت خافض و رافع است. «خَفْض» معنای خلاف «رَفْع» را می‌دهد. و اما این‌که به چه حساب قیامت پایین آورنده و بالا برنده است، باید گفت: که این تعبیر کنایه است، از این‌که قیامت نظام عالم را زیر و رو می‌کند، مثلاً باطن دل‌ها را که در دنیا پنهان بود ظاهر می‌کند و آثار اسبابی که در دنیا ظاهر بود و همه می‌دانستند آب چه اثری و آتش چه اثری دارد، در قیامت پنهان می‌شود. یعنی اسباب به کلی از اثر می‌افتد. و روابط جاری میان اسباب و مسببات کاملاً قطع می‌گردد.

(۳۵۶) شروع و پایان جهان

ـ «اذا رُجَّتِ الْاَرْضُ رَجّا!»

کلمه «رُجّ» به معنای تکان دادن به شدت چیزی است و در این آیه منظور از آن، زلزله قیامت است. که خدای سبحان در آیه «اِنَّ زَلْزَلَةَ السّاعَةِ شَیْءٌ عَظیمٌ!» (۱ / حج) آن را بس عظیم توصیف کرده و در آیه فوق با آوردن کلمه «رَجّا» همین عظمت را فهمانده است – چون زمین زلزله می‌شود که شدتش قابل وصف نیست.

- «وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسّا فَکانَتْ هَباءً مُنْبَثّا!»

کلمه «بُسّ» به معنای خورد کردن است، یعنی جسمی را که دارای جمعی بوده، آن قدر بکوبی تا مانند آرد به صورت ذراتی درآید. در حقیقت بس جبال همان معنای را می‌رساند که آیه شریفه «وَ سُیِّرَتِ الْجِبالُ» می‌رساند. و کلمه «هَباء» به معنای غبار است. «فَکانَتْ هَباءً مُنْبَثّا ـ و سپس غباری پراکنده در فضا گردند.»(۱)

واقعه چگونه اتفاق می‌افتد؟ (۳۵۷)

تغییرات طبیعی در پایان دنیا

«وَ تَرَی الْجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّالسَّحابِ...!» (۸۸ / نمل)

این آیه شریفه از آن جهت که در سیاق آیات قیامت قرار گرفته و آن‌چه می‌گوید درباره همان قیامت می‌گوید و پاره‌ای از وقایع آن روز را توصیف می‌کند، که عبارت است از به راه افتادن کوه‌ها، که درباره این قضیه در جای دیگر قرآن فرموده: «وَ سُیِّرَتِ الْجِبالُ فَکانَتْ سَرابا – به راه افتاده می‌شوند کوه‌ها و در آخر سراب می‌شوند،» (۲۰ / نبأ) و

۱– المیزان ج: ۳۷، ص: ۲۳۴.

(۳۵۸) شروع و پایان جهان

نیز در مواردی دیگر از آن خبر داده است.

پس این‌که می‌فرماید: «وَ تَرَی الْجِبالَ – و می‌بینی کوه‌ها را،» خطاب در آن به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است. و مراد به آن مجسم کردن واقعه است، هم‌چنان‌که در آیه «وَ تَرَی النّاسَ سُکاری – مردم را مست می‌بینی،» (۲ / حج) حال مردم را در آن مجسم می‌کند، نه این‌که تو الان ایشان را می‌بینی، بلکه اگر حال ایشان را می‌دیدی آن‌چه از وضعشان که دیدنی است این طور به نظرت می‌رسید که مستند.

«تَحْسَبُها جامِدَةً» یعنی کوهها را می‌بینی و آنها را جامد گمان می‌کنی. معنای روبرهم دو جمله این است که - تو در آن روز کوه‌ها را (که امروز جامد گمان می‌کنی،) می‌بینی که چون ابر به حرکت در می‌آیند.

- «صُنْعَ اللّهِ الَّذی اَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ!»

تغییرات طبیعی در پایان دنیا (۳۵۹)

در این جمله تلویح و اشاره‌ای است به این‌که این صنع و این عمل از خدای‌تعالی تخریب و ویرانی عالم است، لکن چون تکمیل آن را در پی دارد و مستلزم اتقان نظام آن است، نظامی که در آن هر چیزی به منتها درجه کمال خود می‌رسد، آن کمالی که اگر کمال سعادت باشد و اگر کمال شقاوت، زمینه‌اش را قبلاً فراهم کرده بود، از این رو ویرانی را صنع و آفرینش نامید، چون این خود صنع خداست، آن صنعی که هر چیزی را متقن کرد، پس خدای سبحان، اتقان را از هر چه که متقن کرده، سلب نمی‌کند و فساد را بر آن‌چه اصلاح فرموده مسلط نمی‌سازد. پس اگر دنیا را خراب می‌کند برای این است که آخرت را تعمیر نماید.(۱)

۱- المیزان ج: ۳۰، ص: ۳۵۲.

(۳۶۰) شروع و پایان جهان

تحولات در اجرام و تبدیل عوامل طبیعی

«اَلْحاقَّةُ مَا الْحاقَّةُ وَ ما اَدْریکَ مَا الْحاقَّةُ کَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عادٌ بِالْقارِعَةِ!»

(۴ - ۱۲ / حاقه)

مراد از کلمه «اَلْحاقَّه» روز قیامت کبری است. کلمه «قارِعَه» نیز یکی از اسامی قیامت است و بدین جهت آن را «قارِعَه ـ کوبنده» نامیدند که آسمان‌ها و زمین را به هم می‌کوبد و به آسمان و زمینی دیگر تبدیل می‌کند، کوه‌ها را به راه می‌اندازد،

تحولات در اجرام و تبدیل عوامل طبیعی (۳۶۱)

خورشید را تیره و ماه را منخسف می‌کند، ستارگان را می‌ریزد و تمامی اشیاء به قهر الهی دگرگون می‌شوند، که قرآن به همه این‌ها ناطق است.

این آیه و آیه بعدش تا نه آیه هر چند در صدد بیان اجمالی از داستان نوح و عاد و ثمود و فرعون و طاغوت‌های قبل از او و مؤتفکات و هلاکت آنان است و لکن در حقیقت می‌خواهد به پاره‌ای از اوصاف «اَلْحاقَّة ـ قیامت» اشاره کند.

و حاصل معنا این است که قیامت همان کوبنده‌ای است که ثمود و عاد و فرعون و قبل از او مؤتفکات و قوم نوح تکذیبش کردند و خدا با اخذی شدید ایشان را بگرفت و به عذاب انقراض هلاکشان کرد.(۱)

۱- المیـــــزان ج: ۳۹، ص: ۶۹.

(۳۶۲) شروع و پایان جهان

(۳۶۳)

فصل دوم:نفخه صور و آغاز پایان

« نفخه صور » و وضع جهان بعد از آن

«فَاِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ نَفْخَةٌ واحِدَةٌ وَ حُمِلَتِ الاْرْضُ وَ الْجِبالُ فَدُکَّتا دَکَّةً واحِدَةً...!»(۱۳ - ۱۷/حاقه)

تعبیر دمیدن در صور کنایه است از مسئله قیامت. دمیدن در بوق هم کنایه است

(۳۶۴)

از حاضر کردن مردم برای رسیدگی به حساب‌هایشان و اگر آن را به صفت واحده توصیف کرده برای اشاره به این معنا بوده که مسئله حتمی است و قضائش رانده شده و امر پا در هوایی نیست که احتیاج به تکرار نفخه داشته باشد و آن‌چه از سیاق آیات به ذهن می‌رسد، این است که منظور از این نفخه واحده، نفخه دوم است که در آن مردگان زنده می‌شوند.

ـ «وَ حُمِلَتِ الْاَرْضُ وَ الْجِبالُ فَدُكَّتا دَكَّةً واحِدَةً!»

کلمه «دکّ» معنایش کوبیدن سخت است، به طوری که آن‌چه کوبیده می‌شود، خرد گشته و به صورت اجزایی ریز در آید. و منظور از حمل شدن زمین و جبال این است که قدرت الهی بر آن‌ها احاطه می‌یابد. و اگر مصدر «دک» را با کلمه واحده توصیف کرد، برای این بود که به «سرعت خرد شدن» آن‌ها اشاره کند و بفهماند خُرد شدن کوه‌ها و زمین احتیاج به کوبیدن بار دوم ندارد.

«نفخه صور» و وضع جهان بعد از آن (۳۶۵)

– «فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْواقِعَةُ!»

در چنین روزی قیامت به پا می‌شود.

ـ «وَانْشَقَّتِ‌السَّماءُ فَهِیَ يَوْمَئِذٍ واهِيَةٌ – و آسمان می‌شکافد که در چنین روزی صولت و رفعتش به ضعف مبدل می‌گردد.»

کلمه «اِنْشِقاق» در هر چیز استعمال شود، معنای جدا شدن قسمتی از آن را می‌دهد و کلمه «واهِيَة» به معنای ضعف و به قولی به معنای پاره شدن چرم و جامه و امثال آن است.

و ممکن هم هست آیه شریفه در معنای آیه زیر باشد که می‌فرماید: «وَ يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالْغَمامِ وَ نُزِّلَ الْمَلائِكَةُ تَنْزيلاً – و روزی که آسمان بر ابرها پاره پاره می‌شود و

(۳۶۶) شروع و پایان جهان

ملائکه به طور ناگفتنی نازل می‌گردند.» (۲۵ / فرقان) (۱)

نفخ صور و اشراق زمین به نور الهی

«وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّمواتِ وَ مَنْ فِی‌الْاَرْضِ اِلّا مَنْ شاءَ اللّهُ ثُمَّ نُفِخَ فيهِ اُخْری...!» (۶۸ و ۶۹ / زمر)

ظاهر آن‌چه در کلام خدای‌تعالی در معنای نفخ صور آمده این است که این نفخه دو بار صورت می‌گیرد، یک بار برای این‌که همه جانداران با هم بمیرند و یک بار هم برای این‌که همه مردگان زنده شوند.

۱– المیـــــزان ج: ۳۹، ص: ۱۰۷.

نفخ صور و اشراق زمین به نور الهی (۳۶۷)

جمله «اِلّا مَنْ شاءَ اللّهُ» استثنایی است از اهل آسمان‌ها و زمین. و معنای آیه «ثُمَّ نُفِخَ فيهِ اُخْری فَاِذاهُمْ قِيامٌ يَنْظُرُونَ» این است که در صور نفخه دیگری دمیده می‌شود، که ناگهان همه از قبرها بر می‌خیزند و منتظر می‌ایستند، تا چه دستوری برسد و یا چه رفتاری با ایشان می‌شود و یا معنا این است که بر می‌خیزند و مبهوت و متحیر نگاه می‌کنند. «وَ اَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّها» اشراق ارض به معنای نورانی شدن آن است. آن‌چه به نظر ما می‌رسد – و خدا داناتر است – این است که بعید نیست مراد به اشراق زمین به نور پروردگارش، آن حالتی باشد که از خصایص روز قیامت است، از قبیل کنار رفتن پرده‌ها و ظهور حقیقت اشیاء و بروز و ظهور واقعیت اعمال، از خیر یا شر، اطاعت یا معصیت، حق یا باطل، به طوری که ناظران حقیقت هر عملی را ببینند. چون اشراق هر چیزی عبارت است از ظهور آن به وسیله نور و این هم جای شک نیست

(۳۶۸) شروع و پایان جهان

که ظهور دهنده آن روز خدای سبحان است، چون غیر از خدا هر سبب دیگری در آن روز از سببیت ساقط است، پس اشیاء در آن روز با نوری که از خدای‌تعالی کسب کرده، روشن می‌شوند.

این اشراق هر چند عمومی است و شامل تمامی موجودات می‌شود و اختصاصی به زمین ندارد و لکن از آن‌جا که غرض بیان حالت آن روز زمین و اهل زمین است، لذا تنها از اشراق زمین سخن گفت. مراد از زمین در عین حال زمین و موجودات در آن و متعلقات آن است.

این معنایی که به نظر ما رسیده از مواضعی از کلام خدای‌تعالی به شرح زیر استفاده می‌شود.

- «تو از چنین وضعی در غفلت بودی، ما پرده غفلت را کنار زدیم، اینک

نفخ صور و اشراق زمین به نور الهی (۳۶۹)

دیدگانت امروز تیزبین و خیره شده است.» (۲۲ / ق)

- «روزی که هر نفسی آنچه از خیر عمل کرده، حاضر می‌یابد و آنچه از بدی‌ها که مرتکب شده!» (۳۰ / آل‌عمران)

- «در امروز زمین اخباری را که دارد می‌گوید، چون پروردگار تو به آن وحی کرده، در امروز مردم دسته دسته بیرون می‌آیند تا اعمال خود را ببینند، پس هر کس به سنگینی یک ذره عمل خیری کرده باشد، آن را می‌بیند و هر کس به سنگینی یک ذره عمل شری کرده باشد، آن را خواهد دید.» (۴ تا ۸ / زلزله)

و آیات‌بسیاری دیگر که دلالت‌دارند بر ظهوراعمال و تجسم آن‌ها و شهادت اعضای بدن آدمیان و امثال آن.(۱)

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۱۴۵.

(۳۷۰) شروع و پایان جهان

روز نفخ صور و وضع موجودات در پایان دنیا

«وَ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّمواتِ وَ مَنْ فِی الْاَرْضِ اِلّا مَنْ شاءَ اللّهُ وَ کُلٌّ اَتَوْهُ داخِرینَ!» (۸۷/نمل)

کلمه «نَفْخ صُور - دمیدن در بوق» کنایه است از اعلام به جمعیت انبوهی، چون لشکر، مطلبی را که باید همگی عملی کنند، مثل این‌که همگی در فلان روز و فلان ساعت حاضر باشند و یا حرکت کنند و یا امثال این. و کلمه «فَزَع» به

روز نفخ صور و وضع موجودات در پایان دنیا (۳۷۱)

معنای آن گرفتگی و نفرتی است که از منظره‌ای نفرت‌آور به انسان دست می‌دهد. فزع هم از همان جنس جزع است.

بعضی گفته‌اند: مراد از این نفخ صور، نفخه دومی است، که با آن روح به کالبدها دمیده می‌شود و همه برای فصل قضا مبعوث می‌گردند.

بعضی دیگر گفته‌اند: مراد به آن، نفخه اول است، که با آن همه زندگان می‌میرند.

بعید نیست که مراد از نفخ در صور، در این صورت مطلق نفخ باشد، چه آن‌که با آن می‌میرند و یا آن نفخی که با آن زنده می‌شوند. برای این‌که نفخ هر چه باشد، از مختصات قیامت است و این‌که بعضی در فزع و بعضی در ایمنی هستند و نیز کوه‌ها به راه می‌افتند، همه از خواص نفخه اول باشد و این‌که مردم با خواری نزد خدا می‌شوند، از خواص نفخه دوم باشد.

(۳۷۲) شروع و پایان جهان

خدای تعالی از حکم فزع عمومی که شامل همه موجودات آسمان‌ها و زمین است، جمعی از بندگان خود را استثناء کرده

است.

و ظاهرا مراد از جمله «وَ کُلٌّ اَتَوْهُ داخِرینَ،» رجوع تمامی موجودات عاقل در آسمان‌ها و زمین است، حتی آن‌هایی که از حکم فزع استثناء شده‌اند، چه آن‌ها و چه این‌ها، همه نزد پروردگار متعال حاضر می‌شوند.(۱)

مفهوم‌ترس اعظم و حال موجودات در زمان نفخ صور

۱- المیزان ج: ۳۰، ص: ۳۵۰.

مفهوم ترس اعظم و حال موجودات در زمان (۳۷۳)

«لا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الاَکْبَرُ...!» (۱۰۳ / انبیاء)

کلمه «فَزَعِ اَکْبَر» به معنای ترس اعظم است، که خدای‌تعالی خبر داده که چنین ترسی در هنگام نفخ صور وقوع پیدا می‌کند. و فرموده: «یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّمواتِ وَ مَنْ فِی الاَرْضِ - و چون در صور دمیده می‌شود، همه کسانی که در آسمان‌ها و زمینند، به فزع می‌افتند.» (۸۷ / نمل) (۱)

نفخه صور و وضع مردم در پایان دنیا

۱- المیزان ج: ۲۸، ص: ۱۸۳.

(۳۷۴) شروع و پایان جهان

«فَأِذا جاءَتِ الصّاخَّةُ یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخیهِ...!» (۴۲ - ۴۳ / عبس)

ـ «فَأِذا جاءَتِ الصّاخَّةُ،»

کلمه «صاخَّه» به معنای صیحه شدیدی است که از شدتش گوش‌ها کر می‌شود و منظور از آن نفخه صور است.

ـ «یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخیهِ وَ اُمِّهِ وَ اَبیهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنیهِ،»

این آیه به شدت روز قیامت اشاره می‌کند. شدت آن روز به حدی است که اقربای انسان و نزدیکانش که یک روز طاقت فراقشان را نداشت و آن‌ها را یاور و بازوی خود در زندگی می‌پنداشت و همواره به آنان پناه می‌برد، امروز از همه آنان می‌گریزد، برای این‌که شدت آن چنان احاطه می‌کند که نمی‌گذارد، آدمی به یاد چیزی و کسی بیفتد و

نفخه صور و وضع مردم در پایان دنیا (۳۷۵)

اعتنایی به غیر خود کند، حال غیر خودش هر که می‌خواهد باشد. آری بلا و مصیبت وقتی عظیم‌باشد و شدت یابد و بر آدمی چیره گردد، آن‌چنان آدمی‌رابه‌خودجذب می‌کند که از هر کفر و تلاشی دیگر منصرفش می‌سازد.

دلیل بر این معنا آیه بعدی است که می‌فرماید:

ـ «لِکُلِّ امْرِیءٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنیهِ!»

برای هر فردی از ایشان به قدر کفایت که نگذارد به چیز دیگری بیندیشد، گرفتاری هست.

ـ «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضاحِکَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ!»

این آیه بیان می‌کند که در آن روز مردم به دو دسته منقسم می‌شوند، قسمتی اهل سعادت و قسمی دیگر اهل شقاوت و اشاره می‌کند به این‌که هر یک از این دو طایفه با

(۳۷۶) شروع و پایان جهان

سیما و قیافه‌اش شناخته می‌شود. اهل سعادت چهره‌های نورانی و درخشنده دارند، که فرح و سرور و انتظار آینده‌ای خوش از آن

چهره‌ها هویداست، پس معنای مستبشره همین است که از دیدن منزلگاه خود که به زودی بدان‌جا منتقل می‌شوند، خوشحالند.

ـ «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ عَلَیْها غَبَرَةٌ!»

کلمه «غَبَرَة» به معنای غبار و کدورت است که منظور از آن سیما و نشانه‌های غم و اندوه است. «تَرْهَقُها قَتَرَةٌ – سیاهی و تاریکی بر آن چهره‌ها نشسته است.» در این چهار آیه حال دو طایفه را با بیان حال چهره‌هاشان بیان کرده است. چون چهره و قیافه آیینه دل است. هم مسرت درونی در آن جلوه می‌کند و هم اندوه و گرفتاری. «اُولئِکَ هُمُ الْکَفَرَةُ الْفَجَرَةُ ـ این‌طایفه جامع بین دو صفت کفر و فجورند.» کفر که کار قلب و فجور که کار بدنی

نفخه صور و وضع مردم در پایان دنیا (۳۷۷)

است و به‌معنای گناهان شنیع است.(۱)

روز سخت و احضار برای حسابرسی

«فَاِذا نُقِرَ فِی النّاقُورِ فَذلِکَ یَوْمَئِذٍ یَوْمٌ عَسیرٌ...!» (۸ / مدثر)

کلمه «نُقِر» به معنای کوبیدن و کلمه «ناقُور» به معنای هر چیزی است که به آن می‌کوبند، تا صدا کند و جمله «نَقر در ناقُور» نظیر جمله «نَفْخ در صور»

۱– المیزان ج: ۴۰، ص: ۷۳.

(۳۷۸) شروع و پایان جهان

کنایه از زنده کردن مردگان در قیامت و احضار آنان برای حسابرسی است.

ـ «فَذلِکَ یَوْمَئِذٍ یَوْمٌ عَسیرٌ، عَلَی الْکافِرینَ غَیْرُ یَسیرٍ!»

در آیه فوق اشاره است به زمان نقر در ناقور و بعید نیست که مراد از کلمه «یَوْمَئِذٍ» روزی باشد که خلایق برای حساب و جزا به سوی خدا برمی‌گردند. اگر کلمه «یَوْمَئِذٍ» قید کلمه «فَذلِک» باشد معنای آیه چنین می‌شود: «پس زمان نقر ناقور که روز رجوع خلایق به خدا واقع می‌شود، زمانی بس دشوار بر کافران است!» و اگر کلمه مزبور قید کلمه «یَوْم» باشد معنی چنین می‌شود: «زمان نقر ناقور زمانی بس دشوار بر کافران است، در روزی که خلایق به سوی خدا برمی‌گردند!» (۱)

۱– المیزان ج: ۳۹، ص: ۲۷۵.

روز سخت و احضار برای حسابرسی (۳۷۹)

سرعت و دهشت و عظمت پایان دنیا

«یَوْمَ تَرْجُفُ الرّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرّادِفَةُ...!» (۶ – ۱۴ / نازعات)

کلمه «راجِفَه» به صیحه‌های عظیمی تفسیر شده که در آن تردد و اضطرابی باشد و کلمه «رادِفَه» و متأخر و تابع تفسیر شده، در نتیجه بنابراین تفسیر، دو آیه مورد بحث با دو نفخه صور تطبیق می‌شود، که آیه زیر هم بر آن‌ها دلالت دارد، می‌فرماید: «و در صور دمیده می‌شود، پس هر کس که در آسمان‌ها و هر کس که در زمین باشد، غش می‌کند مگر کسی که خدا بخواهد و سپس بار دوم در آن دمیده می‌شود، که ناگهان

(۳۸۰) شروع و پایان جهان

همه به حال ایستاده تماشا می‌کنند.» (۶۸ / زمر)

آن‌چه با سیاق مناسب‌تر است جمله «یَوْمَ تَرْجُفُ...» بر فخامت و عظمت آن دلالت می‌کند و می‌فهماند، آن قدر شدید است که

ناگفتنی است.

ـ «قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ واجِفَةٌ اَبْصارُها خاشِعَةٌ!»

مراد از قلوب در امثال این موارد که صفات ادراکی از قبیل علم و خوف و رجاء و نظایر آن بدان نسبت داده می‌شود، نفوس بشری است. و اگر خشوع را به ابصار نسبت داده، با این که خشوع از احوال قلب است، به خاطر آن بوده که اثر ظاهری خشوع در چشم‌ها قوی‌تر از سایر اعضاء است.

ـ «يَقُولُونَ ءَاِنّا لَمَرْدُودُونَ فِى الْحافِرَةِ؟»

منکرین بعث می‌گویند: آیا ما راستی راستی بعد از مرگ به حالت اولی

که همان حالت زندگی است، برمی‌گردیم؟

– «ءَاِذا كُنّا عِظاما نَخِرَةً – بعد از آن که استخوان‌های پوسیده شدیم؟»

وقتی زنده شدن بعد از مرگ عجیب باشد، با پوسیده شدن استخوان‌ها و تفرق اجزاء عجیب‌تر است.

ـ «قالُوا تِلْكَ اِذا كَرَّةٌ خاسِرَةٌ!»

این رجعت ـ یعنی برگشتن بعد از مرگ به سوی زندگی ـ رجعتی است که برای صاحبش خسران‌آور است.

ـ «فَاِنَّما هِىَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ، فَاِذا هُمْ بِالسّاهِرَةِ!»

کلمه «زَجْر» به معنای طرد کردن کسی با آواز و نهیب است و اگر نفخه دوم را زجره خوانده، از این جهت بودکه انسان با این نهیب از نشئه مرگ به نشئه حیات و از باطن

زمین به روی زمین منتقل می‌شود. کلمه «اِذا» فجائیه است، یعنی معنای (ناگهان و ناگاه) را می‌دهد. کلمه «ساهِرَه» به معنای زمین هموار و یا زمین خالی از گیاه است.

معنای آیه این است که: برای ما دشوار نیست که ایشان را بعد از مردن زنده کنیم، و دوباره به زندگی برگردانیم، برای این که برگشتن آنان بیش از زجره واحده‌ای کاری ندارد، به محضی که آن زجره محقق شود، ناگهان همه زنده گشته و روی زمینی تخت و یا بی‌آب و علف قرار خواهند گرفت، با این که لحظه قبل از آن، مرده و در شکم زمین بودند.

پس دو آیه مورد بحث در معنای آیه زیر است که می‌فرماید: «مسئله قیامت نیست، مگر نظیر چشم به‌هم زدن و یا فوری‌تر از آن.» (۷۷/نحل) (۱)

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۲۱.

«طامّه کبری» و تدبیر پایان جهان

«فَاِذا جاءَتِ الطّامَّةُ الْكُبْرى!» (۳۴ / نازعات)

کلمه «طامَّة» عالیه و غالبه است. و هر داهیه و بلایی را که انسان‌ها از دفع آن عاجز باشند، طامّه می‌گویند.

بنا به گفته صاحب مجمع، طامّه کبری همان قیامت است، چون قیامت داهیه‌ای است که از هر داهیه‌ای دیگر عالی‌تر است و بر هر داهیه‌ای غالب است. و این است

معنـای کـبری بـودن طـامّه قیـامت. و چـون نفرموده قیـامت از چه داهیه‌ای بزرگـتر است و به طور مطلق فرموده داهیه بزرگـتر، معلوم می‌شود هیچ داهیه و واقعه‌ای بـزرگتـر از آن نـیست.

بـا تـوجـه بـه (فـاء تفریـع) در اول جملـه مضـمـون آیـه فـوق یعنـی آمـدن قیـامـت از لـوازم خلقـت آسـمـان و زمیـن و تدبیر جـاری در آن دو است.(۱)

۱- الـمیـــــزان ج: ۴۰، ص: ۳۴.

«طامه کبری» و تدبیر پایان جهان (۳۸۵)

(۳۸۶)

فصل سوم:تمام شدن عمر آسمان‌ها و زمین

تمام شدن عمر ماه و خورشید در زمان مقرر

«وَ سَخَّرَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ یَجْری لِاَجَلٍ مُسَمًّی...!»(۲ / رعد)

«کُلٌّ یَجْری لِاَجَلٍ مُسَمًّی - یعنی هر یک از شمس و قمر تا اجلی معین جریان دارند،»

که وقتی آن سرآمد سر رسید، می‌ایستند. ممکن هست، بلکه رجحان هم دارد

(۳۸۷)

که بگوییم ضـمیر به همه آسمان‌ها و شمس و قمر بر می‌گردد، زیرا حکم جریان و سیر، حـکمی است عـمومی که هـمه این اجسـام محکـوم به آن هستند.

تـدبیر امر عالم هم به همین معناست که اجزای آن را به بهترین و محکم‌ترین نظم منظم سازد، به طوری که هر چیزی به سوی غایت مقصود از آن متوجه گشته، سیر کند و همین آخرین کمالی است که مخصوص به اوست و منتهی درجه و اجل مسمایی است که به سـوی آن گسیل شده، هم‌چنیـن روبرهم، آن را با نظمی عام و عالمی منظم سازد، به طوری که سراپای عالم هم متوجه غایت کلی خود که همان رجوع و بازگشت به‌خداست بشود و در نتیجه بعداز دنیا آخرت هویداگردد.(۱)

۱- المیزان ج: ۲۲، ص: ۱۶۷.

(۳۸۸) شروع و پایان جهان

وضع آسمان و ماه و خورشید و زمین و کوه‌ها در پایان دنیا

ـ «یَـوْمَ تَرْجُـفُ الْاَرْضُ وَ الْجِبـالُ وَ کانَـتِ الْجِبـالُ کَثیبـا مَهیـلًا!» (۱۴ / مزمل)

«رَجْف» به معنـای اضـطراب شدیـد است. «کَثیب رَمْـِل» به معنی توده‌ای از شن است. مهیل شـدن کوه‌ها به معنای آن است که وقتی ریشه‌اش تکان بخورد، از بالا فروبریزد.

ـ «اَلسَّمـآءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ کـانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا!» (۱۸ / مـزمل)

این آیه به شدت آن روز اشاره می‌کند و کلمه «اِنْفِطار» به معنای شـکاف برداشـتن است. معنای آیه این است که آسمان در آن روز و یا به سبب شدت آن

وضع آسمان و ماه و خورشید و زمین و کوه‌ها... (۳۸۹)

روز شـکـافتـه می‌شـود.

و جمله «کانَ وَعْدُهُ مَفْعُولاً» می‌خواهد نکته‌ای جدید را افاده کند و آن، این است که وعده خدا شدنی است. و اگر کلمه «وَعْد» را به ضمیر خدای‌تعالی نسبت داد، شاید برای این بود که اشاره کند به این‌که غیر از خدا کسی نیست که صلاحیت داشته باشد، چنین تهدیدی بکند.

ـ «فَـاِذا بَـرِقَ الْبَصَرُ، وَ خَسَفَ الْقَمَرُ، وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ!» (۸ / قیامت)

در این آیه چند نشانه از نشانه‌های قیامت ذکر شده، منظور از بریق بصر، تحیر چشم در دیدن و دهشت‌زدگی آن است و منظور از خسوف قمر بی‌نور شدن آن است. (معنای آیه این است: روزی که چشمان از وحشت و هول خیره بماند و ماه تاریک شود و میان خورشید و ماه جمع گردد... .) (۱)

(۳۹۰) شروع و پایان جهان

وضع آسمان و زمین در پایان دنیا

«اذَا السَّماءُ انْشَقَّتْ... وَ اِذَا الْاَرْضُ مُدَّتْ، وَ اَلْقَتْ ما فیها وَ تَخَلَّتْ!»

(۱ تا ۵ / انشقاق)

وقتی آسمان شکافته شد، انسان پروردگارش را ملاقات می‌کند و پروردگارش طبق اعمالی که کرده به حساب و جزای او می‌پردازد.

انشقاق آسمان به معنای از هم گسیختن و متلاشی شدن آن است و این خود یکی از

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۲۴۴ و ص: ۳۱۵.

وضع آسمان و زمین در پایان دنیا (۳۹۱)

مقدمات قیامت است، هم‌چنین «مَدِّ اَرْض» که در آیه سوم آمده و هم‌چنین سایر علامت‌هایی که ذکر شده، چه در این سوره و چه در سایر کلمات قرآن از قبیل تکویر شمس، اجتماع شمس و قمر، فرو ریختن کواکب و امثال آن.

ـ «وَ اَذِنَتْ لِرَبِّها وَ حُقَّتْ!»

کلمه «اَذِن» به معنای گوش دادن است. کلمه «حُقَّت» به معنای آن است که آسمان در شنیدن و اطاعت فرمان‌های خدا حقیق و سزاوار می‌شود. معنای آیه این است که آسمان مطیع و منقاد پروردگارش گشته و حقیق و سزاوار شنیدن و اطاعت فرامین پروردگارش می‌گردد.

ـ «وَ اِذَا الْاَرْضُ مُدَّتْ!»

ظاهرا منظور از کشیده شدن زمین، گشاده شدن آن است، هم‌چنان‌که در

(۳۹۲) شروع و پایان جهان

جای دیگر فرمود: «روزی که زمین به زمینی دیگر مبدل می‌شود.» (۴۸ / ابراهیم)

ـ «وَ اَلْقَتْ ما فیها وَ تَخَلَّتْ!»

زمین آن‌چه در جوف دارد، بیرون می‌اندازد و خود را از آن‌چه دارد، تهی می‌سازد... وَ اَذِنَتْ لِرَبِّها وَ حُقَّتْ.(۱)

زمان قبض زمین و آسمان‌ها و از کار افتادن اسباب‌ها

«... وَ الْاَرْضُ جَمیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ السَّمواتُ مَطْوِیّاتٌ بِیَمینِهِ...!»

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۱۳۶.

زمان قبض زمین و آسمان‌ها و از کارافتادن اسباب‌ها (۳۹۳)

(۶۷ / زمر)

در روز قیامت تمامی اسباب از سببیت می‌افتند و دست خلق از همه آن‌ها بریده می‌شود، تنها یک سبب می‌ماند و آن هم خدای مسبب‌الاسباب است. در آن روز زمین را قبضه می‌کند، آسمان‌ها را درهم می‌پیچد و برای مردن همه زنده‌ها و زنده شدنشان در صور می‌دمد و زمین به نور پروردگارش نورانی می‌گردد و کتاب را می‌گذارند و انبیاء و شهدا را می‌آورند و بین خلق داوری می‌شود و هر کسی آن‌چه را که کرده به طور کامل دریافت می‌کند و مجرمین را به سوی آتش می‌رانند و متقین را به سوی بهشت می‌برند، خوب، خدایی که چنین شأنی در مالکیت و تصرف دارد، اگر کسی او را با این شئون بشناسد، همین شناسایی ایجاب می‌کند که تنها به سوی او روی آورد و به کلی از غیر او اعراض کند.

(۳۹۴) شروع و پایان جهان

منظور از کلمه «اَرْض،» کره زمین است، با همه اجزایش و اسبابی که در آن در یکدیگر فعالیت دارند. معنای انحصار در ملک و امر و حکم و سلطان و امثال آن در روز قیامت در خدای‌تعالی، این نیست که این عناوین در دنیا منحصر در خدای‌تعالی نباشد، بلکه معنایش این است که در قیامت این عناوین بهتر ظهور دارد و اهل محشر آن‌ها را به وضوح درک می‌کنند، برخلاف دنیا که در آن‌جا این معانی برای همه روشن نبود، وگرنه در دنیا هم این عناوین مال خدا بود. پس معنای بودن زمین در قیامت در قبضه خدا، این است که در قیامت این معنا برای مردم روشن می‌شود، نه این‌که اصل آن‌ها تنها در قیامت پیدا می‌شود و خدا تنها در آن روز دارای چنین تسلط و مالکیت می‌گردد. ـ «وَالسَّمواتُ مَطْوِیّاتٌ بِیَمینِهِ... ـ و آسمان‌ها مچاله دست‌اوست!»

زمان قبض زمین و آسمان‌ها و از کارافتادن اسباب‌ها (۳۹۵)

«یَمین» هر چیزی دست راست و سمت راست آن است، یعنی سمتی که از سمت دیگر قوی‌تر است و این کلمه را به طور کنایه در قدرت استعمال می‌کنند و از سیاق آیه برمی‌آید که حاصل دو جمله: «وَ الْاَرْضُ جَمیعا قَبْضَتُهُ،» و «وَ السَّمواتُ مَطْوِیّاتٌ بِیَمینِهِ،» این است که در آن روز سبب‌های زمینی و آسمانی از سببیت می‌افتند و ساقط می‌شوند و آن روز این معنا ظاهر می‌گردد که هیچ مؤثری در عالم هستی به جز خدای سبحان نیست – سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمّا یُشْرِکُونَ! (۶۷ / زمر) (۱)

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۱۴۴.

(۳۹۶) شروع و پایان جهان

شکافته شدن آسمان، پخش کواکب و وضع دریاها در پایان دنیا

«اِذَا السَّماءُ انْفَطَرَتْ، وَ اِذَا الْکَواکِبُ انْتَثَرَتْ، وَ...!» (۱ تا ۵ / انفطار)

کلمه «فَطْر» به معنای شکافتن و کلمه «اِنْفِطار» به معنای شکافته شدن است. آیه شریفه، نظیر آیه زیر است که آن نیز، سخن از شکافته شدن آسمان دارد و می‌فرماید: «وَ انْشَقَّتِ السَّماءُ فَهِیَ یَوْمَئِذٍ واهِیَةٌ.» (۱۶ / حاقه)

– «وَ اِذَا الْکَواکِبُ انْتَثَرَتْ!»

یعنی روزی که ستارگان هر یک مدار خود را رها کرده و درهم و برهم می‌شوند. در حقیقت در این آیه ستارگان را به گردن‌بندی از مروارید تشبیه کرده، که دانه‌های

شکافته شدن آسمان، پخش کواکب، و... (۳۹۷)

ریز و درشتش را با نظم معین چیده بودند، ناگهان رشته‌اش پاره شود و دانه‌ها درهم و برهم و متفرق شود.

– «وَ اِذَا الْبِحارُ فُجِّرَتْ!»

کلمه «تَفْجیر» به معنای آن است که آب نهر به خاطر زیاد شدن بشکند و بند را آب ببرد. و این که مفسرین تفجیر بحار را تفسیر کرده‌اند به این که دریاها به هم متصل می‌شوند و حائل از میان برداشته شده و شورش با شیرینش مخلوط می‌شود، برگشتش باز به همین معنا است. و این معنا با تفسیری که برای آیه «وَ اِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ» (۶ / تکویر) کردند، که دریاها پر از آتش می‌شوند نیز مناسبت دارد.

- «وَ اِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ!»

کلمه «بُعْثِرَت» به معنای پشت و رو کردن و باطن چیزی را ظاهر ساختن می‌آید،

(۳۹۸) شروع و پایان جهان

پس معنای آیه این است که زمانی که خاک قبرها منقلب و باطنش به ظاهر بر می‌گردد، باطنش که همان انسان‌های مرده باشد، ظاهر می‌شود، تا به جزای اعمالشان برسند.(۱)

پیچیده شدن آسمان و برگشت آن به شکل قبلی خود

«یَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ کَما بَدَأْنا اَوَّلَ خَلْقٍ نُعیدُهُ!»

(۱۰۴/انبیاء)

«سِجِل» به هر چیزی که بشود روی آن نوشت گفته می‌شود. «کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ» یعنی مثل پیچیدن چیزی که در آن چیزی نوشته شده باشد، تا محفوظ بماند.

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۹۸.

پیچیده‌شدن آسمان و برگشت‌آن به‌شکل قبلی خود (۳۹۹)

مراد این است که «سِجِل» که همان صحیفه نوشته شده است، که وقتی پیچیده می‌شود نوشته هم پیچیده می‌شود، یعنی الفاظ و یا معانی که خود نوعی تحقق و ثبوت دارد و به صورت خط و نقش در سجل نوشته شده، پیچیده می‌شود و با پیچیده شدنش دیگر چیزی از آن‌ها ظاهر نمی‌ماند، همچنین آسمان با قدرت الهی روزی پیچیده می‌شود، همچنان‌که فرمود: «وَ السَّمواتُ مَطْوِیّاتٌ بِیَمینِهِ!» (۶۷ / زمر) در نتیجه غایب گشته و چیزی از آن ظاهر نمی‌ماند، نه عینی و نه اثری، چیزی که هست از دانای غیب پنهان نمی‌شود، هر چند که از دیگران پنهان می‌گردد، همچنان‌که نوشته از سجل پنهان نیست، هر چند که از دیگران پنهان است.

پس «طَیّ» و پیچیدن آسمان بر این حساب به معنای برگشت آن به خزاین غیب است، بعد از آن‌که از آن خزاین نازل و اندازه‌گیری شده بوده.(۱)

(۴۰۰) شروع و پایان جهان

روز ذوب شدن آسمان و فروپاشی کوه‌ها

«یَوْمَ تَکُونُ السَّماءُ کَالْمُهْلِ وَ تَکُونُ الْجِبالُ کَالْعِهْنِ!» (۸ و ۹ / معارج)

کلمه «مُهْل» به معنای ذوب شده است، مس ذوب شده و یا طلا و یا غیر آن.

بعضی گفته‌اند به معنای دُرد روغن زیتون است و بعضی دیگر گفته‌اند به معنی قیر نامرغوب است.

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۱۸۳.

روز ذوب شدن آسمان و فروپاشی کوه‌ها (۴۰۱)

(معنای آیه این است - روزی است که آسمان چون مس ذوب شده می‌گردد.)

- وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ (و کوه‌ها چون پشم حلاجی شده باشد،) همچنان که در آیه‌ای دیگر فرموده: «وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ!» (۵ / قارعه)

- وَ لا یَسْئَلُ حَمیمٌ حَمیما!

این جمله اشاره است به سختی روز قیامت، به طوری که هر انسانی در آن روز آن قدر مشغول به خویشتن است که به کلی نزدیکان خود را از یاد می‌برد، به طوری که هیچ حمیمی (خویشاوندی نزدیک) از حال حمیم خود نمی‌پرسد.(۱)

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۱۳۲.

(۴۰۲) شروع و پایان جهان

مفهوم تبدیل آسمان‌ها و زمین در پایان جهان

«یَوْمَ تُبَدَّلُ الْاَرْضُ غَیْرَ الْاَرْضِ وَ السَّمواتُ...!» (۴۸ / ابراهیم)

تقدیر آیه چنین است: روزی که این زمین به غیر این زمین مبدل می‌شود و این آسمان‌ها به آسمان‌هایی غیر این مبدل می گردد. مفسرین در معنای مبدل شدن زمین و آسمان‌ها اقوال مختلفی دارند. منشأ این اختلاف در تفسیر تبدیل، اختلاف روایاتی است که در تفسیر این آیه آمده است و هم‌چنین اختلاف روایات در صورتی که معتبر باشند، خود بهترین شاهد است این که ظاهر آیه شریفه مقصود نیست و این روایات به عنوان مثل آمده است.

مفهوم تبدیل آسمان‌ها و زمین در پایان جهان (۴۰۳)

و دقت کافی در آیاتی که پیرامون تبدیل آسمان‌ها و زمین بحث می کند، این معنا را می‌رساند که این مسئله در عظمت به مثابه‌ای نیست که در تصور بگنجد و هر چه درباره آن فکر کنیم، مثلاً تصور کنیم که زمین نقره و آسمان طلا می‌شود و یا بلندی‌ها و پستی‌های زمین یکسان گردد و یا کره زمین یکپارچه نان پخته گردد باز آن‌چه را که هست تصور نکرده‌ایم.

و این گونه تعبیرها تنها در روایات نیست، بلکه در آیات کریمه قرآن نیز آمده است مانندآیه: «وَ اَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّها - و روشن‌گردید زمین‌به‌نورپروردگارش»(۶۹/زمر) و آیه: «وَ سُیِّرَتِ الْجِبالُ فَكانَتْ سَرابا - و کوه‌ها به راه انداخته می‌شوند، تا سراب شوند،» (۲۰ / نبأ) و آیه: «وَ تَرَی الْجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّالسَّحابِ - و کوه‌ها را می‌بینی و جامدشان می‌پنداری با این‌که چون ابرها در حرکتند.» (۸۸ / نمل) البته در صورتی که مربوط به قیامت باشد.

(۴۰۴) شروع و پایان جهان

که مانند روایات از نظامی خبر می‌دهد که ربط و شباهتی به نظام معهود دنیوی ندارد، چه پر واضح است که روشن شدن زمین به نور پروردگارش غیر از روشن شدن به نور آفتاب و ستارگان است و هم‌چنین سیر و به راه افتادن کوه‌ها در آن روز غیر از سیر در این نشئه است، چه سیر کوه در این نشئه نتیجه‌اش متلاشی شدن و از بین رفتن آن است، نه سراب شدن آن؛ هم‌چنین بقیه آیات وارده در باب قیامت.(۱)

زلزله عظیم و درهم پیچیدن آسمان‌ها

۱- المیزان ج: ۲۳، ص: ۱۳۲.

زلزله عظیم و درهم پیچیدن آسمان‌ها (۴۰۵)

«یَوْمَ تَمُورُ السَّماءُ مَوْرًا وَ تَسیرُ الْجِبالُ سَیْرا!» (۹ و ۱۰ / طور)

کلمه «مَوْر» به‌معنای تردد و آمد و شد چیزی چون دود است. هم‌چنان که‌دود در هوا می‌پیچد و آمد و رفت می کند تا از بین برود.

در این آیه شریفه اشاره‌ای است به درهم پیچیده شدن عالم انسان‌ها که در آیه شریفه «اذَا السَّماءُ انْفَطَرَتْ، وَ اذَا الْکَواکِبُ انْتَثَرَتْ – هنگامی که آسمان شکافته و ستارگان غباری پراکنده می‌شوند.» (۱ ـ ۲ / انفطار) و آیه شریفه «یَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ – روزی که آسمان را درهم می‌پیچیم آن طور که کاغذ را لول می‌کنند.» (۱۰۴ / انبیاء) و آیه «وَالسَّمواتُ مَطْوِیّاتٌ بِیَمینِهِ – آسمان‌ها به دست قدرت او درهم پیچیده‌اند» (۶۷ / زمر) نیز آمده است.

(۴۰۶) شروع و پایان جهان

هم‌چنان‌که جمله «وَ تَسیرُ الْجِبالُ سَیْرا» اشاره است به آن زلزله عظیمی که قبل از قیام قیامت در زمین رخ می‌دهد و قرآن کریم در چند جا از آن یاد کرده است: مانند آیه شریفه «اذا رُجَّتِ الْاَرْضُ رَجّا وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسّا فَکانَتْ هَباءً مُنْبَثّا – زمانی که زمین به شدت بلرزد و کوه‌ها ریز ریز و نرم شود و غباری پراکنده گردند.» و آیه شریفه «وَ سُیِّرَتِ الْجِبالُ فَکانَتْ سَرابا ـ کوه‌ها را به حرکت در می‌آورند تا در آخر سرابی‌شوند.» (۶ ـ ۴ / واقعه) (۱)

زلزله پایان دنیا و اخبار زمین

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۱۳.

زلزله پایان دنیا و اخبار زمین (۴۰۷)

«اذا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزالَها وَ اَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقالَها!» (۱ تا ۴ / زلزله)

کلمه «زِلْزال» به معنای نوسان و تکان خوردن پی در پی است و این‌که فرمود زمین زلزله‌اش را سر می‌دهد، به ما می‌فهماند زمین زلزله‌ای خاص به خود دارد و این می‌رساند که زلزله نامبرده امری عظیم و مهم است، زلزله‌ای است که در شدت و هراسناکی به نهایت رسیده است.

– «وَ اَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقالَها!»

کلمه «اَثْقال» به معنای متاع و یا خصوص متاع مسافرین است. مراد از اثقال زمین که در قیامت زمین آن‌ها را بیرون می‌ریزد، مردگان و یا گنج‌ها و معادنی است که در شکم خود داشته و ممکن هم هست منظور همه این‌ها باشد.

(۴۰۸) شروع و پایان جهان

– «وَ قالَ الْاِنْسانُ مالَها؟»

یعنی انسان‌ها بعد از بیرون شدن از خاک در حال دهشت زدگی و تعجب از آن زلزله شدید و هول‌انگیز می‌گویند: زمین‌را چه می‌شودکه این طور متزلزل است؟

ـ «یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ اَخْبارَها، بِاَنَّ رَبَّکَ اَوْحی لَها!»

آن‌گاه زمین به اعمالی که بنی آدم کردند، شهادت می‌دهد، همان طور که اعضای بدن خود انسان‌ها و نویسندگان اعمالش یعنی ملائکه رقیب و عتید و نیز شاهدان اعمال که از جنس بشر یا غیر بشرند، همه بر اعمال بنی آدم شهادت می‌دهند.

– زمین به سبب این‌که پروردگار تو به آن وحی کرده و فرمان داده تا سخن بگوید از اخبار و حوادثی که در آن رخ داده سخن می‌گویند. پس معلوم می‌شود زمین هم برای خود شعوری دارد. و هر عملی که در آن واقع می‌شود می‌فهمد و خیر و شرش را

زلزله پایان دنیا و اخبار زمین (۴۰۹)

تشخیص می‌دهد و آن را برای روز اداء شهادت تحمل می‌کند، تا روزی که به او اذن داده شود یعنی روز قیامت شهادت خود را اداء کرده و اخبار حوادث واقعه در آن را بدهد.(۱)

زلزله و شکاف زمین و بارش سنگ از آسمان

«ءَاَمِنْتُـمْ مَـنْ فِی السَّمـآءِ اَنْ یَخْسِـفَ بِکُـمُ الاْرْضَ فَـأِذا هِـیَ تَمُـورُ؟»

(۱۶و۱۷/ملک)

۱- المیـــزان ج: ۴۰، ص: ۳۴۷.

(۴۱۰) شروع و پایان جهان

معنای آیه این است که چگونه با خاطر جمع و دل آسوده به ربوبیت خدای‌تعالی کفر ورزیده‌اند و چه ایمنی از ملائکه ساکن آسمان و موکل بر امور عالم دارید، از این‌که زمین را زیر پایتان بشکافند و به امر خدا شما را در شکم زمین پنهان سازند، در حالی که زمین همچنان به زلزله ادامه‌دار مضطرب و چون گهواره آمد و شد داشته باشد؟

ـ «اَمْ اَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّمآءِ اَنْ یُرْسِلَ عَلَیْکُمْ حاصِبا!»

کلمه «حاصِب» به معنای باد تندی است که ریگ و شن و سنگ با خود بیاورد. معنای بقیه آیه این است که «و یا از ملائکه آسمان ایمن شده‌اید که باد سنگ و ریگ‌دار بر شما بفرستند؟» همان طور که بر قوم لوط فرستادند و قرآن جریانشان را چنین حکایت کرده است «ما بر آنان حاصب فرستادیم تنها آل لوط و فرزندانش نجات یافتند.» (۳۴ / قمر) (۱)

زلزله و شکاف زمین و بارش سنگ از آسمان (۴۱۱)

پراکندگی کوه‌ها و انسان‌ها در پایان دنیا

«اَلْقارِعَةُ مَاالْقارِعَةُ...؟» (۵/قارعه)

کلمه «قارِعَة» به معنای زدن بسیار سختی است که احتیاج دارد زننده به جایی اعتماد کند و این کلمه در عرف قرآن از اسماء قیامت است. سؤال از حقیقت قارعه در جمله «مَا الْقارِعَةُ ـ قارعه چیست؟» با این‌که معلوم است که چیست، به منظور بزرگ نشان دادن امر قیامت است و این‌که بیست و هشت حرف الفبای گوینده و دو سوراخ گوش شنونده نمی‌تواند به کنه قیامت پی ببرد و به طور کلی عالم ماده گنجایش حتی

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۳۰.

(۴۱۲) شروع و پایان جهان

معرفی آن را ندارد و به منظور تأکید این بزرگداشت مجددا جمله را به تعبیری دیگر تکرار کرده و فرمود: «وَ ما اَدْریکَ مَا الْقارِعَةُ؟»

- «یَوْمَ یَکُونُ النّاسُ کَالْفَراشِ الْمَبْثوُثِ!»

کلمه «فَراش» به معنای ملخی است که زمین را فرش کند، یعنی روی گرده هم سوار شده باشند. پس فراش به معنای غوغای ملخ است. بعضی از مفسرین در این‌که چرا مردم روز قیامت را به فراش تشبیه کرد؟ گفته‌اند: برای این است که فراش وقتی جست و خیز می‌کند، نقطه معلومی را در نظر نمی‌گیرد، مانند مرغان به طرف معینی نمی‌پرد، بلکه بدون جهت پرواز می‌کند، مردم نیز در روز قیامت چنین حالتی دارند، وقتی از قبورشان سر بر می‌آورند، آن چنان ترس و فزع از همه جهات احاطه‌شان می‌کند که بی‌اختیار و بی‌هدف به راه می‌افتند و در جستجوی منزل‌ها که یا سعادت است و یا شقاوت سرگردانند.

پراکندگی کوه‌ها و انسان‌ها در پایان دنیا (۴۱۳)

ـ «وَ تَکـوُنُ الْجِبـالُ کَالْعِهْـنِ الْمَنْفُـــوشِ!»

کلمه «عِهْن» به معنای پشمی است که رنگ‌های مختلف داشته باشد و کلمه «مَنْفُوش» به معنای شیت کردن پشم است یا با دست و

یا با کمان حلاجی و یا با چیز دیگر، پس عهن‌منفوش به‌معنای پشم شیت‌شده‌ای‌است که دارای رنگ‌های مختلف باشد و این تشبیه اشاره دارد به این‌که در آن روز کوه‌ها که رنگ‌های مختلف دارند، با زلزله قیامت متلاشی، چون پشم حلاجی شده می‌گردند.(۱)

۱- المیزان ج:۴۰، ص: ۳۶۲.

(۴۱۴) شروع و پایان جهان

(۴۱۵)

فصل چهارم :اجل جهان

مفهوم اجل مسمی در خلقت

«ما خَلَقْنَا السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما اِلّا بِالْحَقِّ وَ اَجَلٍ مُسَمًّی!» (۳ / احقاف)

مراد از اجل مُسَمّی نقطه انتهای وجود هر چیز است و مراد از آن نقطه در آیه شریفه

(۴۱۶)

اجل مسمی برای کل عالم است و آن روز قیامت است، که آسمان مانند طومار درهم پیچیده گشته و زمین به زمین دیگر مبدل می‌شود و خلایق برای واحد قهار ظهور می‌کنند.

معنای آیه این است که: ما عالم مشهود را با همه اجزایش، چه آسمانی و چه زمینی نیافریدیم مگر به حق، یعنی دارای غایت و هدفی ثابت و نیز دارای اجلی معین، که هستی‌اش از آن تجاوز نمی‌کند. و چون دارای اجلی معین است، قهرا در هنگام فرا رسیدن آن اجل، فانی می‌شود و همین فانی شدنش هم هدف و غایتی ثابت دارد، پس بعد از این عالم، عالمی دیگر است که آن عبارت است از عالم بقاء و معاد موعود.(۱)

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۳۰۵.

مفهوم اجل مسمی در خلقت (۴۱۷)

(۴۱۸) شروع و پایان جهان

بازگشت نظام آفرینش و عالم وجود به خدای سبحان

«وَ اَنَّ اِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی!» (۴۲ / نجم)

کلمه «مُنْتَهی» به معنای انتهاست و در این آیه مطلق آورده شده و در نتیجه می‌فهماند مطلق انحاء، انتها به سوی پروردگار توست، پس آن‌چه موجود در عالم وجوداست، در هستی‌اش و در آثار هستی‌اش به خدای سبحان منتهی می‌گردد، البته به خود خداوند، حال یا با وساطت چیزی و یا بدون واسطه و نیز هیچ تدبیر و نظامی کلی یا جزئی در عالم جریان ندارد، مگر آن‌که آن هم منتهی به خدای سبحان است. چون تدبیری که بین موجودات عالم است چیز دیگری جز این نیست که بین آن‌ها روابطی برقرار کرد، که هر موجودی به خاطر آن روابطی که با سایر موجودات دارد، سر پا ایستاده و هستی آن حفظ شده است و معلوم است که پدیدآورنده روابط موجودات، همان پدیدآورنده خود موجودات است، پس یگانه کس که به طور اطلاق منتهای تمامی موجودات عالم است، تنها و تنها خدای سبحان است.

بازگشت آفرینش و عالم وجود به خدای سبحان (۴۱۹)

آیه مورد بحث از آن‌جایی که منتهای هر چیزی را به طور مطلق خدا دانسته و این اطلاق شامل تمامی تدبیرها نیز می‌شود، لاجرم

باید گفت که آیه شریفه شامل دو انتهاء در هر چیز می‌شود: یکی انتها از حیث آغاز خلقت که وقتی درباره خلقت هر چیز به عقب برگردیم، به خدای‌تعالی منتهی می‌شویم و دیگر از حیث ماده که وقتی از طرف آینده پیش برویم، خواهیم دید که تمامی موجودات دوباره به سوی او محشور می‌شوند.(۱)

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۹۵.

زمان سرآمد خلقت و غایت آن

«اَوَ لَمْ یَتَفَکَّرُوا فی اَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللّهُ السَّمواتِ وَ الاَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما اِلاّ بِالْحَقِّ وَ اَجَلٍ مُسَمًّی!» (۸ / روم)

مراد از به حق بودن خلقت آسمان‌ها و زمین و آنچه بین آن دو است ـ و خلاصه حق بودن همه عوامل محسوس ـ این است که خلقت آن عبث و بی‌نتیجه نبوده، که موجود شود و بعد معدوم گردد و دوباره موجود گشته و معدوم شود، بدون این‌که غرضی و هدفی از آن منظور باشد، پس خدای‌تعالی اگر عالم را خلق کرده، به خاطر غایت و نتیجه‌ای بوده که بر خلقت آن مترتب می‌شده است.

خواهی گفت: ممکن است غایت و نتیجه خلقت هر جزء از عالم جزیی دیگر باشد، که بعد از آن موجود می‌شود، مانند فرزند که بعد از پدر به وجود می‌آید، پس هر موجود آینده‌ای خلف و نتیجه موجود قبلی خویش است، لکن این حرف صحیح نیست، چون سراپای عالم با همه اجزایش دائم‌الوجود نیست، بلکه روبرهم آن فانی و هالک است و قهرا باید نتیجه و هدفی از خلقت آن در بین باشد، که آن نتیجه بعد از فنای آن هویدا می‌شود و به همین جهت می‌بینیم که جمله: «خلق نکرد آسمان‌ها و زمین و مابین آن دو را مگر به حق» را مقید کرد به جمله «و سرآمدی معین».

پس معلوم می‌شود، هستی عالم تا مدتی معین است. معنای آن، این است که آیا این قدر فراغت خاطر ندارند که در این مسئله بیندیشند؟ و آن را در ذهن خود بیاورند؟ مثل این‌که کفار از بس سرگرم امور دنیا هستند و برای آن تلاش نموده،

و فکرشان پریشان است، خود را هم فراموش کرده‌اند و در صورتی که خود را در ذهن خود حاضر سازند، در حقیقت درخویشتن خود قرار گرفته‌اند، آن وقت تفکرشان با تمرکز خواهد بود و فکرشان پراکنده و متفرق نخواهد بود، این چنین، فکر ایشان را به سوی حق هدایت و به واقع امر ارشاد می‌کند.

جمله «ما خَلَقَ اللّهُ السَّمواتِ وَ الاَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما اِلاّ بِالْحَقِّ وَ اَجَلٍ مُسَمًّی» همان واقعیت و فکرتی است، که باید در آن امعان و دقت کنند، بیانش این است که: خداوند، همه عالم را و حتی جزئی از آن را به عبث خلق نکرده و آن را جز به حق نیافریده، حال یا بگو ملابس و متصف به حق و یا مصاحب و همراه با آن، هر چه باشد، آن را به خاطر غرضی و غایتی حقیقی آفریده، نه این‌که غرضش سرگرمی و عبث بوده باشد و نیز نیافریده مگر برای مدتی معین، پس هیچ یک از اجزای عالم تا بی‌نهایت باقی نمی‌ماند،

بلکه روزی فانی می‌شود و وقتی یک یک اجزای عالم و نیز روبرهم آن مخلوقی دارای نتیجه و غایت بود و نیز وقتی هیچ یک از اجزای آن و روبرهم آن دائمی نبود، معلوم می‌شود غایت و نتیجه آن بعد از فنای آن مترتب می‌شود و این همان آخرتی است که بعداز گذشتن عمر دنیا و فنای‌آن ظاهر می‌شود.

«وَ اِنَّ کَثیرا مِنَ النّاسِ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ لَکافِرُونَ!»
مراد از «لِقاءُ اللّه» همان بازگشت به او در معاد است و اگر آن را دیـدار خوانده، برای این بود که کفر آنان را شگفت‌آورتر سازد و بفهمانـد که چه طور ممکن است از ناحیه خدا آغاز بگیرند، ولی انجامشان به سوی او نباشد و به همین جهت مطلب را با کلمه «اِنَّ» تأکید کرد تا اشاره کرده باشد به این‌که کفر به معاد فی نفسه چیزی است که قـابل قبول نیست.(۱)
زمان سرآمد خلقت و غایت آن (۴۲۵)

هلاکت و بطلان وجود ابتدایی اشیاء

«لا اِلهَ اِلّا هُوَ کُلُّ شَیْءٍ هالِکٌ اِلّا وَجْهَهُ...!» (۸۸ / قصص)
کلمه «شَیْء» از نظر مصـداق بـا کلمه «موجـود» مسـاوی است، در نـتیجه بر تمـامی موجـودات اطلاـق می‌شود، حـتی خـدای‌تعالی، هم‌چنان‌که در آیه: «قُلْ اَیُّ شَیْءٍ اَکْبَرُ شَهدَةً قُلِ اللّهُ - بگو شـهادت چه چیز بزرگتر است؟ بعـد خودت پاسـخ بده که شـهادت خدا بزرگتر است»، (۱۹ / انعام) می‌بینیم کلمه «شَیْء» بر خدا اطلاق شده و کلمه «هلاک» به معنای بطـلان و معدوم شدن است.
۱- الـمیـــزان ج: ۳۱، ص: ۲۵۴.
(۴۲۶) شروع و پایان جهان
هر موجودی که تصور شود فی نفسه هالـک و باطل است و حقیقتی جز آن‌چه که از ناحیه خـدای‌تعالی به آن افاضه شود نـدارد. از حقیقت، آن مقـداری در دست ما و نزد ماست که خـدا به فضل خود افاضه‌اش کرده باشـد و آن افاضه آیات اوست، که بر صـفـات کریمـه او از رحمت و رزق و فضـل و احسانش و صفات دیگرش دلالت می‌کند.
پس حقیقتی که در واقع ثابت است و هرگز هلاکت و بطلان نـدارد، عبارت است از صـفـات کریمه خـدا و آیات دال بر صـفاتش، کـه همه آن‌ها با ثبـوت ذات مقدسش ثابتند.
مراد از آیه شـریفه این است که غیر خـدای‌تعالی هر موجودی که تصور شود ممکن است و ممکن هر چنـد که به ایجاد خدای‌تعالی وجود یافته باشد، از نظر ذات خودش
هلاکت و بطلان وجود ابتدایی اشیاء (۴۲۷)
معدوم و هالک است، تنها موجودی که فی حد نفسه راهی برای بطلان و هلاکت در او نباشد، ذات واجب بالذات است.
در پی داشـتن هلاک به اختلاف موجودات مختلف می‌شود، آن موجودات که زمانی هسـتند، بعد از سرآمد زمان وجودشان هالک و باطل می‌شوند و آن‌هایی که زمانی نیستند، وجودشــان در احاطه فنــا قرار دارد و فنـا از هر طرف احاطه‌شان کرده است.
و هلاکت اشیاء بنابراین، عبارت است از بطلان وجود ابتدایی آن‌ها، به طوری که دنیا - نشئه اول - از وجود آن‌ها خالی شود و همه به نشئه آخرت منتقل گشته و به سوی خدا بازگشت کنند و نزد او قرار گیرند؛ و اما بطلان مطلق، بعد از آن‌که هست شدند، صحیح نیست برای این‌که صریح قرآن آن را نفی کرده و آیـات آن پشت سـر هم می‌فرمایـد: بازگشت همه موجودات به سوی خـداست و خدا منتهی و درگاه او رجعی و
(۴۲۸) شروع و پایان جهان
مصیر است، «وَ هُوَ الَّذی یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ - اوست که خلق را آغاز کرد و دوباره‌اش بر می‌گرداند.» (۲۷ / روم)
پس حاصل معنای آیه بدین قرار است که هر چیزی به زودی جای خالی کرده و به درگاه خدا می‌رود، مگر صـفات کریمه خدا که منشأ فیض او هسـتند و بدون وقفه و تا بی‌نهایت مشـغول افاضه فیض‌اند و یا به معنی دیگر، هر موجودی فنا در پی دارد و با رجوع به سوی خدا هلاک می‌شود، مگر ذات حقه ثابته خود او که بطلان و هــلاک در او راه نــدارد.

ضمنا انتقال از دنیا به آخرت در موجوداتی تصور دارد که دنیایی باشند ولی موجودات آخرتی مثل بهشت و دوزخ و عرش، هلاکت به این معنا ندارد چون از جایی به جایی منتقل نمی‌شوند.(۱)

هلاکت و بطلان وجود ابتدایی اشیاء (۴۲۹)

حق و هدف در آفرینش و انتقال دائمی موجودات به عالم باقی

«وَ ما خَلَقْنَا السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما لاعِبینَ ما خَلَقْناهُما اِلّا بِالْحَقِّ...!»

(۳۹ / دخان)

- اگر فرض کنیم در ماورای این عالم، عالم دیگری ثابت و دائم نباشد، بلکه خدای‌تعالی لایزال موجوداتی خلق کند و در آخر معدوم نموده، باز دست به خلقت

۱- المیزان ج: ۳۱، ص: ۱۴۵.

(۴۳۰) شروع و پایان جهان

موجوداتی دیگر بزند، باز همان‌ها را معدوم کند، این را زنده کند و سپس بمیراند، و یکی دیگر را زنده کند و همین طور الی‌الابد این عمل را تکرار نماید، در کارش بازیگر و کارش عبث و بیهوده خواهد بود و بازی عبث بر خدا محال است، پس عمل او هرچه باشد حق است و غرض صحیحی به دنبال دارد. در موضوع مورد بحث هم ناگزیریم، قبول کنیم که در ماورای این عالم، عالم دیگری هست، باقی و دائمی، که تمامی موجودات بدان‌جا منتقل می‌شوند و آن‌چه که در این دنیای فانی و ناپایدار هست، مقدمه است برای انتقال به آن عالم و آن عالم عبارت است از همان زندگی آخرت... «اِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ میقاتُهُمْ اَجْمَعینَ.» (۴۱/دخان) (۱)

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۲۳۸.

حق و هدف در آفرینش و انتقال دائمی موجودات... (۴۳۱)

همزمانی فنای موجودات و پایان عمر دنیا

«کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ!» (۲۷/رحمن)

- هر جنبنده دارای شعوری که بر روی زمین است به زودی فانی خواهد شد. این آیه، مسئله زوال و فنای جن و انس را مسجل می‌کند. و اگر فرمود: «هر کس بر روی زمین است،» و نفرمود: «هر چیز که بر روی زمین است،» و خلاصه، اگر مسئله فناء و زوال را به صاحبان شعور اختصاص داد، نه از این جهت بوده که موجودات بی‌شعور فانی نمی‌شوند، بلکه از این بابت بود که زمینه کلام زمینه شمردن نعمت‌هایی است که به صاحبان شعور ارزانی داشته، نعمت‌های دنیایی و آخرتی.

(۴۳۲) شروع و پایان جهان

در ضمن با توجه به این‌که کلمه «فان» ظهور در آینده دارد و از آینده خبر می‌دهد، از جمله فوق این نکته هم به طور اشاره استفاده می‌شود که مدت و اجل نشئه دنیا با فنای جن و انس سر می‌آید و عمرش پایان می‌پذیرد و نشئه آخرت طلوع می‌کند.

هر دو مطلب یعنی فنای جانداران صاحب شعور زمین و طلوع نشئه آخرت که نشئه جزاست، از نعمت‌ها و آلاء خدای‌تعالی است. حقیقت این فناء انتقال از دنیا به آخرت و رجوع به خدای‌تعالی است و منظور از آن، فنای مطلق و هیچ و پوچ شدن نیست.(۱)

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۲۰۴.

قائم نبودن آسمان و زمین و زمان خروج انسان‌ها... (۴۳۳)

قائم نبودن آسمان و زمین و زمان خروج انسان‌ها از زمین

«وَ مِنْ ایاتِهِ اَنْ تَقُومَ السَّماءُ وَ الْاَرْضُ بِاَمْرِهِ ثُمَّ اِذا دَعاکُمْ دَعْوَةً مِنَ الْاَرْضِ اِذا اَنْتُمْ تَخْرُجُونَ!» (۲۰ تا ۲۵ / روم)
مسئله بعث در آیه فوق جزء موضوع آیات نیست، بلکه یکی از اصول سه گانه‌ای است که آیات زمین و آسمان بر آن دلالت می‌کند. و از آن‌جایی که آیات نامبرده در این فراز یعنی خلقت بشر از خاک و خلقتشان نر و ماده و اختلاف زبان‌ها، رنگ‌ها، خوابیدنشان در شب، کار و کسبشان در روز، نشان دادن برق به ایشان و نازل کردن آب از آسمان، همه آیاتی بود مربوط به تدبیر امر انسان، قهرا مراد به جمله «اَنْ تَقُومَ

السَّماءُ وَ الْاَرْضُ،» هم به کمک سیاق مربوط می‌شود به تدبیر امور انسان‌ها و می‌خواهد بفرماید: ثبات آسمان و زمین بر وضع طبیعی و حال عادیشان به طوری که سازگار با زندگی نوع انسانی و مرتبط با آن باشد یکی از آیات اوست. و آن وقت جمله «ثُمَّ اِذا دَعاکُمْ...،» مترتب بر آن می‌شود و معنایش این می‌شود که خروج انسان‌ها از زمین بعد از این قیام است و وقتی که دیگر آسمان و زمین قائم نیستند، یعنی ویران شده‌اند، هم‌چنان‌که آیات بسیاری دیگر در مواردی از کلام مجید بر این خرابی دلالت می‌کند.
و نیز از این‌جا معلوم می‌شود که در آیات بعدی مراد از جمله «وَ مِنْ ایاتِهِ خَلْقُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ،» خلقتی است که مربوط و نافع به زندگی بشر است، نه اصل خلقت آن‌ها. آیات نامبرده در این فراز به طور ترتیب ذکر شده، اول شروع شده است به مسئله

خلقت انسان و پیدایش او، آن‌گاه مسئله دو صنف بودن نر و ماده بودنش، سپس مرتبط بودن وجودش به وجود آسمان و زمین، آن‌گاه نشان دادن برق به او و نازل کردن باران و در آخر قیام آسمان و زمین تا روزی معین، یعنی روزی که آن سرآمدی که برای حیات بشر در زمین مقدر شده به پایان برسد و آن‌گاه مسئله معاد و از سر گرفتن زندگی‌اش ذکر شده است. این بود پاره‌ای از نکاتی که در ترتیب آیات هست.
نکته دیگری در ترتیب فواصل آن‌ها هست: اول فرموده «یَتَفَکَّرُونَ،» بعد «لِلْعالِمینَ،» بعد «یَسْمَعُونَ،» سپس «یَعْقِلُونَ،» و از این ترتیب این نکته استفاده می‌شود که انسان اول فکر می‌کند، بعد عالم می‌شود و بعد هرگاه چیزی از حقایق را شنید در خود جای می‌دهد، آن‌گاه پیرامون آن تعقل می‌کند. و - خدا داناتر است.(۱)
۱- المیزان ج: ۳۱، ص: ۲۷۲.

فصل پنجم :خلق جدید

خلق جدید بعد از پایان دنیا

«اَفَعَیینا بِالْخَلْقِ الْاَوَّلِ بَلْ هُمْ فی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدیدٍ!» (۱۵ / ق)
خلقت آسمان‌ها و زمین و آن‌چه در آن دو از خلایق و تدابیر است، آن تدبیرهایی

که کامل‌ترین تدبیرها و تمام‌ترین تدبیرها، همه آن‌ها مربوط می‌شد به خلقت نخستین و نشئه نخستین.
مراد از «خَلْقِ اَوَّل» خلقت این نشئه طبیعت با نظامی است که در آن جاری است، و یکی از انواع موجودات آن خلقت همانا انسان

است، البته انسان دنیایی.

خلقت جدید شامل آسمان و زمین نیز می‌شود، همچنان‌که فرمود: «یَوْمَ تُبَدَّلُ الاَرْضُ غَیْرَ الاَرْضِ وَ السَّمواتُ وَ بَرَزُوا لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ - روزی که زمین و آسمان مبدل بـه زمینی دیگر و آسمانی دیگر می‌شود و مردم همگی برای خدای واحد قهار آشکار می‌شوند.» (۴۸ / ابراهیم) و خلقت جدید به معنای خلقت نشئه جدید است که منظور از آن نشئه آخرت است.

- «بَلْ هُمْ فی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدیدٍ!»

(۴۳۸) شروع و پایان جهان

مراد از «خَلْقٍ جَدید» تبدیل نشئه دنیا به یک نشئه‌ای دیگر و دارای نظامی دیگر غیر نظام طبیعی است، که در دنیا حاکم است، برای این‌که در نشئه آخری که همان خلق جدید است دیگر مرگی و فنایی در کار نیست و همه زندگی و بقاء است. چیزی که هست اگر انسان اهل سعادت باشد نعمتش خالص نعمت است و نقمت و عذابی ندارد و اگر از اهل شقاوت باشد بهره‌اش یکسره نقمت و عذاب است و نعمتی ندارد، به خلاف نشئه اول و یا بگو خلق اول، که نظم در آن درست بر خلاف آن است.(۱)

نظام الهی در چگونگی ایجاد و اعاده موجودات

۱- المیـــــزان ج: ۳۶، ص: ۲۳۰.

نظام الهی در چگونگی ایجاد و اعاده موجودات (۴۳۹)

«اَوَ لَمْ یَرَوْا کَیْفَ یُبْدِیءُ اللّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ اِنَّ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسیرٌ؟»

(۱۹ و ۲۰ / عنکبوت)

- آیا چگونگی ایجاد و اعاده موجودات را نمی‌دانند؟ یعنی باید بدانند که کیفیت آن دو مثل هم است و آن عبارت است از پدید آوردن چیزی که نبوده است.

و در جمله «اِنَّ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسیرٌ،» اشاره «ذلِکَ» به اعاده بعد از ایجاد است و این جمله می‌خواهد استبعاد مشرکین را برطرف سازد و بفرماید: وقتی اعاده عبارت است از ایجاد بعد از ایجاد، برای آن خدایی که خود شما معتقدید که عالم را ایجاد کرده، چرا ممکن نیست که ایجاد بعد از ایجاد هم بکند و حال آن‌که در حقیقت اعاده عبارت است از انتقال دادن خلق از خانه‌ای به خانه دیگر و جای دادن آن‌ها در دارالقرار.

(۴۴۰) شروع و پایان جهان

- «قُلْ سیرُوا فِی الاَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللّهُ یُنْشِیءُ النَّشْأَةَ الاْخِرَةَ...!»

این آیه تا سه آیه بعد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را دستور می‌دهد، مشرکین را مخاطب قرار داده و حجت خود را علیه ایشان تمام کند و به سیر در زمین ارشادشان نماید تا بفهمند کیفیت آغاز خلقت و ایجاد ایشان با اختلافی که در طبیعت‌های خود دارند و تفاوتی که در رنگ‌ها و اشکالشان هست، چگونه بوده و چگونه خدا آن‌ها را بدون الگو و نقشه قبلی و بدون حساب و عددی معین و یا نیرویی مثل هم آفریده، این طرز فکر دلیل قاطعی است بر این‌که قدرت او حساب و اندازه ندارد. وقتی چنین است، نشئه آخرت را هم مانند نشئه اول خلق می‌کند، پس آیه شریفه در معنای آیه زیر می‌باشد:

«وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الاُولی فَلَوْلا تَذَکَّرُونَ - شما که نشئه اول را می‌دانید پس چرا

نظام الهی در چگونگی ایجاد و اعاده موجودات (۴۴۱)

متذکر نمی‌شوید؟» (۶۲ / واقعه) (۱)

ایجاد و اعاده مخلوقات

«وَ هُوَ الَّذی یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ وَ هُوَ اَهْوَنُ عَلَیْهِ...!» (۲۷ / روم)

«بَدْءُ الْخَلق» همان ایجاد آن در ابتدا است، که بدون الگویی پدید آورد و کلمه «یُعیدُه» از اعاده‌است، که به معنای انشاء بعد از انشاء است.

۱- المیـــــزان ج: ۳۱، ص: ۱۸۷.

(۴۴۲) شروع و پایان جهان

در جمله «هُوَ اَهْوَنُ عَلَیْهِ» ضـمیر دومی به خدای‌تعالی بر می گردد. بعضی به این آیه شریفه اشکال کرده‌اند که اگر اعاده انسان‌ها در قیامت برای خدا آسان‌تر باشد، لازمه‌اش این است که ایجاد آن‌ها بدون الگو در آغاز خلقت دشوارتر باشد، چون هر آسان‌تری یک دشوارتر دارد و این بـا قـدرت مطلقه و نامحـدود خـدا نمی‌سازد، چون قـدرت نامتناهی وضـعش نسبت به موارد مختلف نمی‌شود و تعلقش بر دشوار و آسـان یکسـان است، پـس کلمـه «آسـان‌تر» در این‌جا معنا ندارد.

در جـواب از این اشـکال، وجـوهی ذکر کرده‌انـد ولی جـواب صـحیح این است که: جمله مورد بحث که به آن اشـکال شـده، یعنی جملـه «هُـوَ اَهْـوَنُ» بـا جملـه بعـدی‌اش تعلیـل شـده و در جملـه بعـدی فرمـود: کـه چرا اعـاده آسـان‌تر است و آن جمله: «وَ لَهُ الْمَثَلُ الاْعْلی...» است که در حقیقت حجتی است بر آسان‌تر بودن اعاده.

ایجاد و اعاده مخلوقات (۴۴۳)

از جمله نامبرده بر می‌آید که هر صفت کمالی که یک یک موجودات آسمان و زمین از خود نشان می‌دهند از قبیل حیات، قدرت، علم، ملک، وجود، کرم، عظمت، کبریایی و امثال آن، در حقیقت مشتی از خروار و انـدکی از بسـیاری است که نزد خـداست. حال کـه چنیـن اسـت، پس هر صـفتی که در یکی از مجـاری و مظـاهر صـفات خـدایی، یعنی یکی از موجـودات ببینیم بایـد بـدانیم که رفیع‌ترین رتبه آن و عالی‌ترین حـد آن در خـدای سـبحان است، دلیلش هم خیلی روشن است، زیرا هر موجودی هر قـدر هم بزرگ باشد، بالاخره محدود و متناهی است، پس به قدر ظرفیت خود، آن صـفت را فرا گرفته و نشان می‌دهد، ولی خدای‌تعالی نامحدود و نامتناهی است، پس اگر لیوان توانست اقیانوس را نشان دهـد، یک موجود هم می‌توانـد با کمال محدود خود کمال نامحدود خدا را نشان دهد.

اعاده‌ای که متصف به آسانی است، وقتی قیاس شود با انشایی که نزد خلق است،

(۴۴۴) شروع و پایان جهان

همـان اعاده نزد خـدا اهون است، یعنی آسان محض است، برای این‌که گفتیم هرچه نزد خـداست محض و خالص است، پس آسان او خالص از صعوبت و مشقت است. پس دیگر لازم نیست که انشاء برای خدا سخت‌تر از اعاده باشد، برای این‌که مشقت و صعوبت مربوط به مرحله فعل است، که فعل هم تابع قدرت فاعل است. مانند قدرت خدای‌تعالی که غیر متناهی است پس هیچ عملی برای او مشقت ندارد.

پس حاصل جواب این شد که اعاده خدا آسان‌ترین اعاده و انشائش آسان‌ترین انشاء و هر کمال دیگرش کامل‌ترین حد کمال است – وَ لَهُ الْمَثَلُ الاْعْلی فِی السَّمواتِ وَالاْرْضِ وَ هُـــوَ الْعَزیـــزُ الْحَکیـــمُ. (۲۷ / روم) (۱)

۱- المیـــــزان ج: ۳۱، ص: ۲۷۷.

ایجاد و اعاده مخلوقات (۴۴۵)

ایجاد اولیه دلیل احیای مجدد

«قُلْ یُحْییهَاالَّذی اَنْشَأَها اَوَّلَ مَرَّةٍ... اَلَّذی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ‌الشَّجَرِالاْخْضَرِ ناراً...!»

(۷۹ ـ ۸۱ / یس)

- انسان برای ما مثلی زده و خلقت خود را فراموش کرده است. آن مثل این است که چه‌کسی این‌استخوان‌هارا در حالی‌که پوسیده‌شده‌زنده می‌کند؟

- «قُلْ یُحْییهَا الَّذی اَنْشَأَها اَوَّلَ مَرَّةٍ!»

(۴۴۶) شروع و پایان جهان

این همان جوابی است که خدای‌تعالی به رسول گرامی خود تلقین کرده است. وقتی خدا آفریننده این استخوان‌ها در آغاز و در نوبت اول باشد و در مدتی که این استخوان حیات داشت، نسبت به هیچ حالی از احوال آن جاهل نبود و بعد از مردنش هم جاهل نیست، دیگر چه اشکالی دارد که دوباره آن را زنده کند؟

- «اَلَّذی جَعَلَ مِنَ الشَّجَرِ الاْخْضَرِ ناراً فَاِذا اَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ!»

کلمه «تُوقِدُون» به معنای شعله‌ور ساختن آتش است و این آیه شریفه در این سیاق و به این صدد است که استبعاد از زنده کردن استخوان مرده را برطرف کند، استبعاد از این‌که چگونه ممکن است چیزی که مرده است زنده شود؟ با این‌که مرگ و زندگی متنافی‌اند؟ جواب می‌دهد: هیچ استبعادی در این نیست، برای این‌که آب و آتش با هم متنافی‌اند، مع ذلک خدا در درون درخت‌تر و آبدار آتش قرار داده، شما همان آتش را شعله‌ور می‌کنید.(۱)

ایجاد اولیه دلیل احیای مجدد (۴۴۷)

پدید آمدن زنده از مرده و مرده از زنده

«یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ یُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَ یُحْیِی الاْرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ کَذلِکَ تُخْرَجُونَ!» (۱۹ / روم)

ظاهر بیرون آوردن زنده از مرده و بعکس، خلقت موجودات زنده از زمین مرده و دوباره خاک کردن آن‌هاست، ولی بعضی آن را تفسیر کرده‌اند به این‌که مؤمن را از

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۸۰.

(۴۴۸) شروع و پایان جهان

کافر و کافر را از مؤمن خلق می‌کند، چون خود خدای‌تعالی کافر را مرده و مؤمن را زنده نامیده و فرموده: «اَوَ مَنْ کانَ مَیْتا فَأَحْیَیْنهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُورا - آیا کسی که مرده بود و او را زنده کردیم و برایش نوری قرار دادیم.» (۱۲۲ / انعام)

و اما این‌که در آخر فرموده: «و زمین را بعد از مردنش زنده می‌کند،» منظور از زنده کردن حالتی است که زمین در فصل بهار به خود می‌گیرد و گیاهان از آن بیرون آمده، سبز و خرم می‌شود و منظور از مردن زمین خمود آن، در فصل پاییز و زمستان است و این‌که فرمود: «وَ کَذلِکَ تُخْرَجُونَ،» معنایش این است که شما هم این چنین از قبرهایتان بیرون می‌شوید، خداوند به احیای جدیدی زنده‌تان می‌کند، هم‌چنان‌که همه‌ساله زمین را به احیای جدیدی و بعد از مردنش زنده می‌کند.(۱)

۱- المیزان ج: ۳۱، ص: ۲۶۱.

پدید آمدن زنده از مرده و مرده از زنده (۴۴۹)

نشئه اول و ایجاد انسان در نشئه آخر

«وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الاْولی فَلَوْلا تَذَکَّرُونَ؟» (۶۲ / واقعه)

مراد از «نَشئه اُولی» دنیاست. و مراد از «علم» به آن، علم به خصوصیات آن است، که مستلزم اذعان به نشئه‌ای دیگر و جاودانه است، نشئه‌ای که در آن به اعمال جزا می‌دهند. برای این‌که از نظام حیرت‌انگیز عالم دنیا این معنا به طور یقین به دست می‌آید که لغو و باطلی در عالم هستی نیست و قطعا برای این نشأهٔ فانی غایتی و هدفی است

باقی و نیز از ضروریات نظام دنیا این است که می‌بینیم هر موجودی به سوی سعادت نوعی خود هدایت شده و انسان‌ها هم باید از طریق بعث رسل و تشریع شرایع و توجیه امر و نهی به سوی سعادتشان هدایت شوند. و این صورت نمی‌گیرد مگر این‌که در برابر اعمال نیك پاداشی و در مقابل اعمال زشت کیفری مقرر شود و چون دنیا برای پاداش و کیفر تنگ است لاجرم باید در عالمی دیگر که همان نشئه آخرت است صورت بپذیرد.

و اما این‌که چگونه ممکن است انسان‌ها یک بار دیگر زنده شوند، دلیل این امکان نیز در همین نشئه دنیا است، چون در این نشئه دیدند و فهمیدند که آن خدایی که این عالم را از کتم عدم به هستی آورد و چنین قدرتی داشت، او بر ایجاد بار دومش نیز قادر است. این برهانی است بر امکان معاد.

پس با علم به نشئه دنیا برای انسان‌ها علمی نیز به مبادی این برهان پیدا می‌شود، برهانی که امکان بعث را اثبات می‌کند و با اثبات امکان استبعاد معنایی ندارد. این برهان، برهان بر امکان حشر بدن‌هاست و حاصلش این است؛ بدنی که در قیامت زنده می‌شود و پاداش و کیفر می‌بیند مثل بدن دنیوی است. و وقتی جائز باشد بدنی دنیایی خلق شود و زنده گردد، بدنی اخروی نیز ممکن است خلق و زنده گردد، چون این بدن مثل آن بدن است.(۱)

بازگشت موجودات بعد از تکامل خلقت

۱- المیـــــــــزان ج: ۳۷، ص: ۲۷۴.

«اِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ جَمیعا وَعْدَاللّهِ حَقّا اِنَّهُیَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ...!» (۴ / یونس)

سنت جاری خدا این است که نسبت به چیزی که می‌آفریند و افاضه وجود می‌کند، وسایلی را که موجب تکمیل خلقت آن است، در اختیارش می‌گذارد.

پس هستی و زندگی و بهره‌وری هر شیء - مادامی که وجود دارد و تا وقتی که منتهی به سرانجامی معین نشود - از ناحیه خداست و وقتی هم به پایان تعیین شده و مقدر خود برسد، از بین نمی‌رود و رحمت الهی که باعث وجود و بقاء و سایر ملحقات آن از قبیل زندگی، توانایی و دانایی و امثال آن بوده، باطل نمی‌شود و بلکه به پایان رسیدن یك موجود معنایش این است که خدا رحمتی را که گسترده بود، اکنون به سوی خود جذب می‌کند، زیرا چیزی که خدا از طرف خود افاضه

کرده، «وجه» اوست و «وجه خدا» از بین رفتنی نیست.

بنابراین تمام شدن و به پایان رسیدن وجود اشیاء، آن گونه که ما خیال می‌کنیم فنا و بطلان آن‌ها نیست و بلکه رجوع و بازگشت به سوی خداست، چه آن‌که از نزد او فرود آمده بودند «و هرچه نزد خداست باقی است.» (۹۶ / نحل) (۱)

لذا کاری جز بسط و قبض ایجاد نشده: خدا با بسط رحمت خود آغاز به خلقت اشیاء می‌کند و با قبض رحمت، موجودات را به سوی خود بازگشت می‌دهد. این قبض و بازگشت به سوی حق همان معاد است که به ما وعده داده‌اند.

۱- المیـــــزان ج: ۱۹، ص: ۱۸.

فصل ششم:میراث جهان

تأثیر متقابل و حرکت موجودات به سوی غایت کمال

«ذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمْ لآ اِلهَ اِلّا هُوَ خلِقُ کُلِّ شَیْءٍ...!» (۱۰۲ / انعام)

تمامی اجزاء و اطراف عالم به یکدیگر متصل و مربوط است، به طوری که سیر یک موجود در مسیر وجودی‌اش موجود دیگری را هم به کمال و نتیجه‌ای که از خلقتش

منظور بوده می‌رساند و سلسله موجودات به منزله زنجیری است که وقتی اولین حلقه آن به طرف نتیجه و هدف به حرکت در آید آخرین حلقه سلسله نیز به سوی سعادت و هدفش به راه می‌افتد. مثلاً انسان از نظامی که در حیوانات و نباتات جریان دارد، استفاده می‌کند و نباتات از نظامی که در اراضی و جو محیط جریان دارد، منتفع می‌شود و موجودات زمینی از نظام جاری در آسمان‌ها و آسمانی‌ها از نظام جاری در موجودات زمین استمداد می‌جویند، پس تمامی موجودات دارای نظام متصلی هستند که هر نوعی از انواع را به سوی سعادت خاصه‌اش سوق می‌دهد. این‌جاست که فطرت سلیم و شعور زنده و آزاد ناگزیر می‌شود، از این‌که بگوید: نظامی به این وسعت و دقت جز به تقدیر خدایی عزیز و علیم و تدبیر پروردگاری حکیم و خبیر صورت نمی‌بندد. و نیز ناچار است بگوید: این تقدیر و تدبیر جز به این فرض نمی‌شود که هویت و

اعیان و خلاصه ذات هر موجود را در قالبی ریخته باشد که فلان فعل و اثر مخصوص از او سر بزند، در هر منزل از منازلی که در طول مسیرش برایش تعیین شده، همان نقشی را که از او خواسته‌اند بازی کند و در منزلی که به عنوان آخرین منزل و منتها الیه مسیرش تعیین گردیده، متوقف شود و همه این مراحل را در میان سلسله علل و اسباب در پیش روی قائد قضاء و به دنبال سائق قدر طی نماید.

اینک چند آیه به عنوان نمونه از آیاتی که گفتیم، این معانی را افاده می‌کند، ایراد می‌شود:

ـ «لَهُ الْخَلْقُ وَ الْاَمْرُ ـ آفرینش عالم و تدبیر امور آن از اوست،» (۵۴ / اعراف)

ـ «اَلا لَهُ الْحُکْمُ ـ آگاه باش که حکم تنها و تنها از آن اوست،» (۶۲ / انعام)

ـ «وَ لِکُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلّیها ـ برای هر موجودی جهت و مقصدی است که به سوی آن

رهسپار است،» (۱۴۸ / بقره)

– «وَ اللّهُ یَحْکُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُکْمِه ـ خداوند حکم می‌کند و کسی هم نیست که حکمش را عقب اندازد،» (۴۱ / رعد)

– «هُوَ قائِمٌ عَلی کُلِّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ ـ او بر هر نفسی به آن‌چه که می‌کند قائم است.» (۳۳ / رعد) (۱)

استناد تداوم افاضه هستی به خدا و زمان انقطاع آن

۱- المیـزان ج: ۱۴، ص: ۱۴۶.

استناد تداوم افاضه هستی به خدا (۴۵۹)

«ذٰلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمْ لآ اِلهَ اِلّا هُوَ خلِقُ کُلِّ شَیْءٍ!» (۱۰۲/انعام)

«اَفِـی اللّهِ شَـکٌّ فاطِـرِ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ - آیا در وجود خداوند شکی است، با ایـن که او به‌وجـودآورنـده آسمان‌ها و زمیـن است؟» (۱۰ / ابراهیم)

آیه فوق این معنا را خاطر نشان می‌سازد که به ضرورت عقل هیچ یک از موجودات نه خودش، خود را آفریده و نه موجودی مثل خودش را، برای این که موجود مثل او هم مانند خود او محتاج است به موجود دیگری که ایجادش کند، آن موجود نیز محتاج به موجود دیگری است؛ و این احتیاج همچنان ادامه دارد تا منتهی شود به موجود بالذاتی که محتاج به غیر نباشد و عدم در او راه نیابد وگرنه هیچ موجودی وجود پیدا نمی‌کند؛ پس تمامی موجودات به ایجاد خداوندی موجود شده‌اند که بالذات حق و غیر قابل بطلان است و هیچ گونه تغییری در او راه ندارد.

(۴۶۰) شروع و پایان جهان

با این حال هیچ موجودی پس از پدید آمدنش هم از پدید آورنده خود بی‌نیاز نیست و این احتیاج از قبیل احتیاج گرم شدن آب به آتش و با حرارت‌های دیگر نیست که پس از گرم شدن تا مدتی بماند، اگرچه آتش هم نباشد. چه اگر مسئله وجود و ایجاد از این قبیل بود، می‌بایست موجود بعد از یافتن وجود قابل معدوم شدن نبوده و خود مثل آفریدگارش واجب‌الوجود باشد. این همان مطلبی است که فهم ساده فطری از آن تعبیر می‌کند به این که، اشیای عالم اگر خود مالک نفس خود بودند و حتی از یک جهت مستقل و بی‌نیاز از پروردگار بودند، به هیچ‌وجه هلاک و فساد نمی‌پذیرفتند، زیرا محال است چیزی مالک نفس خود باشد و خود برای خود بطلان و شقاوت را طلب کند. آیه شریفه «کُلُّ شَیْءٍ هالِکٌ اِلّا وَجْهَهُ،» (۸۸ / قصص) و همچنین آیه «وَ لا یَمْلِکُونَ

استناد تداوم افاضه هستی به خدا (۴۶۱)

لِاَنْفُسِهِمْ ضَرّا وَ لا نَفْعا وَ لایَمْلِکُونَ مَوْتا وَ لا حَیوةً وَ لا نُشُورا،» (۳ / فرقان) همین معنا را افاده می‌کند. آیات بسیار دیگری هم - که دلالت دارند بر این که خدای سبحان مالک هر چیز است و مالکی جز او نیست و هر چیزی مملوک اوست و جز مملوکیت شأن دیگری ندارد - این معنا را افاده می‌کنند.

بنابراین هر موجودی همچنان که در اول تکون و حدوثش، وجودش را از خدای‌تعالی می‌گیرد، همچنین در بقای خود هر لحظه وجودش را از خدای‌تعالی اخذ می‌کند و تا وقتی باقی است که از ناحیه او به وی افاضه وجود بشود، همین که این فیض قطع شد، معدوم گشته و اسم و رسمش از لوح وجود محو می‌گردد، چنان که فرمود: «کُلاًّ نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّکَ وَ ما کانَ عَطاءُرَبِّکَ مَحْظُورا،» (۲۰ / اسراء) و بر ایـن مضمون آیـات بسیار است. (۱)

(۴۶۲) شروع و پایان جهان

وراثت الهی - تمامیت نظام آفرینش

«وَ اِنّا لَنَحْنُ نُحْیی وَ نُمیتُ وَ نَحْنُ الْوارِثُونَ!» (۲۳ / حجر)

در آیه فوق می‌خواهد بفرماید: تمامی تدبیرها به خدای‌تعالی منتهی می‌شود. در آیات قبل از این آیه در قرآن کریم از نعمت‌هایی مانند آسمان و برج‌هایش، زمین و کوه‌هایش و گیاهان و موزون بودن آن و معایش بودنش و بادها و تلقیحش، ابرها و

۱- المیـــزان ج: ۱۴، ص: ۱۴۵.

وراثت الهی - تمامیت نظام آفرینش (۴۶۳)

بـارانش، اسم برده و چون این نعمت‌هـا وقتی به صورت یـک نظام تام و حکیمانه‌ای در می‌آینـد که منضم به حیات و موت و حشـر می‌گردند. (جمله فوق این توهم را که برخی پنداشـته‌اند پاره‌ای از حیات و موت‌ها مسـتند به خدا نیست، دفع نموده و با حصری که دارد تمامی حیات و موت‌ها را هرچه باشد به او مستند نموده و اختصاص می‌دهد.) و دنبالش مـی‌فرماید:

- وَ نَحْـنُ الْـوارِثُـونَ!

یعنی بعـد از میرانـدن شـما که عمری از متاع‌های زنـدگی که در اختیارتان گذاشتیم، بهره‌مند شوید تنها خودمان باقی می‌مانیم. مثل این‌که فرموده: ما بعـد از شـما ارث شـما را می‌بریم. قبلاً محیط شـما بودیم. زنده‌تان کردیم بعد از آن‌که نبودید، پس ما قبل از شـما بودیم و بار دیگر شما را می‌میرانیم و بعد از شما خواهیم بود.

(۴۶۴) شروع و پایان جهان

ـ وَ لَقَدْ عَلِمْنَـــا الْمُسْتَقْدِمیــنَ مِنْکُــمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرینَ!

آیـات قبـل از این آیه که نعمت‌های الهی را می‌شـمرد و تـدبیر او را وصف می‌نمود، در سـیاق بیان وحـدانیت خـدا در ربوبیت بود. گفتیم: خلقت و نظام آن تمام نمی‌شد مگر به انضـمام حیات و موت. و گفتیم که خدای‌تعالی محیط به مرگ و حیات انسان‌هاست، لذا دنباله‌مسئله مرگ و زندگی فرمود: ما می‌دانیم که کدام‌یک‌از شـما زودتر به وجود می‌آید و کدام دیرتر و خلاصه مقدم و مؤخر شما را می‌شناسیم.

ـ وَ اِنَّ رَبَّکَ هُوَ یَحْشُرُهُــمْ اِنَّــهُ حَکیــمٌ عَلیـــمٌ!

این جمله می‌فهماند که جز پروردگار کسی مردم را محشور نمی‌کند. پس هم او تنها رب این عالم است.(۱)

۱- الـمیـــزان ج: ۲۳، ص: ۲۱۵.

وراثت الهی - تمامیت نظام آفرینش (۴۶۵)

برگشت مالکیت و میراث جهان به خدا

«... وَ لِلّهِ میراثُ‌السَّمواتِ وَالْاَرْضِ...!» (۱۰/حدید)

کلمـه «میراث» بـه معنـای مالـک شـدن مـالی اسـت که از میت به بازمانـدگانش منتقـل می‌شـود و در آیه فـوق می‌خواهـد بفرمایـد: آسـمان‌ها و زمین بـا آن‌چه در آن دو است، همـان «میراث» است، پس آن‌چه خـدا در آسـمان‌ها و زمین خلق کرده. و صاحبان عقل چون انسان آن‌ها را ملک خود پنداشـته، ملک خداست. خلاصه این‌که، کلمه «آسـمان‌ها» و «زمین» شامل موجوداتی هم که از مواد آسمان‌ها و زمین خلق شده‌اند و انسان‌ها

(۴۶۶) شروع و پایان جهان

آن‌هـا را به خـود اختصـاص داده و در آن تصـرف می‌کننـد، می‌شود. و اختصـاص نـامبرده ملکی است اعتبـاری، که خـدا ایشـان را هدایت کرد، به این‌که آن را اعتبار کنند، و بـا اعتبـار آن جهـات زنـدگی دنیـای خـود را نظـم بخشنـد.

چیزی که هست نه انسان‌ها باقی می‌ماننـد و نه آن ملک‌های اعتباری بر ایشان باقی می‌مانـد، بلکه انسان‌ها می‌میرنـد و آن ملک‌ها به افراد بعد از ایشان منتقل می‌شود و هم‌چنین انسان‌ها می‌میرند و اموال دست به دست می‌گردد تا باقی نماند مگر خدای سبحـان.

پس مثلاً زمین و آن‌چه در آن است و آن‌چه بر روی آن است و برای بشـر جنبه مال دارد یکپارچه و همیشه «میراث» است، چون هر طبقه از طبقات ساکنین زمین آن‌ها را از طبقه قبل «ارث» می‌برد و در نتیجه میراثی دائمی است، که دست به دست می‌چرخد؛ و

برگشت مالکیت و میراث جهان به خدا (۴۶۷)

از جهت دیگری نیز میراث است. برای این‌که روزگاری خواهـد رسـید که تمامی انسان‌ها از بین می‌رونـد و برای آن نمی‌مانـد مگر

خدایی که انسان‌ها را خلیفه خود بر زمین کرده بود.

پس به هـر دو جهت و هر دو معنـا، میراث آسـمان‌هـا و زمین بـرای خـداست، امـا به معنـای اول به خاطـر این‌که خـدای‌تعالـی مال دنیا را به اهـل دنیا تملیک کرده بود. البته تملیکی که در عیـن حال خـودش باز مالـک بود و هسـت و لـذا فرمـوده:

«لِلّهِ ما فِی السَّمواتِ وَ ما فِی الْاَرْضِ - آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است مال خداست!» (۱۰۹ / آل عمران)

«وَ لِلّهِ مُلْکُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ - مالکیت آسمان‌ها و زمین از آن خداست!» (۱۸۹ / آل عمران)

(۴۶۸) شروع و پایان جهان

«وَ اتُوهُمْ مِنْ مالِ اللّهِ اتیکُمْ - از مال خدا که به شما داده به ایشان بدهید!» (۳۳ / نور)

و امـا به معنـای دوم؟ برای این‌که از ظاهر آیـات قیامت از قبیل آیه «کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ!» (۲۶ / رحمـن) و غیر آن بر می‌آیـد که همه انسان‌های روی زمین فانی می‌شونـد و آن‌چه از آیه مورد بحث زودتر به ذهن می‌رود، این است که مراد از میراث بودن آسـمان‌ها و زمین همین معنای دوم باشد.(۱)

۱- المیـزان ج: ۳۷، ص: ۳۱۸.

برگشت مالکیت و میراث جهان به خدا (۴۶۹)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خـدا جهاد نماییـد؛ این برای شـما بهتر است اگر بدانید حضـرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشـهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصـفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلـدادگی به اهلبیت (علیهم السـلام) بخصـوص حضـرت علی بن موسـی الرضـا (علیه السـلام) و امـام عصـر (عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف) شـهره بوده و لـذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسـی بنیانگـذار مرکز و راهی شـد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقـات قـائمیه اصـفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسـی تحت اشـراف حضـرت آیت الله حـاج سـید حسن امامی (قـدس سره الشـریف) و بـا فعـالیت خالصـانه و شـبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشـگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شـیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السـلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسـی دقیق تر مسائـل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمنـد به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایـانه هـا ایجـاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّـلام با انگیزه نشـر معارف، سـرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمنـدان به نرم افزار های علوم اسـلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سـهولت رفع ابهام و شـبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشـر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی

ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از

پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای


WWW